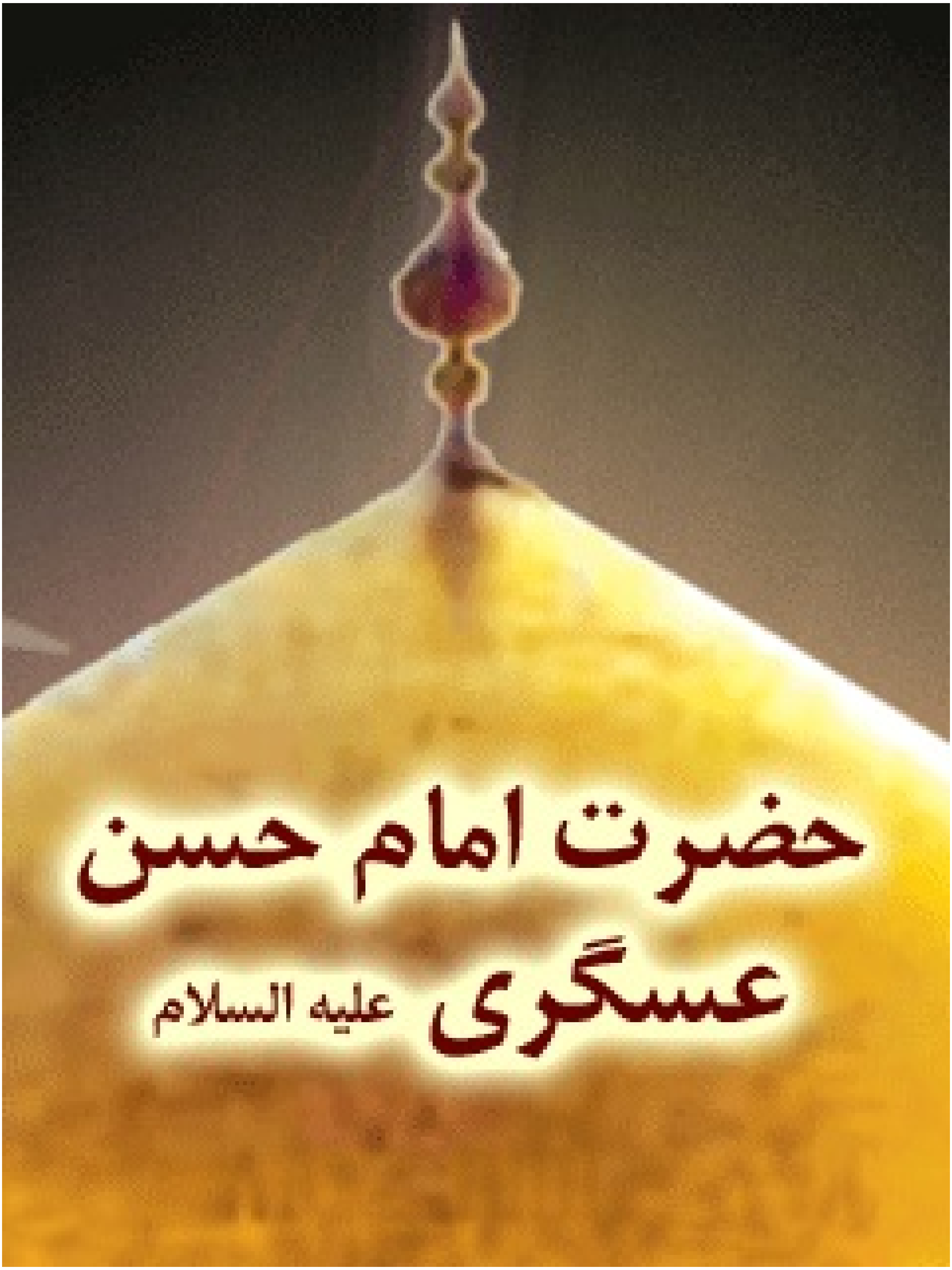

حضرت امام حسن
عسگری
علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان مجله حوزه

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

مشخصات کتاب

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم پس از حمد و سپاس خدای تعالی و درود بر نبی اکرم و خاندان او صلوات الله علیهم اجمعین. به طوری که مورخین و اصحاب سیر نوشته‌اند دوران زندگانی و امامت ائمه اطهار علیهم‌السلام همزمان با حکومت غاصبانه خلفای ستمگر اموی و عباسی بوده و حیات پر افتخار آنان از جانب طاغیان و جباران مزبور دچار مخاطره و مورد تهدید قرار می‌گرفت چنانکه حضرات معصومین در آن دوران‌های تاریك و پر خفقان مخصوصا در زمان حکام عباسی غالبا دور از موطن و دیار خود در حبس و تبعید به سر برده و یا لااقل تحت نظر مستقیم خلیفه وقت قرار می‌گرفتند تا از هر گونه فعالیت دینی و اجتماعی و سیاسی آنان که گاهی ممکن بود ارکان حکومت غاصبانه خلفاء را متزلزل نماید ممانعت به عمل آورند. دو تن از ائمه اطهار (امام هادی و فرزندش امام حسن عسکری علیهماالسلام) که این کتاب به طور اختصار متضمن شرح حال و تاریخ زندگانی آن دو بزرگوار است در زمان خلفای ستمگر عباسی مانند متوکل و معتمد و امثال آنها بالاجبار در سامراء که محل عساکر و لشکریان خلفای مزبور بود. مدتی از عمر خود را در نهایت مشقت و محدودیت سپری نموده و بدین جهت آن دو امام به (عسکری) ملقب گردیده‌اند. مطالبی که طی دو بخش درباره شرح زندگانی و دوران امامت آنان در صفحات آینده نگارش می گردد چکیده و خلاصه مندرجات چندین کتب معتبره تاریخ و حدیث بوده و به سبك خاصی تنظیم گردیده است که در عین اجمال و اختصار حاوی مطالب سودمند و نکات لازمه بوده و مطالعه کننده گرامی را در این مورد از مراجعه به کتب دیگر بی‌نیاز می گرداند. و ما توفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب. فضل‌الله کمپانی

تاریخ ولادت و حسب و نسب

-عرج بسامراء و الثم ثری ارض الامام الحسن العسکری (علی بن عیسی اربلی) -ای رخ ماهت ز نکو منظری مطلع خورشید و مه و مشتری ای گل نورسته بستان حق مظهر زهد و شرف و سروری مژده که با نور هدایت رسید راهنمائی ز پی رهبری پرده برافکند زوجه حسن حجت حق بر حسن عسکری آنکه به صورت چون شه انبیاء آمده با خاتم پیغمبری آنکه به صولت چو شه لا فتی آمده با کوکبه حیدری گوهر رخشنده برج کمال منبع فیض و کرم و داوری آنکه جبین سوده به خاك ورس همچو زمین گنبد نیلوفری ابر کرم چشمه مواج فیض گنج کمالات و ادب پروری آنکه ربوده است ز اهل نحن گوی فصاحت ز سخن گستری وارث دیهیم ولایت حسن آیت دانائی و دانشوری گوشه‌ای از سفره احسان اوست چرخ بدین وسعت و پهناوری چهره بر آن تربت خوشبو بسای تا شودت جامه همه عنبری [صفحه ۱۶۰] آیتی از قلب جهان‌بین اوست جام جم، آیینه اسکندری نوگل «قائم» دمد از گلشنش با گل «نرگس» چو کند همسری [۱] . در تاریخ ولادت امام حسن عسکری علیه‌السلام مورخین اختلاف نظر دارند برخی ولادت آن حضرت را در سال ۲۳۱ هجری و بعضی در سال ۲۳۲ در شهر مدینه نوشته‌اند و ذیلا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود: ابن‌جوزی در تذکره و محمد بن طلحه شافعی در کتاب مطالب السئول می‌نویسند که ولادت امام حسن عسکری در سال ۲۳۱ هجری اتفاق افتاده است. [۲] . شیخ مفید و طبرسی ولادت آن حضرت را در ربیع‌الثانی ۲۳۲ در مدینه نوشته‌اند. [۳] . مسعودی در اثبات الوصیه می‌نویسد امام حسن عسکری در سنه ۲۳۱ به دنیا آمد و مؤلف عیون المعجزات نیز می‌نویسد: روی انه علیه‌السلام ولد فی سنهٔ احدی و ثلاثین و مأتین من الهجرهٔ. [۴] . یعنی روایت شده است که آن حضرت در سال ۲۳۱ هجری متولد شده است. شیخ کلینی و

ابن‌شهرآشوب و فتال نیشابوری نیز ولادت امام یازدهم را در سال ۲۳۲ نوشته‌اند. [۵] . شبلنجی در نور الابصار می‌نویسد که آن حضرت در ربیع‌الثانی سال ۲۳۲ ولادت یافته است. [۶] . [صفحه ۱۶۱] ولی آنچه مشهور و به حقیقت نزدیکتر است این است که ولادت امام حسن عسکری علیه‌السلام در ربیع‌الثانی سال ۲۳۲ در مدینه به وقوع پیوسته است چنانکه علامه مجلسی نیز بدین مطلب اشاره کرده و می‌نویسد اشهر آن است که ولادت آن حضرت در روز جمعه هشتم ماه ربیع‌الثانی سال ۲۳۲ هجرت واقع شده است. [۷] . شیخ حر عاملی نیز در ارجوزه خود بدین مطلب اشاره کرده و فرماید: مولده شهر ربیع‌الاخر و ذاک فی الیوم الشریف العاشر فی یوم الاثنین و قیل الرابع و قیل فی الثامن و هو شایع [۸] . یعنی در مورد ولادت آن حضرت آنچه شایع است روز هشتم ربیع‌الثانی سال (۲۳۲) است. پدرش امام علی النقی علیه‌السلام است که شرح حال وی به طور اجمال در قسمت اول کتاب نگارش گردید و مادرش امولدی بود به نام حدیث (حدیثه) یا سوسن که بانوی عفیفه و پاکدامن و به نقل مؤلف کتاب عیون المعجزات کانت من العارفات الصالحات از زنان عارفه و شایسته بوده است. [۹] . نام مبارکش حسن و کنیه‌اش ابومحمد و از القابش زکی و خالص و مشهورتر از همه عسکری است و همچنانکه ضمن القاب امام هادی علیه‌السلام اشاره شد این دو امام به علت سکونت در محلی در سامراء که آنجا را عسکر می‌نامیدند ملقب به عسکری شدند و علت دیگری نیز نوشته‌اند که چون خلیفه عباسی سپاه خود را جمع نموده و کثرت سپاهیان را برای ارعاب آن حضرت به وی نشان داد امام نیز با اشاره انگشت پرده از پیش چشم خلیفه برداشت و عساکر [صفحه ۱۶۲] آسمانی را که از فرشتگان تشکیل یافته و میان زمین و آسمان و مشرق و مغرب را پر کرده بودند به وی نمایان ساخت و بدین جهت ملقب به عسکری گردید چنانکه این مطلب را در مورد امام هادی علیه‌السلام نیز نوشته‌اند که سابقا بدان اشاره گردید. همچنین آن حضرت و پدر و جدش را در زمان خود ابن‌الرضا نیز می‌گفتند. نقش خاتمش سبحان من له مقالید السموات و الارض؛ و بقولی: انا لله شهید و یا ان الله شهید بوده است. [۱۰] . [صفحه ۱۶۳]

مناقب و مکارم اخلاقی

حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام مانند آباء و اجداد خود مناقب و فضائل بی‌شماری داشته و عالیترین سجایای اخلاقی را دارا بوده است زیرا از خصوصیات و امتیازات ائمه اطهار علیهم‌السلام داشتن مکارم اخلاقی و فضائل نفسانی است که این خود یکی از دلائل امامت آنها است و این خصوصیات و امتیازات حتی در دوران کودکی از ناحیه آنها هویدا بوده است چنانکه نوشته‌اند بهلول که تا زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام در حال حیات بود روزی در سامراء از کوچه‌ای می‌گذشت دید چند کودك با هم بازی می‌کنند و کودکی نیز (ابومحمد علیه‌السلام) در کناری به حالت تحسر ایستاده است. بهلول نزدیك او شد و گفت آیا می‌خواهی از این اسباب بازی که کودکان دارند برای تو هم بخرم که با آن بازی کنی؟ کودك پاسخ داد: ای کم‌خرد ما را برای بازی نیافریده‌اند! بهلول گفت: پس برای چه آفریده‌اند؟ فرمود برای کسب علم و عبادت! بهلول پرسید از کجا می‌گوئی؟ کودك فرمود از قول خداوند که فرماید: افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا- ترجعون؟. [۱۱] . (آیا گمان می‌کنید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما بازگشت [صفحه ۱۶۴] نخواهید نمود؟) بهلول تقاضا نمود که او را موعظه کند امام حسن عسکری علیه‌السلام او را با بیانی موعظه و نصیحت فرمود و آنگاه آن حضرت به حال بیهوشی به زمین افتاد و چون به هوش آمد بهلول گفت تو را چه حالتی روی داد تو کوچکی و تو را گناهی نیست فرمود: ای بهلول کنار برو من مادرم را دیدم که هیزمهای بزرگ را می‌سوزانید و آنها شعله‌ور نمی‌شدند مگر با هیزمهای کوچك و من می‌ترسم که از هیزمهای کوچك جهنم باشم! [۱۲] . آن حضرت در عبادت خدا مانند اجداد طاهرین خود سجده‌های طولانی می‌نمود محمد شاکری گوید امام حسن عسکری علیه‌السلام در محراب عبادت می‌نشست و سجده می‌کرد و من می‌خوابیدم و بیدار می‌شدم و او هنوز در حال سجده بود. [۱۳] . همچنین ابوهاشم جعفری گوید امام حسن عسکری علیه‌السلام در زندان روزه می‌گرفت و موقع افطار غلامش غذای او را در ظرفی برایش

می‌آورد. [۱۴] . معتمد عباسی که آن حضرت را زندانی کرده بود دائما از مأمور زندان از حال وی جویا می‌شد و زندانبان همیشه می‌گفت امام حسن عسکری علیه‌السلام روزها را روزه می‌گیرد و شبها را نماز می‌خواند. [۱۵] . حضرت ابومحمد علیه‌السلام در جود و بخشش نیز معروف و مشهور بود و هیچگاه مسائل را بدون بذل و عطاء برنمی‌گردانید. حمیری در کتاب دلائل از ابویوسف شاعر روایت می‌کند که مرا پسری ولادت یافت و من از نظر مالی بسیار در مضیقه بودم نامه‌هائی به اشخاصی نوشتم و از آنها طلب کمک مالی نمودم ولی ناامید برگشتم پیش خود گفتم می‌روم در اطراف خانه ابومحمد [صفحه ۱۶۵] می‌گردم شاید خداوند فرجی در کار من دهد پس راه افتادم و تا در خانه آن حضرت رفتم ناگاه ابوحمزه (خادم امام) از خانه خارج شد و با او کیسه سیاهی بود که داخل آن چهارصد درهم بود گفت مولایم به تو می‌گوید این پول را برای آن مولود خرج کن و خدا او را بر تو مبارك گرداند. [۱۶] . در مورد جود و بخشش امام حسن عسکری علیه‌السلام روایت زیادی وارد شده و به برخی از آنها در فصل معجزات آن حضرت نیز اشاره خواهد شد حضرت ابومحمد علیه‌السلام در خوراك و پوشاك نیز مانند آباء طاهرین خود بود شیخ طوسی از کامل بن ابراهیم روایت می‌کند که گفت موقعی که خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم نگاه کردم به لباس سفید و نرمی که آن حضرت پوشیده بود در دل خود گفتم حجت و ولی خدا لباس نرم می‌پوشد و ما را به مواسات با برادران دعوت نموده و از پوشیدن چنین لباسی نهی می‌کند! دیدم حضرت تبسم فرمود و آستین‌هایش را بالا زد و ساق دست خود را برهنه نمود و من دیدم زیر آن لباسی نرم جامه زبر و خشنی پوشیده آنگاه فرمود: ای کامل این لباس خشن برای خدا است و این لباس نرم برای شما. [۱۷] . و آن حضرت با این همه زهد و تواضع شکوه و هیبتی در دلها داشت که همه بدان اقرار و اعتراف داشتند چنانکه از محمد بن اسماعیل روایت شده است که هنگامی که امام حسن عسکری علیه‌السلام به دستور معتمد در زندان صالح بن وصیف بود گروهی از عباسیان نزد صالح رفته و گفتند که با آن حضرت سختگیری کند صالح گفت من با او چه کنم؟ دو نفر از بدترین مردم بر او گماشتم ولی آن دو اکنون عابدترین مردم شده و همواره به عبادت و نماز و روزه اشتغال دارند سپس آن دو نفر را احضار نمود و (در حضور عباسیان) به آنها گفت: وای بر شما کارتان درباره این مرد چیست؟ گفتند چه بگوئیم درباره مردی که روزها را [صفحه ۱۶۶] روزه می‌گیرد و شبها را تا صبح به عبادت برمی‌خیزد و جز به عبادت به چیزی اشتغال ندارد و هر گاه که به ما نظر می‌افکند بدن ما به لرزه می‌افتد و چنان بیم و هراسی در دل ما می‌افکند که نمی‌توانیم خود را نگهداریم: چون عباسیان این سخن شنیدند ناامید و مأیوس برگشتند. [۱۸] . همچنین طبرسی از همین محمد بن اسماعیل روایت می‌کند که گفت حضرت ابومحمد علیه‌السلام را در نزد علی بن اوتاش زندانی نمودند و این شخص نسبت به آل محمد علیهم‌السلام دشمنی زیادی داشت و با علویان به درشتی رفتار می‌نمود و به او گفته بودند که بر ابومحمد عسکری علیه‌السلام سختگیری کند ولی پس از یك روز که از زندانی آن حضرت گذشت علی بن اوتاش نسبت بدان جناب خاضع و خاشع شد و همواره با دیده احترام و اکرام به امام می‌نگریست و پس از آنکه حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام از زندان خارج شد این مرد هم به امامت آن حضرت معتقد شد و بصیرت کاملی پیدا نمود. [۱۹] . و از این روایتها چنین برمی‌آید که امام حسن عسکری علیه‌السلام به دستور معتمد عباسی تحت نظر اشخاص مختلف زندانی شده بود چنانکه روایت دیگری نیز وارد شده است که حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام را به نحریر سپردند که در منزل خود او را زندانی نماید و این مرد خبیث بدان بزرگوار سخت می‌گرفت و او را اذیت و آزار می‌رسانید، روزی زوجه‌اش گفت: ای مرد از خدا بترس آیا می‌دانی چه کسی را در خانه‌ات زندانی نموده‌ای؟ آنگاه صلاح و عبادت حضرت را که دیده بود برای شوهرش تعریف کرد. نحریر گفت به خدا سوگند او را میان درندگان خواهم انداخت و برای این کار هم از خلیفه اجازه گرفت و حضرت را میان شیران درنده افکند و گمان [صفحه ۱۶۷] کرد که شیران درنده آن حضرت را پاره پاره خواهند نمود ولی وقتی آمد و نگاه کرد دید آن حجت خدا ایستاده و نماز می‌خواند و شیران نیز در کمال خضوع در کنار حضرتش ایستاده‌اند لذا ناچار شد آن بزرگوار را از داخل سباع بیرون آورد و اشاره به همین قضیه است در دعای توسل بدان حضرت: و

بالامام الحسن بن علی علیه‌السلام الذی طرح للسباع فخلصته من مرابضها. یعنی و توسل می‌جویم به امام حسن بن علی علیه‌السلام آنکه انداخته شد برای حیوانات درنده پس تو او را از محل درندگان رهایش بخشیدی. [۲۰] . [صفحه ۱۶۸]

اقوال مورخین و دیگران

فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم‌السلام بر همگان روشن بوده و علاوه بر دوستان و شیعیان، مخالفین و دشمنان نیز تحت تأثیر سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی آنها قرار گرفته و بی‌اختیار تعظیم و تمجیدشان نموده‌اند چنانکه: عبیدالله بن خاقان که سمت وزارت معتمد عباسی را داشت از دشمنان خاندان علوی بوده و یک مرد ناصبی به شمار می‌رفت مع الوصف درباره امام حسن عسکری علیه‌السلام به پسرش احمد بن عبیدالله می‌گوید: یا بنی لو زالت الامامة عن خلفاء بنی‌العباس ما استحقها احد من بنی‌هاشم غیره لفضله و عفافه و صیانته و زهده و عبادته و جمیل اخلاقه و صلاحه. [۲۱] . (اگر زمامداری امت از دست خلفای عباسی خارج شود هیچکس از بنی‌هاشم به جز ابومحمد علیه‌السلام استحقاق احراز مقام خلافت را ندارد و این به خاطر برتری و پاکدامنی و خویشتن داری و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی او است) همچنین خود احمد بن عبیدالله بن خاقان که از ناصبی‌های تند و نسبت به اهلبیت انحراف داشته و از طرف عباسیان مأمور خراج در شهر قم بود روزی که در مجلس وی از علویان و مذاهب آنها گفتگو به میان آمد گفت من در سامراء مردی از علویین مانند حسن بن علی (ابومحمد علیه‌السلام) در وقار و [صفحه ۱۶۹] آرامش و عفت و پاکدامنی و بزرگواری در نزد خاندانش ندیده و نشناخته‌ام و همه بنی‌هاشم او را بر سالخوردگان و بزرگان خود مقدم می‌داشتند و همچنین موقعیت او در نزد فرماندهان و وزراء و عموم مردم نیز به همینگونه بود و من روزی که پدرم (در موقع تصدی مقام وزارت معتمد عباسی) برای پذیرفتن مردم نشسته بود بالای سر او ایستاده بودم ناگاه دربانان آمدند و گفتند ابومحمد - ابن‌الرضا بر در خانه است! پدرم با صدای بلند گفت اجازه‌اش دهید وارد شود! من از آنچه از دربانان شنیدم و از اینکه آنها جرأت نموده و در حضور پدرم مردی را با کنیه‌اش نام بردند تعجب کردم زیرا کسی را جز خلیفه و ولیعهد او در نزد پدرم با کنیه نام نمی‌بردند! بالاخره دیدم مردی گندمگون و خوش اندام و نیکو چهره و خوش هیکل که در عنفوان جوانی بود با جلالت و شکوه خاصی وارد شد، وقتی چشم پدرم به او افتاد از جای خود برخاست و چند قدم به سوی او رفت و من به خاطر ندارم که پدرم با کسی از بنی‌هاشم و فرماندهان و سایر بزرگان چنین رفتاری کرده باشد و چون به او نزدیک شد با وی معانقه کرد و صورت و سینه او را بوسید و دستش را گرفته و بر مسند خود نشانید و خود در کنارش روبروی او نشسته و مشغول صحبت شد و ضمن سخنانش به او فدایت شوم و قربانت گردم می‌گفت و من در حالیکه از آنچه می‌دیدم، همچنان متعجب بودم ناگاه دربان آمد و گفت موفق (برادر معتمد) می‌آید و موفق موقعی که به مجلس پدرم می‌آمد ابتداء غلامان و فرماندهان مخصوص او می‌آمدند و در فاصله میان مجلس پدرم تا دم درب در دو طرف به صف می‌ایستادند تا موفق می‌آمد و می‌رفت پس پدرم همچنان روی خود را به سوی ابومحمد علیه‌السلام داشت و با او گرم صحبت بود تا اینکه نگاهش به غلامان مخصوص موفق افتاد که وارد شدند آنگاه پدرم گفت [صفحه ۱۷۰] خداوند مرا فدایت گرداند اگر مایل باشید شما هم (برای اینکه موفق نبیند) تشریف ببرید و به دربانان خود دستور داد او را پشت صفها ببرند. ابومحمد علیه‌السلام برخاست و پدرم نیز برخاست و او را در آغوش کشید و او نیز خداحافظی کرد و رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم وای بر شما این چه کسی بود که او را پیش پدرم با کنیه نام بردید و پدرم نیز با او اینگونه رفتار نمود. گفتند این یک مرد علوی است و او را حسن بن علی گویند و بابن الرضا معروف است! تعجب من زیاد شد و در تمام آن روز پریشان بودم و درباره او و آنچه از رفتار پدرم با او دیده بودم می‌اندیشیدم تا اینکه شب فرارسید و عادت پدرم این بود که نماز عشاء را به جا می‌آورد و سپس برای مشورت‌های مورد نیاز و آنچه باید به اطلاع خلیفه برسد می‌نشست چون نمازش را خواند و جلوس کرد من آمدم و در برابرش نشستم و کسی هم در نزد او نبود. پدرم به من گفت احمد کاری داری؟ گفتم آری

پدرجان اگر اجازه دهی سؤالی دارم گفت پسرجان اجازه‌ات دادم هر چه دوست داری بگو، گفتم: ای پدر آن کسی که امروز صبح دیدم تو او را اکرام و تعظیم کردی و خود و پدر و مادرت را فدایش نمودی که بود؟ گفت پسرجان او امام رافضیان و حسن بن علی است که بابن الرضا معروف است آنگاه مدتی سکوت کرد و سپس گفت اگر امامت از دست خلفاء بنی‌عباس خارج شود هیچکس از بنی‌هاشم جز او سزاوار آن مقام نیست و او به خاطر فضیلت و پاکدامنی و وقار و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگیش سزاوار خلافت می‌باشد اگر پدرش را می‌دیدی مردی بزرگوار و نجیب و نیکوکار و فضل بود. من از شنیدن این سخنان ناراحتی و اندیشه‌ام زیاد شد و [صفحه ۱۷۱] نسبت به پدرم نیز خشمم فزونی گرفت و گفتار و کردار او را درباره وی زیاده از حد دانستم! از آن پس مرا جز پرسش از حال او و جستجو درباره کار وی اندیشه‌ای نبود و از هر یك از بنی‌هاشم و فرماندهان و نویسندگان و قضات و فقهاء و مردم دیگر که می‌پرسیدم او را در نهایت احترام و اکرام و علو مقام و گفتار نیك نام برده و مقدم بر تمام خاندان و بزرگسالانش معرفی می‌کردند لذا قدر و منزلتش در نظرم بزرگ جلوه نمود و هیچ دوست و دشمن او را ندیدم جز اینکه از وی به نیکی یاد می‌کرد و مدحش می‌نمود. [۲۲] . - قطب راوندی گوید: و امام حسن بن علی العسکری علیهماالسلام اخلاقش مانند اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مردی گندمگون و خوش اندام و نیکوچهره و خوش ترکیب و در عنفوان جوانی بود و جلال و شکوهی داشت که عامه و خاصه از روی ناچاری او را به خاطر فضیلتش بزرگ و محترم شمرده و به جهت پاکدامنی و صیانت نفس و زهد و عبادت و شایستگیش بر همگان مقدم می‌داشتند و آن حضرت جلیل القدر و نجیب و فاضل و کریم بود و مصائب بزرگ را تحمل می‌کرد و در شداید و گرفتاریها اظهار مذلت و خواری نمی‌نمود و اخلاقش خارق العاده بود. [۲۳] . - راهب دیر عاقول وقتی خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسید در اثر اعجازی که از او مشاهده نمود اسلام آورد! بختیشوع نصرانی که طبیب خلفاء عباسی بود به وی گفت چه چیزی تو را از دین نصرانیت خارج نمود؟ گفت من مسیح را یافتم و به دست او اسلام آوردم! گفت مسیح را یافتی؟ گفت یا نظیر او را زیرا این شخص در براهین و معجزات مانند او است. [۲۴] . [صفحه ۱۷۲] - مهجع بن صلت موقعی که به حضور ابومحمد علیه‌السلام مشرف شد عرض کرد: رحمهٔ الله و برکاته علیکم اهل‌البیت ذریهٔ بعضها من بعض، اشهد ان حقك لواجب کوجب حق امیرالمؤمنین و الائمهٔ من بعده صلوات الله علیهم اجمعین و الیك انتهیت الحکمهٔ و الامامهٔ و انک ولی الله الذی لاعذر لاحد فی الجهل به. [۲۵] . رحمت و برکات خدا بر شما اهل‌بیت که بعضی از بعض دیگرید، گواهی می‌دهم که حق تو مانند حق امیرالمؤمنین و ائمه پس از وی صلوات الله علیهم اجمعین واجب است و حکمت و امامت اکنون به تو رسیده است و توئی ولی خدا که عذر کسی به علت جهل (به مقام تو) پذیرفته نخواهد شد. بختیشوع که طبیب مشهور بود یکی از شاگردان خاص خود را به نام بطریق برای فصد (زدن رگ) خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرستاد و درباره علم و فضیلت آن حضرت به او سفارش کرد و چنین گفت: هو اعلم فی یومنا هذا اممن هو تحت السماء فاحذر ان لا تعترض علیه فما یأمرك به. یعنی آن حضرت در این عصر ما از تمام کسانی که زیر آسمان هستند داناتر است پس برحذر باش در مورد آنچه به تو دستور می‌دهد بر او اعتراض نکنی. [۲۶] . - ابن‌جوزی در تذکرهٔ الخواص خود گوید: کان عالما ثقهٔ روی الحدیث عن ابیه عن جده. آن حضرت عالم و ثقه بود و از پدر و جد خود نقل حدیث می‌کرد. [۲۷] . - محمد بن طلحه شافعی گوید: و اما مناقبه، فاعلم ان المنقبهٔ العلیا و المزیهٔ الکبری التی خصه الله عزوجل بها و قلده فریدها و منحه تقلیدها و جعلها صفهٔ دائمهٔ لا یبلی الدهر جدیدها و لا تنسی الالسنهٔ تلاوتها و [صفحه ۱۷۳] تریدها... بدانکه منقبت عالی‌تر و مزیت بزرگتری که خداوند عزوجل آنها را بدان حضرت اختصاص داده و بدو منحصر نموده است او را بدان فضائل آراسته و برایش صفت دائمی و همیشگی قرار داده است به طوری که روزگار تازگی آن را کهنه نکند و زبانها تلاوت و تکرار آن را فراموش ننماید. [۲۸] . [صفحه ۱۷۴]

نصوص وارده بر امامت آن حضرت

به طوری که در مورد امامت حضرت هادی علیه‌السلام در قسمت اول کتاب نگارش گردید خصوصیات اخلاقی و فضائل نفسانی هر امامی خودبخود دلیل امتیاز وی بر دیگران بوده و امامت او را ثابت و مدلل می‌نماید و علاوه بر آن به وسیله امام قبلی نیز نصوصی درباره معرفی او به مقام امامت و خلافت جهت اطلاع همگان تصریح می گردد چنانکه شیخ مفید درباره امامت ابومحمد عسکری علیه‌السلام چنین می‌نویسد: و کان الامام بعد ابی‌الحسن علی بن محمد علیهماالسلام ابنه ابامحمد الحسن بن علی لاجتماع خلال الفضل و تقدمه علی کافهٔ اهل عصره فیما یوجب له الامامهٔ و یقتضی له الریاسهٔ من العلم و الزهد و کمال العقل و العصمهٔ و الشجاعهٔ و الکرم و کثرهٔ الاعمال المقربهٔ الی الله جل اسمه، ثم لنص ابیه علیه و اشارته بالخلافهٔ الیه. یعنی پس از امام هادی علیه‌السلام پسرش ابومحمد حسن بن علی علیهماالسلام امام می‌باشد؛ زیرا اوصاف و خصوصیات فضیلت در او جمع بوده و در تمام آنچه لازمه مقام امامت و مقتضی ریاست است از علم و زهد و کمال عقل و عصمت و شجاعت و کرم و بزرگواری و بسیاری اعمال که انسان را به خداوند جل اسمه [صفحه ۱۷۵] نزدیک می کند بر تمام مردم زمانه‌اش پیش گرفته است و علاوه بر این (دلیل دیگر) نص پدرش در مورد امامت او و اشاراتی است که به خلافت وی نموده است. [۲۹] . پس از بیان این مقدمه ذیلا درباره امامت حضرت حسن عسکری علیه‌السلام بنصوصی چند اشاره می گردد: ۱- طبرسی از یحیی بن یسار قنبری روایت نموده است که ابوالحسن علی بن محمد علیهماالسلام چهار ماه پیش از وفات خود به پسرش حسن عسکری علیه‌السلام وصیت نمود و درباره امر امامت پس از خودش به او اشاره فرمود و مرا با گروهی از دوستان بر آن وصیت شاهد گرفت. [۳۰] . ۲- علی بن عمرو نوفلی گوید من در خدمت امام هادی علیه‌السلام در صحن خانه‌اش بودم که پسرش محمد بر ما گذر نمود من به حضرت عرض کردم فدایت شوم پس از شما صاحب ما این است؟ فرمود نه صاحب و امام شما پس از من حسن خواهد بود. [۳۱] . ۳- مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می‌نویسد محمد بن عیسی از امام هادی علیه‌السلام روایت کرده است که فرزند من حسن عسکری بعد از من امام و خلیفه است. [۳۲] . ۴- کلینی از عبدالله بن محمد اصفهانی روایت می کند که گفت امام علی النقی علیه‌السلام فرمود صاحب شما پس از من کسی است که بر (جنازه) من نماز بخواند و ما تا آن روز ابامحمد علیه‌السلام را نمی‌شناختیم (پس از وفات امام هادی علیه‌السلام) ابومحمد بیرون آمد و بر جنازه آن حضرت نماز خواند. [۳۳] . ۵- شیخ صدوق از صقر بن دلف روایت کرده است که گفت شنیدم امام [صفحه ۱۷۶] جواد علیه‌السلام می‌فرمود پس از من امام پسرم علی است و امر او امر من است و سخن او سخن من و طاعت او طاعت من و امامت پس از او در پسرش حسن علیه‌السلام خواهد بود. [۳۴] . ۶- شیخ طوسی از احمد بن احمد روایت کرده است که گفت ابوالحسن هادی علیه‌السلام فرمود پسرم حسن پس از من قائم (به امر امامت) است. [۳۵] . ۷- طبرسی از ابوبکر فهفکی روایت کرده است که گفت ابوالحسن هادی علیه‌السلام به من فرمود پسرم ابومحمد خیرخواه‌ترین آل‌محمد بوده و از نظر حجت و برهان محکمترین آنها است و او پسر بزرگتر و جانشین من است و رشته‌ها و احکام امامت به او می‌رسد هر چه که می‌خواهی از من سؤال کنی از او بپرس که آنچه مورد احتیاج (شما) است در نزد او است. [۳۶] . توضیح - چنانکه در شرح حال امام هادی علیه‌السلام گذشت پسر بزرگتر آن حضرت ابوجعفر محمد (مشهور به سید محمد) بوده که در زمان حیات پدرش وفات یافته است و فرمایش امام در روایت گذشته که ابومحمد (امام حسن عسکری علیه‌السلام) پسر بزرگتر و جانشین من است پس از وفات ابوجعفر محمد بوده است. ۸- احمد بن عیسی علوی گوید در صریا خدمت امام هادی علیه‌السلام رسیدیم و سلام کردیم در این اثنا ابوجعفر و ابومحمد (پسران امام هادی) داخل شدند ما بلند شدیم که به ابی‌جعفر (محمد) سلام کنیم امام هادی علیه‌السلام فرمود او صاحب شما نیست ملازم صاحب خود باشید و به سوی ابومحمد (امام حسن عسکری علیه‌السلام) اشاره نمود. [۳۷] . ۹- داود بن قاسم (ابوهاشم جعفری) گوید شنیدم که ابوالحسن عسکری [صفحه ۱۷۷] علیه‌السلام می‌فرمود بعد از من پسرم حسن جانشین من خواهد بود پس حال شما درباره جانشین او چگوه خواهد بود؟ عرض کردم قربانت گردم چطور مگر؟ فرمود شما شخص او را نمی‌بینید و برای شما جائز نیست که او را نام ببرید! عرض کردم پس چگونه از او یاد کنیم؟ فرمود: الحجهٔ من آل

محمد علیهم‌السلام. [۳۸] . [صفحه ۱۷۸]

مناظرات و احتجاجات

با اینکه هر یک از ائمه اطهار علیهم‌السلام در زمان امامت خود غالبا تحت نظر خلفاء قرار گرفته و مورد آزار و اذیت آنها واقع می‌شدند مع الوصف حکام جور و سایر مردم در مواقع ضروری برای حل معضلات علمی و برطرف ساختن مشکلات موجوده از آنان استمداد نموده و از نظر صائب و علوم موهوبه آنها استفاده می‌کردند و این امور گاهی به صورت مناظره و گاهی برای دفع حوادث و مشکلات و یا به شکل پرسش و پاسخ صورت می‌گرفته است چنانکه روایت زیر روشنگر و مؤید این مطلب است: ۱- شبلنجی و دیگران نوشته‌اند که در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام در سامراء قحطی سختی شد معتمد بن متوکل [۳۹] دستور داد که اهل سامراء برای استسقاء به صحراء بیرون روند، سه روز متوالی مردم به مصلا رفته و دعاء کردند و باران نیامد روز چهارم جاثلیق (عالم نصارا) و راهبان به صحرا رفتند و در میان آنها راهبی بود که چون دستش را به سوی آسمان بلند کرد آسمان شروع به باریدن نمود و روز بعد نیز همین عمل را تکرار کردند و باران آمد! مردم تعجب کردند و بعضی نسبت به دین خود به شک افتاده و بعضی هم به دین نصرانیت مایل گردیدند [صفحه ۱۷۹] این کار بر خلیفه سخت آمد و به زندانبان گفت که امام حسن عسکری علیه‌السلام را از زندان خارج نموده و نزد وی آورد! چون ابومحمد علیه‌السلام نزد خلیفه آمد معتمد گفت یا ابامحمد امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از این بلای بزرگ نجات بده حضرت فرمود به نصارا بگو فردا نیز به صحرا بیرون روند معتمد عرض کرد مردم از باران بی‌نیاز شدند دیگر خروج آنها به صحرا چه فائده دارد؟ امام فرمود من می‌خواهم شک و ریب حاصله از این واقعه را از دل مردم زائل کنم! خلیفه به جاثلیق و رهبانان دستور داد که همچنین برای بار سیم به صحرا روند و مردم نیز خارج شوند نصارا بیرون رفتند و حضرت ابومحمد علیه‌السلام نیز با جماعت مسلمین بیرون شدند. نصارا برای استسقاء ایستادند و آن راهب نیز که در میان آنها بود دستش را به سوی آسمان بلند کرد و نصارا نیز دستشان را بلند نمودند در این موقع آسمان را ابرها فراگرفت و باران آمد امام حسن عسکری علیه‌السلام به یکی از غلامان خود فرمود: برو دست راهب را بگیر و آنچه میان انگشتان او است خارج کن و بیاور! غلام رفت و استخوانی را در میان انگشتان راهب یافت و آن را نزد امام آورد حضرت عسکری علیه‌السلام به نصارا فرمود: حالا دعاء کنید راهب و نصارا دعا کردند اما نه تنها باران نیامد بلکه ابرها از فضای آسمان پراکنده شد و آفتاب نورافشانی نمود! مردم از این حادثه تعجب کردند و خلیفه گفت یا ابامحمد این چیست؟ حضرت فرمود این استخوانی است که این راهب این را از قبر یکی از انبیاء به دست آورده است و استخوان پیغمبری بیرون نیفتد جز اینکه آسمان بارش کند خلیفه و مسلمین بسیار مسرور شدند و معتمد (ظاهرا) حضرت را مورد اکرام و [صفحه ۱۸۰] احترام قرار داد و صلات و انعامی برایش فرستاد. [۴۰] . ۲- علامه مجلسی به سند معتبر از ابوهاشم جعفری روایت کرده است که شخصی از امام حسن عسکری علیه‌السلام در مورد گفتار خدای تعالی: قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل. [۴۱] . پرسید که چه معنی دارد سخن برادران یوسف (موقعی که مأمورین او جام طلا- را از بار بنیامین درآوردند) گفتند اگر بنیامین دزدی کرد برادرش (یوسف) نیز قبلا- دزدی کرده بود؟ حضرت فرمود یوسف دزدی نکرده بود ولیکن یعقوب کمربند نفیسی داشت که از حضرت ابراهیم به او به میراث رسیده بود و اگر کسی آن کمربند را می‌دزدید پس از پیدا شدن، آن شخص را به کیفر دزدی به بندگی می‌گرفتند و آن کمربند نزد عمه‌ی یوسف بود و چون عمه یوسف او را پس از مردن مادرش پرستاری نموده و زیاد دوست داشت لذا می‌خواست یوسف به جای فرزند در نزد او بماند از این رو تدبیری اندیشید و آن کمربند را زیر جامه به کمر یوسف بست و به یعقوب گفت کمربند را دزدیده‌اند! فرشته وحی به یعقوب خبر داد که کمربند در نزد یوسف است ولی از نظر مصلحت او را از آنچه عمه یوسف کرده بود آگاه نساخت، یعقوب پس از بازرسی کمربند را در زیر جامه یوسف یافت در آن حال عمه یوسف گفت چون یوسف این را دزدیده است من برای

تصاحب او به عنوان بندگی سزاوارترم! یعقوب فرمود که او بنده تو است اما به شرطی که او را نفروشی و به کسی نبخشی او هم قبول کرد و گفت به شرطی که تو هم او را از من نگیری و من او را هم‌اکنون آزاد می‌کنم و آنگاه وی را آزاد نمود و سخن برادران یوسف مربوط به این قضیه بود. [صفحه ۱۸۱] راوی گوید من در دل خود از روی تعجب گفتم با این همه قرب و نزدیکی که میان یعقوب و یوسف بود چگونه کار یوسف بدان مدت طولانی بر یعقوب مخفی ماند که از غم و اندوه وی دیدگانش سفید گردید! حضرت ابومحمد علیه‌السلام از روی اعجاز نگاهی به من نمود و فرمود: ای اباهاشم از آنچه در خاطر تو می‌گذرد به خدا پناه می‌برم البته اگر خدا می‌خواست می‌توانست هر مانعی را که در میان یعقوب و یوسف بود برطرف کند تا یکدیگر را ببینند ولی مصلحت چنین بود که مدتی برای ملاقات آنها فاصله قرار داده شود و خداوند آنچه را که برای دوستان خود می‌کند خیرشان در آن است. [۴۲] . ۳- مسعودی نیز از ابوهاشم روایت کرده است که گفت من در خدمت ابی‌محمد عسکری علیه‌السلام بودم محمد بن صالح از حضرتش در مورد تفسیر آیه شریفه: یمحو الله ما یشاء و یثبت و عند ام الکتاب. [۴۳] . (خداوند هر چه را که از نوشته‌ها بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد ثابت نگه می‌دارد و اصل کتاب که لوح محفوظ است در نزد او است) سؤال نمود امام فرمود آیا خداوند غیر از آنچه بوده محو می‌کند و غیر آنچه نبوده اثبات می‌نماید؟ راوی گوید من با خود گفتم این عقیده بر خلاف عقیده هشام است که می‌گوید خدا موقعی به چیزی علم پیدا می‌کند که آن شیء موجود شود ناگاه دیدم حضرت ابومحمد با حالت خشم از گوشه نظری به من افکند و فرمود خدای تعالی پیش از آنکه چیزی موجود شود بدان علم دارد خداوند خالق بود پیش از آنکه مخلوقی باشد و خداوند رب بود پیش از آنکه مربوبی باشد و قادر بود پیش از آنکه مقدوری موجود باشد من گفتم شهادت می‌دهم که تو ولی و حجت خدا بوده و بر طریق و روش امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هستی. [۴۴] . [صفحه ۱۸۲] ۴- ابوهاشم جعفری گوید فهفکی از امام حسن عسکری علیه‌السلام پرسید چرا زن بیچاره و ناتوان از ارث یک سهم می‌برد و مرد دو سهم؟ حضرت عسکری علیه‌السلام فرمود: برای زن جهاد و نفقه و غرامت و دیه نیست و این امور به عهده مرد است. راوی گوید در دل خود گفتم ابن ابی‌العوجاء همین مساله را از حضرت صادق علیه‌السلام پرسید و آن حضرت نیز به همین گونه پاسخ داد، در این موقع ابومحمد علیه‌السلام روی خود را به سوی من گردانید و فرمود بلی همین مسأله سؤال ابن ابی‌العوجاء است اگر سؤال یکی باشد. جواب ما (اهل‌بیت) هم یکی است آخر ما همان را گوید که اول ما گوید و اول و آخر ما در علم و امر برابرند ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فضیلت دیگری هم دارند. [۴۵] . ۵- ابوالقاسم کوفی روایت می‌کند که اسحاق کندی که در زمان خود فیلسوف عراق بود شروع به نوشتن کتابی در تناقضات قرآن نمود و خود را سرگرم این کار کرد به طوری که از مردم کناره گرفت و در خانه خود بدان اشتغال یافت! روزی یکی از شاگردان او خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسید و حضرتش به او فرمود آیا در میان شما مرد رشیدی وجود ندارد که استادتان را از این کاری که برای (رد) قرآن شروع کرده بازدارد؟ آن مرد عرض کرد ما از شاگردان او هستیم چگونه می‌توانیم در این کار و یا در سایر امور به وی اعتراض کنیم؟ حضرت ابومحمد علیه‌السلام فرمود اگر من چیزی را به تو القاء نمایم و تعلیم دهم می‌توانی به او بگوئی؟ عرض کرد بلی، حضرت عسکری علیه‌السلام فرمود به نزد او برو و با او انس بگیر و تلطف کن و در کارهایش به او کمک کن و چون با او [صفحه ۱۸۳] مأنوس شدی آنگاه به وی بگو من مسأله‌ای دارم که می‌خواهم از شما بپرسم و او به تو خواهد گفت بپرس به او بگو اگر کسی نزد تو بیاید و بگوید آیا جائز است آن معنائی که تو از کلمات قرآن گمان می‌کنی غیر از آن معنائی باشد که خداوند از آن کلمات اراده کرده است؟ حتما استاد تو خواهد گفت جائز است زیرا او مردی است که وقتی چیزی را شنید می‌فهمد آنگاه به او بگو آنچه تو از لغات قرآن می‌فهمی شاید غیر از آن چیزی باشد که خداوند اراده کرده است. آن شاگرد نزد استادش رفت و با او تلطف و مهربانی نمود تا اینکه کلام امام را به او رسانید استاد گفت سخن خود را تکرار کن شاگرد تکرار کرد اسحاق کندی کمی به اندیشه فرورفت و دید از نظر معنای لغوی کلمات گفته او محتمل است آنگاه به شاگردش گفت: تو را به خدا بگو ببینم این

سخن را چه کسی به تو گفته؟ شاگرد گفت به فکر خودم رسید استاد گفت چنین نیست فهم و ذهن تو چنان رشدی ندارد که این گونه مطالب را درک کنی بگو ببینم این سخن را از چه کسی شنیده‌ای؟ شاگرد گفت ابومحمد عسکری علیه‌السلام به من تعلیم نمود اسحاق گفت اینگونه مطالب اظهار نمی‌شود مگر از این خانواده سپس آتش خواست و هر چه را که نوشته بود بسوزانید. [۴۶] . [صفحه ۱۸۴]

از معجزات و کرامات

از امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز مانند ائمه دیگر در دوران امامت خود معجزات و کراماتی مشاهده شده است که علاوه بر نصوص وارده درباره امامت و جانشینی آن حضرت اینگونه معجزات نیز دلیل دیگری بر امامت وی محسوب می‌گردند و ذیلا به چند فقره از آنها اشاره می‌شود. ۱- ابوهاشم جعفری گوید از امام حسن عسکری علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود در بهشت دری است که آن را باب معروف گویند و جز اهل احسان و نیکی کسی از آن در وارد نشود، من در دل خود خدا را سپاسگزاری کردم و از اینکه برای روا ساختن حوائج مردم خود را به زحمت می‌اندازم خوشحال شدم امام نگاهی به من کرد و فرمود: بلی ای اباهاشم تو به کار خود ادامه بده که نیکی کنندگان در دنیا همان اهل معروف در آخرتند. [۴۷] . ۲- همچنین ابوهاشم گوید (در حضور امام حسن عسکری علیه‌السلام) از خاطر من گذشت که آیا قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق؟ حضرت عسکری علیه‌السلام فرمود: ای اباهاشم خداوند خالق هر چیز است و جز او مخلوق است. [۴۸] . ۳- مسعودی از علی بن حمید روایت می‌کند که گفت نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشتم و تقاضا کردم که آن حضرت برای برطرف شدن تنگی [صفحه ۱۸۵] معیشت ما دعاء کند، در پاسخ نامه‌ام مرقوم فرمود به زودی فرج و گشایش نصیب تو می‌شود و از ناحیه فارس مالی به تو می‌رسد! راوی گوید عموزاده من که در فارس بود از دنیا رفت و پس از چند روز مالی به من رسید. [۴۹] . ۴- شیخ مفید از ابوهاشم جعفری روایت می‌کند که گفت (موقعی که در زندان بودم) از تنگی زندان و فشار زنجیر به امام حسن عسکری علیه‌السلام شکایت کردم حضرت مرقوم فرمود امروز نماز ظهر را در خانه‌ات می‌خوانی! من هنگام ظهر از زندان آزاد شدم و چنانکه آن حضرت فرموده بود نماز را در منزلم خواندم و چون از نظر مالی در مضیقه بودم در نامه‌ای که از زندان به امام نوشته بودم می‌خواستم تقاضای کمکی کنم ولی خجالت کشیدم و چیزی ننوشتم و همین که به خانه رسیدم حضرت ابومحمد علیه‌السلام صد دینار برایم فرستاد و به من نوشت که هر گاه حاجتی داشتی شرم و ملاحظه نکن و آن را بخواه که انشاء الله به تو خواهد رسید. [۵۰] . ۵- از محمد بن اسماعیل روایت شده است که حضرت ابومحمد علیه‌السلام بیست روز پیش از مرگ معتز به اسحاق بن جعفر زبیری نوشت که در خانه‌ات بنشین تا حادثه‌ای پیش آید، چون بریحه کشته شد اسحاق به امام نوشت که حادثه‌ای که فرموده بودید وقوع یافت اکنون چه دستور می‌فرمائید؟ حضرت مرقوم فرمود منظور من این حادثه نبود بلکه پیشامد دیگری است و آنگاه معتز به قتل رسید. و نیز همین راوی نقل می‌کند که امام به مرد دیگری نوشت که عبدالله بن محمد بن داود کشته می‌شود و این نامه ده روز پیش از قتل او بود که چون روز دهم فرارسید عبدالله کشته شد! [۵۱] . [صفحه ۱۸۶] ۶- مسعودی از ابوحمزه خادم روایت می‌کند که گفت من چندین مرتبه از مولای خود امام حسن عسکری علیه‌السلام شنیدم که با غلامان رومی خود به زبان رومی و با غلامان صقالبه (محلی است بین بلغار و قسطنطنیه) با زبان آنها و با غلامان ترک با زبان ترکی صحبت می‌کرد من تعجب کردم و در دل خود گفتم امام در مدینه ولادت یافته و تا موقع رحلت پدرش کسی را ندیده است! ناگاه دیدم حضرت متوجه من شد و فرمود خدای تعالی حجت خود را از میان سایر خلق آشکار و معلوم می‌کند و کلیه لغات (زبانها) را به او یاد دهد و حسب و نسب‌ها را نیز به او می‌شناساند و اجلها و حوادث را برای او معلوم می‌کند اگر چنین نبود میان حجت خدا و مردم دیگر فرقی نبود. [۵۲] . ۷- اسماعیل بن محمد گوید من در راهی نشستم و هنگام عبور امام حسن عسکری علیه‌السلام به خدمتش عرضه داشتم که چیزی ندارم و از وی درخواست کمک مالی

نمودم و قسم یاد کردم که برای تهیه غذا درهمی ندارم. حضرت فرمود سوگند دروغ یاد می‌کنی در حالی که دویست دینار در زیر خاک پنهان دستور داد که صد دینار به من بدهد سپس فرمود دینارهائی را که در زیر خاک پنهان کرده‌ای از دست خواهی داد و در موقع نیاز هم بدانها دسترسی پیدا نخواهی کرد! راوی گوید فرمایش ابومحمد علیه‌السلام تحقق پیدا کرد و من پولهائی را که آن حضرت عطاء فرموده بود به مصرف رسانیدم و سپس بسیار درمانده شده و به آن دینارها احتیاج پیدا کردم و موقعی که رفتم آنها را از زیر خاک خارج کنم چیزی نیافتم و معلوم شد که یکی از فرزندان من دینارها را از زیر خاک بیرون کشیده و فرار کرده است. [۵۳] . ۸- احمد بن محمد روایت می‌کند موقعی که مهتدی خلیفه عباسی به کشتار [صفحه ۱۸۷] موالیان و وابستگان خود دست زد من نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشتم که ای مولای من خدا را سپاس که او را از ما به خود سرگرم نمود چون شنیدم که شما را تهدید کرده و گفته است که من او را از روی زمین برمی‌دارم! ابومحمد علیه‌السلام به خط خویش توقیع فرمود که عمر او کوتاه‌تر از آن است که به چنین کاری دست زند از امروز بشمار و روز ششم از خواری و ذلتی که به او خواهد رسید کشته خواهد شد و قضیه همانگونه شد که آن حضرت فرمود. [۵۴] . ۹- عیسی بن فتح گوید: موقعی که ابومحمد حسن علیه‌السلام در زندان به ما وارد شد به من گفت عمر تو ۶۵ سال و یک ماه و دو روز است! عیسی گوید من دفتری همراه داشتم که تاریخ ولادت من در آن نوشته شده بود نگاه کردم و دیدم همانگونه است که آن حضرت فرمود آنگاه به من گفت آیا فرزندی داری؟ عرض کردم نه گفت اللهم ارزقه ولدا یکون له عضدا، فنعم العضد ولد خدایا به او فرزندی عطاء کن که بازوی (کمک) او باشد و چه خوب کمکی است فرزند سپس این بیت را انشاء فرمود: من کان ذا عضد یدرک ظلامته ان الذلیل الذی لیست له عضد یعنی: هر که صاحب فرزند باشد داد خود را می‌ستاند و خوار و ذلیل کسی است فرزند و کمکی برای او نباشد. عیسی گوید عرض کردم: ای سید من آیا خود شما فرزندی دارید؟ فرمود به خدا برای من به زودی فرزندی خواهد بود که (در آینده) زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد ولی حالا نه. [۵۵] . ۱۰- شیخ اربلی از سیف بن لیث روایت می‌کند که گفت من در مصر بودم و پسر کوچکی داشتم که علیل و بیمار بود من برای مسافرت از مصر خارج شدم و پسر دیگرم که بزرگ و شرور بود در غیاب من سرپرست اموال و [صفحه ۱۸۸] خانواده‌ام بود سپس (از محل مسافرت) به امام حسن عسکری علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم که دعاء فرماید تا پسر بیمارم بهبودی یابد آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمود که پسر کوچکت صحت یافت و پسر بزرگت که قیم و وصی تو بود مرد بنابراین خدا را سپاسگزاری کن و جزع و بی‌تابی منما که مبادا اجر و پاداشت ضایع شود آنگاه من نامه‌ای از خانواده‌ام دریافت کردم که پسر بیمارم بهبودی یافته و دیگری مرده است. [۵۶] . ۱۱- کلینی از محمد بن قاسم نقل می‌کند که گفت خدمت ابی‌محمد علیه‌السلام رسیده بودم و تشنه بودم، جلالت و شکوه وی مانع از این بود که من در حضورش آب بخواهم آن حضرت به غلامش فرمود برایش آب بیار! و چه بسا که با خود گفتم (برای رفتن) برخیزم و در این مورد فکر می‌کردم که می‌فرمود ای غلام مرکبش را حاضر کن! [۵۷] . ۱۲- ابوهاشم جعفری گوید روزی خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم و در نظر داشتم که برای تبرک از آن حضرت نگینی (یا نقره‌ای) بگیرم و انگشتری بسازم، در حضورش نشستم ولی فراموش کردم که برای چه آمده‌ام، موقع خداحافظی که برخاستم امام انگشتری به سوی من انداخت و فرمود تو می‌خواهی نقره‌ای بگیری و ما انگشتری به تو دادیم که نگین و مزد ساختن آن را هم سود بردی خدا بر تو گوارا کند، ای اباهاشم! عرض کردم: ای مولای من گواهی دهم که تو ولی خدا و امام من هستی که من با طاعت شما خدا را دینداری می‌کنم فرمود خدا تو را بیامرزد: ای اباهاشم. [۵۸] . ۱۳- از جعفر بن محمد قلانی روایت شده است که گفت برادرم در آن موقع که زوجه‌اش باردار بود به امام حسن عسکری علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و از [صفحه ۱۸۹] آن حضرت تقاضا نمود که دعاء کند تا زوجه‌اش به آسانی وضع حمل کند و خدا پسری به او کرامت فرماید و از امام خواست که نام آن مولود را نیز تعیین نماید! حضرت عسکری علیه‌السلام در پاسخ نامه او مرقوم فرمود محمد و عبدالرحمن نام‌های خوبی هستند راوی گوید زوجه برادرم دو پسر دوقلو زائیده یکی از آنها را محمد و دیگری را عبدالرحمن نام نهادند. [۵۹] . ۱۴-

قطب راوندی از جعفر بن شریف جرجانی روایت می‌کند که گفت در آن سالی که به حج می‌رفتم در سامراء خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم، مقداری از اموال شیعیان که برای آن حضرت داده بودند در نزد من بود و من می‌خواستم بپرسم که اموال را به چه کسی تحویل دهم پیش از اینکه من سؤال کنم ابومحمد فرمود آنها را به خادم من مبارک تحویل بده! من امر او را اطاعت کردم و موقعی که می‌خواستم خارج شوم عرض کردم شیعیان شما که در جرجان هستند به خدمت‌تان سلام رسانیدند، فرمود مگر پس از مراسم حج به جرجان برنمیگردی؟ عرض کردم چرا فرمود تو پس از یکصد و هفتاد روز دیگر در اول روز جمعه سیم ماه ربیع‌الاخر وارد جرجان می‌شوی پس مردم را از ورود من به جرجان در آخر همان روز آگاه گردان و به راه راست برو که خداوند تو و آنچه همراه داری به سلامت به زن و فرزندانت می‌رساند و برای فرزند تو شریف پسری متولد شده است نام او را صلت بگذار که خداوند او را به زودی بالغ گرداند و او از دوستان ما خواهد بود! راوی گوید عرض کردم یابن رسول‌الله ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعیان شما است و به دوستان شما زیاد احسان و نیکی می‌کند و سالیانه بیش از صد هزار درهم از مال خود را برای این کار کنار می‌گذارد و او از جمله کسانی است که در جرجان از نعمتهای خدا بهره‌مند است، [صفحه ۱۹۰] فرمود خداوند ابراهیم را در عوض احسانی که به شیعیان ما می‌کند جزای خیر دهد و گناهانش را بیامرزد و به او پسری سالم و بی‌عیب عطاء فرماید که قائل به حق باشد و از قول من به ابراهیم بگو که نام پسرت را احمد بگذارد! راوی گوید من از خدمت امام مرخص شدم و پس از آنکه مراسم حج را بجا آوردم و خدا مرا سلامت نگهداشت به سوی جرجان راه افتادم و همانطور که ابومحمد عسکری علیه‌السلام فرموده بود در اول روز جمعه سیم ربیع‌الاخر وارد آن شهر شدم و به دوستان و آشنایان که برای تهنیت نزد من آمده بودند گفتم که آن حضرت در آخر امروز به اینجا تشریف خواهند آورد بنابراین شما حوائج و مسائل‌تان را آماده کنید که از وی بپرسید. پس از آنکه شیعیان و دوستان نماز ظهر و عصر را بجا آوردند در منزل من اجتماع کردند و به خدا بدون اینکه ما متوجه شویم ناگاه دیدیم که ابومحمد علیه‌السلام وارد شد و بر ما سلام کرد و ما استقبالش نموده و دست مبارکش را بوسیدیم آنگاه فرمود من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که آخر وقت امروز نزد شما بیایم لذا نماز ظهر و عصر را در سامراء خواندم و (به صورت اعجاز و طی الارض) متوجه شما شدم که تا با شما تجدید عهد کنم و حالا حوائج و مسائل‌تان را بپرسید. اول کسی که حاجت خود را اظهار کرد نصر بن جابر بود که عرض کرد یابن رسول‌الله یک ماه است که پسر من چشمهای خود را از دست داده است از خدا بخواهید که چشمان او را شفا دهد امام فرمود آن پسر را حاضر نمودند و دست مبارکش را به چشمان او کشید و بلافاصله چشمهایش روشن گردید سپس شیعیان یک یک می‌آمدند و حوائج خود را می‌خواستند و آن حضرت آنها را برآورده می‌نمود و پس از آنکه همه خواسته‌های آنها را برآورد و در حق همه دعاء [صفحه ۱۹۱] کرد و همان وقت به سامراء مراجعت فرمود. [۶۰] . ۱۵- کلینی و دیگران از محمد بن ابراهیم معروف به ابن‌الکردی او نیز از محمد بن علی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت ما تنگدست شدیم و پدرم (علی بن ابراهیم) به من گفت بیا نزد این مرد یعنی ابومحمد علیه‌السلام برویم که او به جود و بخشش معروف است گفتم آیا او را می‌شناسی؟ گفت نمی‌شناسم و هرگز هم او را ندیده‌ام! راوی گوید: ما به قصد او راه افتادیم و در راه پدرم به من گفت اگر پانصد درهم به ما بدهد چقدر نیازمند آن هستیم! دویست درهم برای پوشاک و دویست درهم برای ادای دین و صد درهم برای مخارج دیگر، من هم در دل خود گفتم کاش سیصد درهم نیز به من بدهد که یکصد درهم آن را الاغی بخرم و یکصد درهم برای خرجی و یکصد درهم نیز برای پوشاک که به کوهستان (به نقل بعضی مقصود از کوهستان اطراف همدان است) بروم و همین که به در منزل آن حضرت رسیدم غلامش از خانه بیرون آمد و گفت علی بن ابراهیم و پسرش محمد وارد شوند! چون وارد شدیم و سلامش کردیم و به پدرم فرمود: ای علی چرا تاکنون نزد ما نیامدی؟ پدرم عرض کرد: ای مولای من خجالت می‌کشیدم با این وضع خدمت شما بیایم پس از کمی مصاحبه و گفتگو موقعی که از حضور او خارج شدیم همان غلام نزد ما آمد و کیسه‌ای به پدرم داد و گفت این پانصد درهم است دویست درهم برای تهیه پوشاک و دویست درهم برای

ادای دین و صـد درهم نیز برای خرجی! و به من نیز کیسه‌ای داد و گفت این سیصد درهم است صد درهم قیمت الاغ و صد درهم برای پوشاک و صـد درهم برای خرجی و به سوی کوهستان مرو بلکه به سوراء (اطراف حله) برو! [صفحه ۱۹۲] محمد بن ابراهیم گوید: او به سوراء رفت و در آنجا با زنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار (به نقل شیخ مفید دو هزار دینار) درآمد املاک او است و بـا وجود این واقفی مـذهب است (از امـام هفتم به بعـد کسـی را به امـامت قبول نـدارد و معتقـد است که امام هفتم نمرده و زنـده است)! محمد بن ابراهیم گوید: به او گفتم وای بر تو دیگر دلیلی روشن‌تر از این (برای امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام که از مکنونـات قلبی تو و پـدرت خبر داد) چه می‌خواهی؟ گفت تو راست می‌گوئی ولی این عقیـده‌ای است که ما بـدان عادت کرده‌ایم. [۶۱] . در کتب معتبره فریقین معجزات زیادی از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل گردیـده است و برای احتراز از تطویل کلام به نگارش همین چند فقره اکتفاء گردید. [صفحه ۱۹۳]

شهادت آن حضرت

حضـرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام در موقع رحلت پدرش ۲۲ ساله بود و در حدود شـش سال نیز دوران امامت آن حضرت بوده که در سن ۲۸ سالگی مسموما رحلت فرموده است بنابراین آن بزرگوار بعد از امام جواد علیه‌السلام که در سن ۲۵ سالگی درگذشته جوانترین ائمه اطهار علیهم‌السـلام بوده است که از دار فانی به عالم باقی شـتافته است. امام حسن عسـکری علیه‌السلام در مدت شش سال زمان امامتش با سه تن از خلفای عباسـی معتز و مهتـدی و معتمـد معاصـر بوده است، معتز بالله پس از مسـموم نمودن امام هادی علیه‌السلام مدت ۱۳ ماه نیز در زمان امامت ابومحمد علیه‌السـلام خلافت نمود و ظاهرا متعرض آن حضرت نشد و چنانکه در قسمت اول کتاب نگارش گردیـد در سال ۲۵۵ به دست صالـح بن وصـیف مقتول گردید و پس از وی پسرعمویش مهتدی بالله (محمد بن واثق) به خلافت منصوب شـد و نزدیـک یـک سال حکومت نمود و اگر چه به نقل سـیوطی و بعضـی مورخین دیگر او پرهیزکار و زاهـد و عابـد و عـادل بـوده و در میـان خلفـای عباسـی ماننـد عمر بن عبـدالعزیز در بنی‌امیه بـوده است. [۶۲] ولی چنـانکه در فصـل معجزات اشاره شـد تصـمیم داشت که ابومحمـد علیه‌السلام را به قتل رساند که خداوند به عمر وی خاتمه بخشـید و [صـفحه ۱۹۴] طائفه اتراک بر او حمله کرده و خونش بریختنـد آنگاه پسرعموی وی معتمد علی الله (احمد بن متوکل) در رجب سال ۲۵۶ به جای وی نشست و پس از ۲۲ سال حکومت در سنه ۲۷۹ درگذشت بنابراین امام حسن عسکری علیه‌السلام مدت ۴ سال نیز (از ۲۵۶ الی ۲۶۰) معاصـر معتمـد بوده و بیشتر این مـدت را در حبس آن ملعون سپری نموده است و آخرالامر به دسـتور وی مسـموم گردیـده و رحلت فرموده است چنانکه شیخ صدوق گوید: قتله المعتمد لعنه الله بالسم. و در تاریخ وفات آن حضرت تقریبا اکثر مورخین اتفاق نظر داشـته و نوشته‌اند که در روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری دار فانی را بـدرود گفته است. [۶۳] . احمد بن عبیدالله بن خاقان ضـمن توصـیف و تمجید امام حسن عسـکری علیه‌السـلام که جریان آن قبلا در صفحات گذشته نگارش گردید در این مورد چنیـن گویـد: در موقع وفـات حسـن بن علی علیهماالسـلام حـالتی به خلیفه و یـارانش روی داد که من از آن تعجب کردم و گمـان نمی‌کردم چنین شود هنگـامی که او بیمـار شـد خلیفه کسـی را به نزد پـدرم فرسـتاد که ابن‌الرضا بیمار شـده است، پـدرم فورا سوار مرکب خود شـد و به دارالخلافه رفت و سـپس با عجله برگشت و پنـج تن از خـدمتکاران مخصوص و مورد اعتماد خلیفه که نحریر (خادم خلیفه) هم در میان آنها بود، همراه پدرم بودند و پدرم به آنها دسـتور داد که ملازم خانه حسن عسکری علیه‌السلام بوده و از حال او باخبر باشـند و به چند تن از پزشکان هم پیغام فرستاد که به عیادت آن حضرت بروند و صبح و شام از او دیدن کنند. پس از دو یا سه روز گزارش دادند که (در اثر شدت بیماری) ضـعیف و رنجور گشـته است پدرم به پزشـکان دسـتور داد که (برای مراقبت بیشتر) در خانه آن حضرت بمانند و سپس به دنبال قاضی القضاهٔ فرستاد و پس از آنکه او حاضر [صفحه ۱۹۵] شد دستور داد که ده نفر از کسـانی را که دین و ورع و امـانت آنهـا مورد وثوق باشـد انتخـاب کنـد! چون آن عـده حاضـر شدنـد همه را به خـانه حسـن

علیه‌السلام فرستاد و دستور داد که شب و روز در آنجا بمانند و آنها همچنان آنجا بودند تا آن حضرت وفات یافت و شهر سامراء یکپارچه ناله و شیون شد خلیفه کسی را به خانه آن حضرت فرستاد و او اطاقها را بازرسی کرد و هر چه در آنجا بود مهر و موم نمود و در جستجوی فرزند او بودند و زنان قابله را برای بازرسی کنیزان حسن عسکری علیه‌السلام آوردند یکی از آنها گفت در اینجا کنیزی است که اثر حمل در او مشاهده می‌شود او را در اطاقی تحت نظر چند زن قرار دادند و نحریر خادم و یارانش را مراقب آنها گذاشتند سپس آماده تجهیز آن حضرت شدند بازارها تعطیل گردید بنی‌هاشم و فرماندهان و نویسندگان و قضات و معتمدین و دیگران بر جنازه او حاضر شدند و وضع سامراء در آن روز شبیه روز قیامت بود و موقعی که جنازه را برای نماز آماده نمودند او عیسی (پسر متوکل) نزدیک جنازه شد و صورت آن حضرت را نمایان ساخت و به بنی‌هاشم از علویین و عباسیان و فرماندهان و نویسندگان و قضات و دیگران گفت این شخص حسن بن علی بن محمد بن الرضا علیه‌السلام است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و هنگام مرگش هم از خدمتکاران مورد وثوق خلیفه فلانی و فلانی و از قضات هم فلانی و فلانی و از پزشکان فلانی و فلانی بر بالینش حاضر بوده‌اند سپس روی او را پوشانید و بر او نماز خواند و دستور داد آن را حمل کردند و در خانه‌ای که پدرش دفن شده بود به خاک سپردند و چون جنازه را دفن کردند خلیفه و مردم به جستجوی فرزندش برخاستند و منازل و خانه‌ها را تفتیش کردند و از تقسیم میراثش خودداری نمودند تا تکلیف ورثه‌اش روشن شود و از طرفی کسانی که مراقبت کنیزی را که به او احتمال حمل می‌دادند به عهده داشتند همواره در نزد او بودند تا معلوم شد که او را [صفحه ۱۹۶] حملی نبوده است آنگاه میراثش را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم نمودند و خلیفه باز در صدد جستجوی فرزند آن حضرت بود. پس از دفن جنازه آن حضرت برادرش جعفر نزد پدرم آمد و گفت مقام برادرم را به من بدهید و من در عوض سالیانه بیست هزار دینار به شما می‌دهم! پدرم او را به تندی از پیش خود راند و به او گفت: ای احمق خلیفه شمشیر کشید تا کسانی را که معتقد به امامت پدر و برادرت بودند از عقیده‌شان برگرداند نتوانست اگر تو هم نزد شیعیان پدر و برادرت شایسته این مقام باشی نیازی به خلیفه و غیر خلیفه نداری که تو را به جای آنها بنشانند و اگر در نظر شیعیان چنین مقامی نداشته باشی به وسیله ما هم بدان مقام نخواهی رسید و پدرم از این عمل او دانست که وی مردی سبک سر و کوته فکر است و دستور داد از مجلسش بیرون کردند و تا زنده بود اجازه نمی‌داد که او نزدش بیاید تا اینکه پدرم مرد و ما از سامراء بیرون آمدیم و جعفر به همان وضع و حال بود و خلیفه هم تا امروز به دنبال فرزند حسن بن علی علیهماالسلام می‌گردد و در جستجوی او است و هنوز راهی بدان نیافته است و شیعیان او نیز معتقدند که حسن عسکری علیه‌السلام وفات یافته و فرزندی به جای نهاده است که برای احراز مقام امامت جانشین او است. [۶۴] . شیخ طوسی از ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی نقل می‌کند که گفت وارد شدم بر امام حسن عسکری علیه‌السلام در مرضی که به همان مرض از دنیا رحلت فرمود و در خدمت آن حضرت بودم که به خادم خود عقید دستور فرمود که جوشانده مصطکی تهیه کند و صقیل (به نقل بعضی صیقل) جاریه وی نیز که مادر حضرت حجهٔ علیه‌السلام بود آب جوشانده مصطکی را به دست آن حضرت داد و چون ابومحمد عسکری علیه‌السلام خواست از آن آب بیاشامد دستش لرزید به طوری که [صفحه ۱۹۷] ظرف آب به دندان‌های او می‌خورد لذا ظرف را از دست نهاد و به خادمش فرمود داخل این اطاق که می‌شوی طفلی را در حال سجده می‌بینی او را نزد من بیاور! عقید گوید داخل اطاق شدم و نگاهم به کودکی افتاد که سر به سجده نهاده و انگشت سبابه را به سوی آسمان بلند کرده بود خدمتش سلام کردم و آن حضرت نماز را به اختصار تمام نمود و من عرض کردم که مولایم فرمود شما نزد او بروید و در این حال مادرش آمد دستش را گرفت و او را به نزد پدرش برد. ابوسهل گوید چون آن کودک خدمت امام حسن عسکری علیه‌السلام رسید سلام کرد و من به او نگاه کردم و دیدم که رنگ مبارکش تلألو و روشنی خاصی داشت و موی سرش پیچیده و مجعد بود و میان دندانهایش گشادگی داشت همین که نظر مبارک امام حسن عسکری علیه‌السلام به فرزندش افتاد بگریست و فرمود ای سید اهل‌بیت خود مرا آب بده که من به سوی پروردگارم می‌روم و وفاتم نزدیک شده است. پس آن کودک ظرف آب را که جوشانده مصطکی بود به دست خود

گرفت و ضمن حرکت دادن لبهایش (دعاء خواندن) پدر خود را سیراب نمود چون حضرت عسکری علیه‌السلام آب را بیاشامید فرمود مرا برای نماز آماده کنید آنگاه در کنار آن حضرت دستمالی افکندند و آن کودک پدرش را وضوء داد و پدرش به وی فرمود پسر جانم تو را بشارت باد که توئی مهدی و حجت خدا در روی زمین و تو پسر و کودک من و منم پدر تو و توئی م ح م د بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام و رسول خدا پدر تو است و توئی خاتم ائمه طاهرین و رسول خدا تو را بشارت داد و تو را نام نهاده و کنیه داده است و این عهدی است به سوی من از پدرم از پدرهای طاهرین تو و آنگاه حسن عسکری علیه‌السلام رحلت فرمود. [۶۵] . [صفحه ۱۹۸] باری جنازه مطهر امام حسن عسکری علیه‌السلام در کنار مرقد پدرش در سامراء مدفون گردید و نه تنها زیارتگاه عاشقان و صاحبدلان جهان قرار گرفت بلکه دشمنان و مخالفین نیز با دیده اکرام و تعظیم بدان می‌نگرند چنانکه شیخ اربلی می‌نویسد یکی از یاران من حکایت کرد که مستنصر بالله (سی و ششمین خلیفه عباسی) سالی سامراء رفت و مرقد مطهر عسکرین علیهماالسلام را زیارت نمود و پس از آنجا خارج شد و متوجه قبور خلفای عباسی که از پدران و خاندان وی بودند گردید و قبور مزبور در یک محل مخروبه که باران در آن ریزش نموده و پرندگان فضله انداخته بودند قرار گرفته و من آن قبور را به همین کیفیت به چشم خود دیده‌ام! مستنصر گفتند شما که خلفای روی زمین و ملوک دنیا بوده و اوامرتان در اطراف دنیا نافذ است این وضع قبور پدران شما است که نه زائری دارد و نه کسی از آنها یاد می‌کند و نه کسی پیدا می‌شود که این کثافات را از آنها دور نماید و این قبور علویین است که در کمال نظافت و پاکی مشاهده می‌کنی و دارای پرده و قندیل و فرش و خدمه و شمع و چراغهای فراوانی هستند مستنصر گفت این امر آسمانی است و با کوشش ما حاصل نشود و اگر ما مردم را بدین کارها مجبور کنیم نمی‌پذیرند. اربلی گوید: مستنصر درست گفته زیرا اعتقادات قلبی را نمی‌توان به اکراه و اجبار بر کسی تحمیل نمود. [۶۶] . [صفحه ۱۹۹]

از وصایای آن حضرت

۱- حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام به شیعیانش چنین توصیه فرمود: اوصیکم بتقوی الله و الورع فی دینکم، و الاجتهاد لله و صدق الحدیث، و اداء الامانهٔ الی من ائتمنکم من بر او فاجر، و طول السجود و حسن الجوار فبهذا جاء محمد صلی الله علیه و آله و سلم صلوا فی عشائرهم و اشهدو جنائزهم، و عودوا مرضاهم و ادوا حقوقهم فان الرجل منکم اذا ورع فی دینه و صدق فی حدیثه و ادی الامانهٔ و حسن خلقه مع الناس قیل هذا شیعی فیسرنی ذلک. اتقوا الله و کونوا زینا و لا تکونوا شینا، جروا الینا کل مودهٔ و ادفعوا عنا کل قبیح فانه ما قیل فینا من حسن فنحن اهله و ما قیل فینا من سوء فما نحن کذلک. لنا حق فی کتاب الله و قرابهٔ من رسول‌الله و تطهیر من الله لا یدعیه احد غیرنا الا کذاب. اکثروا ذلک الله و ذکر الموت و تلاوهٔ القران و الصلوهٔ علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فان اللوهٔ علی رسول‌الله عشر حسنات. احفظوا ما وصیتکم به و استودعکم الله و اقرأ علیکم السلام. [۶۷] . [صفحه ۲۰۰] ترجمه: شما را به داشتن تقوی از خدا و پارسائی در دین‌تان و به کوشش در راه خدا و راستگوئی و به اداء امانت به کسی که آن را به شما سپرده چه خوب باشد و چه بد و به طول سجود و خوشرفتاری با همسایگان سفارش می‌کنم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای اینها آمده است، در جمع آنها نماز بخوانید و در تشییع جنازه‌شان حاضر باشید، بیماران آنها را عیادت کنید و حقوقشان را اداء نمائید که چون کسی از شما در دین خود ورع داشته و در گفتارش راستگو باشد و ادای امانت نموده و با مردم خوش خلقی نماید گفته می‌شود که این شیعه است و بدین سبب مرا مسرور گرداند. از خدا بترسید و موجب زینت شوید و مایه عیب و ننگ نباشید، هر گونه دوستی را به سوی ما جلب کنید و هر گونه زشتی را از ما دفع نمائید زیرا آنچه از نیکی درباره ما گفته شود ما سزاوار آن باشیم و آنچه از بدیها به ما نسبت داده شود ما چنان نیستیم. برای ما در کتاب خدا حقی است و قرابتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داریم و ما را تطهیری از جانب خدا است که جز ما احدی آن را ادعا نکند مگر اینکه کذاب باشد. زیاد به یاد خدا و

مرگ باشید و قرآن را بسیار تلاوت کنید و بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درود زیاد بفرستید که درود بر رسول خدا ده حسنه محسوب شود. آنچه را که به شما وصیت کردم به خاطر داشته باشد و شما را به خدا می‌سپارم و برایتان سلام می‌رسانم. ۲ - ضمن نامه‌ای به علی بن الحسین بن بابویه قمی چنین فرمود: اوصیک بتقوی الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة فانه لا تقبل الصلوة من مانع الزکاة. و اوصیک بمغفرة الذنب و کظم الغیظ وصلة الرحم و مواساة الاخوان [صفحه ۲۰۱] و السعی فی حوائجهم فی العسر و الیسر، و الحلم عند الجهل و التفقه فی الدین، و النفقة و الشفقة و التثبت فی الامور و التعاهد للقران و حسن الخلق، و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر قال الله تعالی (لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس) واجتناب الفواحش کلها. و علیک بصلوة اللیل فان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اوصی علیا علیه‌السلام فقال یا علی علیک بصلوة الیل، علیک بصلوة الیل و من استخف بصلوة اللیل فلیس منا. فاعمل بوصیتی و أمر جمیع شیعتی بما امرتک به حتی یعلموا علیه و علیک بالصبر و انتظار الفرج فان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: افضل اعمال امتی انتظار الفرج، لا تزال شیعتنا فی حزن حتی یظهر ولدی الذی بشربه النبی صلی الله علیه و آله و سلم: انه یملاء الارض قسطا وعد لا کما ملئت ظلما و جوراض. فاصبر یا شیخی و معتمدی ابالحسن و أمر جمیع شیعتی بالصبر فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین، و السلام علیک و علی جمیع شیعتنا و رحمة الله و برکاته، و حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر. [۶۸] . ترجمه: تو را به تقوی از خدا و اقامه نماز و دادن زکوة سفارش می‌کنم زیرا نماز از کسی که زکوة ندهد قبول نشود و تو را توصیه می‌کنم به آمرزش گناه و فرو خوردن خشم و صله رحم و مواساة برادران و کوشش در برآوردن حوائج آنان در سختی و آسانی و بردباری موقع برخورد با نادان و تفقه در دین و انفاق و [صفحه ۲۰۲] مهربانی و تأمل و اندیشه در کارها و عهده‌دار بودن برای قرآن و حسن خلق و امر به معروف و نهی از منکر، خدای تعالی فرماید (در بسیاری از نجواهای آنها خیری نیست مگر اینکه برای صدقه و یا برای کار نیک و یا برای اصلاح و سازش میان مردم باشد) و اجتناب و دوری از تمام فواحش. و مراقب نماز شب باش که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام توصیه نمود و فرمود یا علی بر تو باد نماز شب، بر تو باد نماز شب، بر تو باد نماز شب و کسی که نماز شب را سبک شمارد از ما نیست. پس به وصیت من عمل کند و بدانچه من تو را دستور دادم شیعیان مرا دستور بده تا بدان عمل نمایند و ملازم صبر و انتظار فرج باش زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود افضل اعمال امت من انتظار فرج است و همواره شیعه ما در حزن و اندوه است تا اینکه فرزند من که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت او را داده است ظهور نماید و زمین را پر از عدل و داد کند همچنانکه از ظلم و ستم پر شده باشد. ای شیخ و معتمد من اباالحسن صبر پیشه کن و تمام شیعیان مرا هم به صبر دستور بده که زمین از آن خدا است و آن را به هر که از بندگانش بخواهد ارث دهد و عاقبت با پرهیزکاران است و سلام بر تو و جمیع شیعیان ما باد و رحمت و برکات خدا. بر شما و خداوند ما را کافی است و چه وکیل و مولا ـ و یاور خوبی است! ۳- امام حسن عسکری علیه‌السلام برای شیعیان و دیگران چنین توصیه فرمود: انکم فی اجال منقوصة و ایام معدودة و الموت یأتی بغتة، من یزرع خیرا یحصد غبطة و من یزرع شرا یحصد ندامة لکل زارع ما زرع، لا یسبق بطیء بحظه و لا یدرک حریص ما لم یقدر له. من اعطی خیرا فالله اعطاه و [صفحه ۲۰۳] من وقی شرا فالله وقاه. [۶۹] . ترجمه: شما عمرهای کاسته شده و روزهای شمرده شده‌ای دارید و آمدن مرگ ناگهانی است، هر کس تخم نیکی بکارد مسرت و خوشی بدرود و هر که تخم بدی بکارد پشیمانی بدرود محصول کار هر کسی همان است که کاشته است، بهره آدم بطی دست کسی نیفتد و حریص آنچه را که برایش مقدر نیست به دست نیارد. هر کس به خیری رسد خدایش عطاء کرده و هر که از شری نگاه داشته شود خدایش نگاه داشته است. [صفحه ۲۰۴]

از نامه‌های آن حضرت

۱- ابویوسف یعقوب بن اسحاق گوید نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشته و پرسیدم چگونه بنده خدایش را بپرستد و

عبادت کند در صورتی که او را نمی‌بیند؟ حضرت در پاسخ نامه توقیع فرمود: یا ابایوسف جل سیدی و مولای و المنعم علی و علی ابائی ان یری، ترجمه: ای ابایوسف سید و مولا و ولی نعمت من و پدرانم بزرگتر از آن است که (به چشم) دیده شود. ابویوسف گوید از آن حضرت پرسیدم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را دیده است؟ توقیع فرمود: ان الله تبارک و تعالی اری رسوله بقلبه من نور عظمته ما احب. [۷۰] . خداوند تبارک و تعالی از نور عظمت خود به قلب پیغمبرش آنچه را که دوست داشته ارائه فرمود. ۲- سهل گوید در سال ۲۵۵ به ابی‌محمد عسکری علیه‌السلام نوشتم که ای مولای من اصحاب ما (شیعیان) در توحید اختلاف نظر دارند بعضی از آنها گویند او جسم است و برخی گویند او صورت است اگر صلاح بدانید به غلام [صفحه ۲۰۵] خود منت نهاده و به من یاد دهد آنچه را که بدان ملزم باشم و عمل نمایم و از آن تجاوز نکنم حضرت به خط خود توقیع فرمود: سألت عن التوحید و هذا عنکم معزول، الله واحد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد، خالق و لیس بمخلوق، یخلق تبارک و تعالی ما یشاء من الاجسام و غیر ذلک و لیس بجسم و یصور ما یشاء و لیس بصورة جل ثناءه و تقدست اسمائه ان یکون له شبه هو لا غیره، لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر. [۷۱] . ترجمه: از توحید پرسیدی و این از شما بر کنار است، خدا یگانه و یکتا است، نزاده و زاده نشده و هیچکس همتای او نیست، خدا خالق است و مخلوق نیست، خدای تبارک و تعالی هر چه خواهد از جسم و غیر جسم می‌آفریند و خودش جسم نیست و هر چه را خواهد تصویر کند و خودش صورت نیست ثناء و سپاسش بزرگ است و نامهایش مقدستر از آن است که برای وی مانندی جز خود او باشد، چیزی مانندش نیست و او شنوا و بینا است. ۳- حمزة بن محمد گوید به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشتم چرا خدای عزوجل روزه را واجب کرده است؟ آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: لیجد الغنی مس الجوع فیمن علی الفقیر. [۷۲] . یعنی برای آنکه توانگر درد گرسنگی را دریابد و به فقر و نیازمند بخشش کند. ۴- محمد بن حسن گوید نامه‌ای به امام حسن عسکری علیه‌السلام نوشتم و از فقر و تنگدستی شکایت کردم سپس در دل خود گفتم آیا نه این است که [صفحه ۲۰۶] ابوعبدالله علیه‌السلام فرمود فقر و تنگدستی با ما بهتر است از توانگری با دشمنان ما و کشته شدن با ما بهتر از زندگی با دشمنان ما است؟ آنگاه پاسخ نامه‌ام چنین آمد: ان الله عزوجل یخص اولیاءنا اذا تکاثفت ذنوبهم بالفقر و قد یعفو عن کثیر عنهم و هو کما حدثتک نفسک، الفقر معنا خیر من الغنی مع عدونا، و نحن کهف لمن التجأ الینا و نور لمن استضاء بنا و عصمة لمن اعتصم بنا، من احبنا کان معنا فی السنام الاعلی و من انحرف عنا مال فالی النار. [۷۳] . ترجمه: خداوند عزوجل دوستان ما را چون گناهانشان انباشته شود به فقر و نیازمندی مخصوص گرداند و مطلب همان است که تو در دل خود گفتی فقر و نیازمندی با ما بهتر از توانگری با دشمنان ما است و ما پناهگاهیم برای کسی که به سوی ما پناه آورد و نوریم برای کسی که از ما کسب روشنائی کند و نگاهدارنده‌ایم برای کسی که (به ریسمان ولایت ما) چنگ زند، هر که ما را دوست دارد با ما در جایگاه عالیتری خواهد بود و هر که از ما انحراف جوید کجروی کرده و به سوی دوزخ رفته است. ۵- یکی از شیعیان آن حضرت نامه‌ای در مورد اختلاف شیعه به وی نوشت امام در پاسخ آن مرقوم فرمود: انما خاطب الله العاقل، و النس فی علی طبقات: المستبصر علی سبیل نجاة متمسک بالحق متعلق بفرع الاصل غیر شاک و لا مرتاب لا یجد عنی ملجأ. و طبقة لم تاخذ الحق من اهله فهم کراکب البحر یموج عند موجه و یسکن عند سکونه و طبقة استحوذ علیهم الشیطان، شأنهم الرد علی اهل [صفحه ۲۰۷] الحق و دفع الحق بالباطل حسدا من عند انفسهم. فدع من ذهب یمینا و شمالا فان الراعی اذا اراد یجمع غنمه جمعها باهون سعی. و ایاک و الاذاعة و طلب الریاسة فانهما یدعوان الی الهلکة. [۷۴] . ترجمه: البته خداوند شخص خردمند را مورد خطاب قرار دهد و مردم درباره من چند دسته‌اند: دسته‌ای به راه نجات بصیرت داشته و به حق متمسک و به فرع حقیقت علاقه‌مندند اینها شک و تردید نکنند و جز من پناهی نیابند و دسته‌ای حق را از اهلش به دست نیاورده و مانند دریانوردی هستند که به امواج دریا حرکت کرده و با سکون آن آرام باشند و دسته دیگر را شیطان بر آنها چیره شده کارشان رد کردن اهل حق و دفع حقیقت به باطل است به علت حسدی که در دل دارند. پس کسی را که به راست و چپ می‌رود رها کن که اگر چوپان بخواهد گوسفندان خود را گرد آورد به

اندک کوششی آنها را جمع کند و مبادا اسرار را فاش کنی و در طلب ریاست باشی زیرا که این دو مایه هلاکتند. [صفحه ۲۰۸]

از دعاهای آن حضرت

۱- طبرسی از ابوهاشم جعفری روایت می‌کند که گفت یکی از موالیان امام حسن عسکری علیه‌السلام بدان حضرت نوشت که دعائی به من تعلیم دهد ابومحمد علیه‌السلام به وی نوشت که این دعا را بخوان: یا اسمع السامعین و یا ابصر المبصرین و یا انظر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین، صل علی محمد و آل محمد اوسع لی فی رزقی و مدلی فی عمری و امنن علی برحمتک و اجعلنی ممن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری. [۷۵] . ترجمه: ای شنواترین شنوندگان و ای بیناترین بینندگان و ای ناظرترین ناظران و ای سریعترین حسابگران. و ای مهربانترین مهربانان و ای حاکمترین حاکمان بر محمد و آل محمد درود بفرست و روزی مرا وسعت ده و عمرم را طولانی گردان و به رحمت خویش بر من منت گذار و مرا از کسانی قرار ده که به وسیله او دینت را یاری کنی و دیگری را به جای من قرار مده. ۲- از جمله دعاهای آن حضرت دعای زیر است: [صفحه ۲۰۹] بسم الله الرحمن الرحیم یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی و یا مونسی عند وحدتی احرسنی بعینک التی لا تنام و الکنفنی برکنک الذی لا یرام. [۷۶] . ترجمه: ای توشه و ذخیره من در هنگام سختی و ای پناه من در موقع حزن و مشقت و ای مونس من در هنگام تنهائی، مرا به چشم خودت که هرگز به خواب نرود حراست و نگهداری کن و مرا در پناه خویش که کسی قصد آن نکند درآر. ۳- دعای زیر به حجاب امام حسن عسکری علیه‌السلام معروف است: اللهم انی اشهد بحقیقهٔ ایمانی و عقد عزمات یقینی و خالص صریح توحیدی و خضعی سطوات سری و شعری و بشری و لحمی و دمی و صمیم قلبی و جوارحی و لبی بانک انت الله لا اله الا انت مالک الملک و جبار الجبابرهٔ و ملک الدنیا و الآخرهٔ تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر، فاعزنی بعزتک و اقهرلی من ارادنی بسطوتک و اخبأنی من اعدائی فی سترک صم بکم عمی فهم لا یرجعون، و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا. فاغشیناهم فهم لا یبصرون، بعزهٔ الله استجرنا و باسماء الله ایاکم طردنا و علیه توکلنا و هو حسبنا و نعم الوکیل و لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد النبی و اله الطیبین الطاهرین و حسبنا الله و نعم الوکیل و هو نعم المولی و نعم النصیر و ما لنا الا- نتوکل علی الله و قد هدینا سبلنا و لنصبرن علی ما اذیتمونا و علی [صفحه ۲۱۰] الله فلیتوکل المتوکلون و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا. [۷۷] . خدایا من به حقیقت ایمانم و به یقینی که با گرههائی بدان ایمان پیوند خورده و با توحید خالص و محض و نهانی‌های سطوات سر خود و با مو و پوست و گوشت و خونم و از صمیم قلب و با جوارح و اعضاء و خرد خود شهادت می‌دهم با اینکه توئی خدا و خدائی جز تو نیست مالک ملک و درهم شکننده جباران و ملک دنیا و آخرتی هر که را بخواهی عزیز کنی و هر که را بخواهی خوار و ذلیل گردانی نیکی به دست تو است و یقینا تو بر هر چیزی قادری، پس به عزت خود مرا عزیز نما و به سطوت خویش کسی را که اراده بدی نسبت به من دارد و مقهور گردان و به پوشش خود مرا از دشمنانم مخفی بدار، (آنانکه ایمان نمی‌آورند گویا) کر و لال و کورند و آنها (از عادت بد خود) برنمی‌گردند و قرار دادیم از پیش روی آنها و پشت سرشان سد و مانعی پوشانیدیم چشمهای آنها را که چیزی را نبینند، به عزت خدا پناه بردیم و به نامهای خدا شام را راندیم و بر او توکل کردیم و او ما را کفایت می‌کند و چه خوب وکیلی است و هیچگونه جنبش و توانائی نیست مگر برای خداوند بلند مرتبه و بزرگ و حمد مخصوص خدا است که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر سرور ما محمد نبی و اولاد طیبین و طاهرین او باد و ما را خدا بس است و چه خوب وکیلی است و او چه خوب مولی و چه خوب یاوری است! و چرا به خدا توکل نکنیم در حالی که او ما را به راه راست هدایت نمود و البته صبر می‌کنیم ما بر آنچه ما را آزار نمودید و باید توکل کنندگان بر خدا توکل کنند و هر کس توکل بر خدا کند خدا او را کفایت می‌کند خداوند امرش نافذ است و خدا برای هر چیزی اندازه و مقداری قرار داده است. [صفحه ۲۱۱]

از کلمات قصار

۱- لا ـ تمار فیـذهب بهائک و لا تمازح فیجترأ علیک. ترجمه: مجادله مکن که احترام و وقار تو می‌رود و شوخی مکن که بر تو دلیر شوند. ۲- من رضـی بدون الشـرف من المجلس لم یزل الله و ملائکته یصلون علیه حتی یقوم. ترجمه: کسی در مجلسی به نشستن در جائی که دون شأن او است راضـی باشد تا موقع برخاسـتن وی از آن محل خدا و فرشـتگانش پیوسـته بر او درود می‌فرسـتند. ۳- من الـذنب التی لا تغفر: لیتنی ال اواخـذ الا بهـذا. ترجمه: از گناهانی که آمرزیـده نشود این است که انسان بگوید ای کاش من مؤاخذه نمی‌شدم مگر به این گناه؛ ۴- الاشـراک فی الناس اخفی من دبیب النمل علی المسح الاسود فی اللیلهٔ المظلمهٔ. شـرک در میان مردم از جنبش مورچه بر روی پارچه سیاه در شب تاریک پوشـیده‌تر است. [صـفحه ۲۱۲] ۵- بسـم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضـها. بسم الله الرحمن الرحیم به اسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سـفیدی آن نزدیکتر است. ۶- حب الا-برار للا-برار ثواب للابرار، و حب الفجار للابرار فضـیلهٔ للابرار و بغض الفجار للابرار زین للابرار و بغض الابرار للفجار خزی علی الفجـار. ترجمه: دوستی نیکان با نیکان ثواب است برای نیکان و دوستی بـدان با نیکان فضـیلتی است برای نیکان و دشـمنی بـدان با نیکـان زینتی است برای نیکـان و دشـمنی نیکان با بـدان موجب رسوائی بـذان است. ۷- من التواضـع السـلام علی کـل من تمر به و الجلوس دون شـرف المجلس. ترجمه: از علام تواضع و فروتنی است که به هر کس بگذری بر او سلام کنی و درمحل پایین مجلس بنشینی. ۸- من الجهل الضـحک من غیر عجب. ترجمه: خنـده بیجا و بدون شـگفتی از نادانی است. ۹- من الفواقر الـتی تقصم الظهر جار ان رای حسنهٔ اخفاها و ان رای سیئهٔ افشاها. ترجمه: از بلاهای بزرگ کمرشکن همسایه‌ای است که اگر نیکی بیند آن را مخفی دارد و اگر بـدی بیند آن را فاش سازد. ۱۰- لیست العبادهٔ کثرهٔ الصـیام و الصـلوهٔ و انما العبادهٔ کثرهٔ التفکر فی امرالله. [صفحه ۲۱۳] ترجمه: عبـادت به زیـادی روزه و نمـاز نیست همانـا عبادت انـدیشه کردن زیاد در امر خـدا است. ۱۱- بئس العبـد عبـد ذا وجهین و ذالسانین، یطری اخاه شاهـدا و یأکله غائبا، ان اعطی حسـده و ان ابتلی خانه. ترجمه: چه بد بنده‌ای است آن بنده که دورو و دو زبان باشد برادرش را در حضورش مدح و ثنا گوید و در غیابش از او بدگوئی کند، اگر به او عطا شود حسـرتش برد و اگر گرفتار گردد او را وانهـد. ۱۲- الغضـب مفتـاح کـل شـر. ترجمه: خشم و غضب کلیـد هر بـدی است. ۱۳- اقـل النـاس راحـهٔ الحقود. ترجمه: کم آسایش‌ترین مردم شـخص پر کینه است. ۱۴- اورع الناس من وقف عنـد الشـبههٔ، اعبـد الناس من اقام علی الفرائض، ازهد الناس من ترک الحرام، اشـد النـاس اجتهادا من ترک الـذنوب. ترجمه: پارساترین مردم کسـی است که در موارد شـبهه توقف کنـد، عبادترین مردم کسـی اسـت که واجبـات را بجـا آورد، زاهـدترین مردم کسـی است که حرام را ترک کنـد، کوشـاترین مردم کسـی است که گناهان را ترک نماید. ۱۵- المؤمن برکـهٔ علی المؤمن و حجهٔ علی الکافر. ترجمه: مؤمن برای مؤمن برکتی است و بر کافر حجت و برهانی است. ۱۶- قلب الا-حمق فی فمه و فم الحکیم فی قلبه. ترجمه: قلب احمق در دهـان او است و دهـان حکیم در قلب او اسـت (آدم نادان اول سـخن گوید بعد درباره آن اندیشه کند و شـخص عاقل و دانشـمند ابتداء می‌اندیشد سـپس سـخن گوید) سعدی در این باره گویـد: [صـفحه ۲۱۴] مزن بی‌تأمـل به گفتـار دم نکـو گـو اگر دیر گـویی چه غم ۱۷- لا یشـغلک رزق مضـمون عن عمل مفروض. ترجمه: نبایـد توجه به روزی ضـمانت شـده تو را از انجام کار واجب باز دارد. ۱۸- ما ترک الحق عزیز الاذل و لا اخـذ به ذلیل الا عز. ترجمه: هیچ عزیزی حق را رها نکرد جز اینکه خوار شد و هیچ ذلیلی به حق نگروید جز اینکه عزیز گردید. ۱۹- صدیق الجاهـل تعب. ترجمه: دوست آدم نـادان در رنـج است. ۲۰- خصـلتان لیس فوقهمـا شـیء: الایمـان بـالله و نفع الاخوان. ترجمه: دو خصـلتند که بالای آنها چیزی نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به برادران. ۲۱- جراهٔ الولد علی والده فی صغره تدعو الی العقوق فی کـبره. ترجمه: دلیری فرزنـد در خردسـالی بر پـدرش مـوجب عقوق و نافرمـانی او در بزرگـی گردد. ۲۲- لیس من الاـدب اظهار الفرح عنـد المحزون. ترجمـه: اظهـار شامـانی کردن در نزد شـخص انـدوهگین از ادب دور است. ۲۳- خیر من الحیوهٔ مـا اذا فقـدته

بغضت الحیاهٔ، و شر من الموت ما اذا نزل بک اجببت الموت. ترجمه: بهتر از زندگی آن چیزی است که اگر آن را از دست دهی از زندگی بدت آید و بدتر از مرگ آن چیزی است که چون بر سرت آید خواهان مرگ [صفحه ۲۱۵] باشی. ۲۴- ریاضهٔ الجاهل و رد المعتاد عن عادته کالمعجز. ترجمه: تربیت نادان و برگرداندن معتاد را از عادتش مانند معجزه است. ۲۵- التواضع نعمهٔ لا یحسد علیها. ترجمه: تواضع و فروتنی نعمتی است که بدان حسد بزند. ۲۶- لا۔ تکرم الرجل بما یشق علیه. ترجمه: مرد را چنان اکرام مکن که موجب زحمت او شود. ۲۷- من وعظ اخاه سرا فقد زانه و من وعظه علانیهٔ فقد شانه. ترجمه: کسی که برادر خود را در نهان پند دهد او را زینت داده و کسی که او را در حضور دیگران پندش دهد وی را زشت و معیوب جلوه داده است. ۲۸- ما من بلیهٔ الا و لله فیها نعمهٔ تحیط بها. ترجمه: هیچ بلائی نیست جز اینکه در پیرامون آن از جانب خدا نعمتی است. ۲۹- ما اقبح بالمؤمن ان تکون له رغبهٔ تذله. [۷۸] . ترجمه: چه زشت است برای مؤمن دلبستگی به چیزی که او را خوار گرداند. ۳۰- ان للسخاء مقدارا فان زاد علیه فهو سرف، و للحرم مقدارا فان زاد علیه فهو جبن، و للاقتصاد مقدارا فان زاد علیه فهو بخل، و للشجاعهٔ مقدارا فان زاد علیه فهو تهور. ترجمه: سخاوت و بخشش قدر و اندازه‌ای دارد اگر زیاده از آن باشد اسراف است، حزم و احتیاط حدی دارد اگر از آن تجاوز کند ترسوئی است، [صفحه ۲۱۶] میانه‌روی در زندگی حدی دارد اگر از آن بگذرد بخل است، برای شجاعت نیز حدی است اگر زیاده بر آن باشد تهور و بی‌باکی است. ۳۱- کفاک ادبا تجنبک ما تکره من غیرک. ترجمه: برای ادب تو کافی است از آنچه از دیگران زشت شماری دوری گزینی. ۳۲- و لو عقل اهل الدنیا خربت. ترجمه: اگر مردم دنیا خردمند بودند دنیا خراب می‌گشت. ۳۳- خیر اخوانک من نسی ذنبک الیه. ترجمه: بهترین برادران تو کسی است که گناه تو را در مورد خودش فراموش کند. ۳۴- اضعف الاعداء کیدا من اظهر عداوته. ترجمه: ناتوان‌ترین دشمنان از نظر حیله کسی است که دشمنی خود را آشکار سازد. ۳۵- حسن الصورهٔ جمال ظاهر و حسن العقل جمال باطن. ترجمه: خوبروئی جمال ظاهری و نیک عقلی جمال باطنی است. ۳۶- من انس بالله استوحش من الناس. ترجمه: هر کس به خدا انس بگیرد از مردم وحشت می‌کند. ۳۷- جعلت الخبائث فی بیت و جعل مفتاحه الکذب. ترجمه: تمام خبائث در اطاقی قرار گرفته و کلید آن دروغگوئی است! ۳۸- من مدح غیر المستحق فقد قام مقام المتهم. ترجمه: هر که شخص ناشایسته را مدح کند در مقام متهم است. ۳۹- لا۔ یعرف النعمهٔ الا الشاکر و لا یشکر النعمهٔ الا العارف. [صفحه ۲۱۷] ترجمه: قدر نعمت را نشناسد مگر شکرگزار آن و شکر نعمت نکند مگر شناسای آن. ۴۰- اولی الناس بالمحبهٔ منهم من املوه. ترجمه: سزاوارترین مردم برای محبت و دوستی کسی است که مردم آرزوی او را دارند (به خیر او امیدوارند) ۴۱- اذا نشطت القلوب فاودعوها و اذا نفرت فود عوها. ترجمه: وقتی دلها با نشاطاند آنها را به تفکر و تدبر وادارید و موقعی که پریشان و منفورند آنها را به حال خود واگذارید. ۴۲- ان الوصول الی الله عزوجل سفر لا یدرک الا بامتطاء اللیل. ترجمه: وصول به ساحت قرب خداوند عزوجل سفری است که جز با مرکب شب زنده‌داری نتوان آن را پیمود. ۴۳- من لم یحسن ان یمنع لم یحسن ان یعطی. ترجمه: هر که مورد منع را خوب نشناسد مورد بخشش را نیز نشناسد. ۴۴- لم یعرف راحهٔ القلوب من لم یجرعه الحلم غصص الصبر و الغیظ. ترجمه: کسی که حلم و بردباری غصه‌های صبر و خشم را به او ننوشاند آسایش خاطر را نشناسد. ۴۵- من رکب ظهر الباطل نزل به دار الندامهٔ. ترجمه: کسی که پشت مرکب باطل سوار شود با آن در خانه پشیمانی فرود آید. ۴۶- المقادیر الغالبهٔ لا تدفع بالمغالبهٔ، و الارزاق المکتوبهٔ لا تنال بالشره و لا تدفع بالامساک عنها. [صفحه ۲۱۸] ترجمه: مقدرات غالبه با غلبه جوئی دفع نشود و روزی‌های نوشته شده با حرص و آز به دست نیاید و با امساک از آنها نیز دفع نگردد. ۴۷- نائل الکریم یحببک الیه و یقربک منه و نائل اللئیم یباعدک منه و یبغضک الیه. ترجمه: نیکی و احسان شخص کریم موجب محبت تو به وی بوده و تو را به او نزدیک گرداند و نیکی شخص لئیم تو را از او دور گردانیده و موجب بغض تو نسبت به وی می‌گردد. ۴۸- من کان الورع سجیته و الکرم طبیعته و الحلم خلته کثر صدیقه و الثناء علیه و انتصر من اعدائه بحسن الثناء علیه. [۷۹] . ترجمه: کسی که پارسائی خلق او و کرم طبیعت او و حلم خصلت او باشد دوست و ثناگویش زیاد شود و در نتیجه نیکنامی داد خود را از دشمنانش می‌ستاند.

[صفحه ۲۱۹]

بعضی از اخبار وارده از آن حضرت

۱- امام حسن عسکری علیه‌السلام از آباء خود از امام موسی کاظم علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدند زاهد در دنیا چه کسی است؟ فرمود: الذی یترک حلالها مخافهٔ حسابه و یترک حرامها مخافهٔ عذابه. زاهد کسی است که حلال دنیا را از ترس حسابش و حرام آن را از ترس عذابش ترک کند. [۸۰] . ۲- حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام از طریق آباء خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود جبرئیل مرا حدیث گفت که خداوند عزوجل فرماید: انی انا الله لا اله الا انا فمن اقرلی بالتوحید دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی. یقینا منم خدا غیر از من خدائی نیست پس هر که به یگانگی من اقرار کند داخل قلعه من شود و هر که داخل قلعه من شود از عذاب من ایمن گردد. [۸۱] . ۳- امام یازدهم از طریق آباء خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که آن حضرت روزی به یکی از اصحاب خود فرمود: ای بنده خدا دوستی کن [صفحه ۲۲۰] در راه خدا و دشمنی کن در راه خدا، مهرورز در راه خدا و خصومت کن در راه خدا که جز بدین وسیله به ولایت خدا نرسی و کسی تا چنین نباشد مزه ایمان را نیابد اگر چه نماز و روزه‌اش زیاد باشد، در این روزگار برادری مردم با همدیگر بیشتر از جهت امور دنیا است که بر سر آن با هم دوستی و دشمنی کنند و این عمل آنها در نزد خدا هیچ سودی به حال آنها نبخشد. آن مرد عرض کرد من چگونه بدانم که دوستی و دشمنی من در راه خدای عزوجل است؟ دوست خدا کیست که من با او دوستی کنم و دشمنش کیست تا او را دشمن دارم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضمن اشاره به علی علیه‌السلام به آن مرد فرمود: این شخص را می‌بینی؟ عرض کرد بلی، آنگاه فرمود: ولی الله فواله و عدو هذا عدو الله فعاده، وال ولی هذا و لو انه قاتل ابیک و ولدک و عاد عدو هذا و لو انه ابوک و ولدک. دوست این شخص دوست خدا است پس او را دوست بدار و دشمن این دشمن خدا است او را دشمن بدار، دوست این را دوست بدار اگر چه او کشنده پدر و فرزندت باشد و با دشمن این دشمنی کن اگر چه او پدر و فرزندت باشد. [۸۲] . ۴- حضرت حسن بن علی توسط آباء گرامی خود از حضرت امیر علیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود موقعی که جعفر بن ابیطالب از حبشه آمد و خدمت رسول خدا رسید (روز فتح خیبر بود) آن حضرت برخاست. و دوازده قدم او را استقبال کرد و با وی معافقه نمود و میان دو چشم او را بوسید (و از شادی) گریه کرد و فرمود: ای جعفر نمی‌دانم شادی من به کدامیک از این دو کار بیشتر است به آمدن تو از سفر یا به گشودن خدا قلعه‌های خیبر را [صفحه ۲۲۱] به دست برادرت؟ و به دیدن جعفر از روی فرح و شادی گریه نمود. فما ادری بایهما انا اشد سرودا؟ بقدومک یا جعفر ام بفتح الله علی ید اخیک خیبر؟ و بکی فرحا برؤیته. [۸۳] . ۵- ابومحمد عسکری علیه‌السلام به توسط آباء خود از امام موسی کاظم علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردند مرگ را برای ما توصیف کن! فرمود: مرگ برای مؤمن مانند بوی خوشی است که با بوئیدن آن او را خواب رباید و هر گونه رنج و دردی از وی منقطع گردد و برای کافر مانند گزیدن مارها و نیش زدن عقرب‌ها و بلکه سخت‌تر از آنها است. عرض کردند گروهی می‌گویند که مرگ سخت‌تر از بریدن با اره‌ها و مقراض کردن با قیچی‌ها و شکستن اعضاء با سنگ‌ها و گرداندن سنگ آسیا در حدقه چشمها است! فرمود بلی برای بعضی از کافران و بدکاران چنین است آیا نمی‌بینید بعضی از آنها را که این شداید و سختی‌ها را به چشم می‌بینند و در موقع مرگ در این گونه گرفتاریها و بلیات می‌افتند؟ و این حالت از هر چیزی سخت‌تر است مگر از عذاب آخرت که آن از عذاب دنیا شدیدتر است. عرض کردن پس چرا ما کافری را مشاده می‌کنیم که حالت نزع برای او آسان بوده و به راحتی جان می‌دهد و در آن حال سخن می‌گوید و می‌خندد و در مؤمن نیز این حالت را مشاهده می‌کنیم و پاره‌ای اوقات بر عکس این حالت مؤمنان و کافران هنگام سکرات موت بسیار رنج می‌برند و به سختی جان می‌دهند؟ حضرت صادق علیه‌السلام فرمود چون مؤمن به

آسانی جان دهد خداوند در ثواب او تعجیل فرماید و اگر به سختی بمیرد خدای تعالی می‌خواهد او را از گناهانش پاک کند تا وی را پاک و پاکیزه و بدون گناه وارد سرای آخرت گرداند که استحقاق ثواب ابدی را داشته باشد و هیچگونه مانعی برای او باقی نماند و [صفحه ۲۲۲] چون کافر به آسانی جان دهد خداوند می‌خواهد پاداش اعمال نیک او را که در دنیا از وی سر زده بدهد تا وقتی وارد سرای آخرت می‌شود چیزی برای او نماند جز آنچه موجب عذاب وی گردد و موقعی که به سختی جان دهد آن هنگام ابتدای عذاب او باشد و خداوند عادل است و با احدی ستم نکند. [۸۴] . ۶- امام حسن عسکری علیه‌السلام از طریق پدرانش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: کم من غافل ینسج ثوبا لیلبسه و انما هو کفنه و یبنی بیتا لیسکنه و انما هو موضع قبره. یعنی چه بسا غافلی که جامه‌ای را برای پوشیدنش ببافد و آن جامه کفن او شود و (همچنین) خانه‌ای را برای سکونت در آن بنا کند و آن خانه مقبره او شود. و از آن حضرت پرسیدند: ما الاستعداد للموت؟ قال اداء الفرائض و اجتناب المحارم و الاشتمال علی المکارم ثم لا یبالی ان وقع علی الموت او الموت وقع علیه، و الله لا یبالی ابن ابیطالب ان وقع علی الموت او الموت وقع علیه. یعنی: آماده شدن از برای مرگ چیست؟ فرمود واجبات را اداء کردن و از محرمات دوری گزیدن و به مکارم اخلاقی آراسته شدن و پس از آن باکی نداشته باشد از اینکه او به سوی مرگ رود و یا مرگ به سوی او آید، به خدا سوگند پسر ابیطالب باک ندارد که به سوی مرگ رود و یا مرگ به سوی او آید. همچنین آن حضرت در بعضی از خطبه‌های خود فرمود: ایها الناس الا ان الدنیا و ارفناء و الآخرهٔ دار بقاء. ای مردم بدانید که دنیا خانه فانی شدنی است و آخرت سرای جاودانی است بنابراین از گذرگاه خود برای محل استقرارتان توشه برگیرید و پرده‌های خود را نزد کسی که اسرار شما بر او پوشیده نیست پاره نکنید و از دنیا دل [صفحه ۲۲۳] برکنید پیش از آنکه بدنهای شما از دنیا بیرون رود، شما در دنیا زندگی می‌کنید در صورتی که برای آخرت خلق شده‌اید و جز این نیست که دنیا مانند زهر است و کسی آن را می‌خورد که نشناسدش، بنده هر گاه بمیرد فرشتگان گویند (از اعمال صالحه) چه فرستاده است و مردم گویند (از مال دنیا) چه گذاشته است پس هر گونه فضیلتی را پیش از خود به آخرت بفرستید که به نفع شما باشد و آن را به تأخیر نیاندازید که موجب حسرت شما شود زیرا محروم کسی است که از خیر عاقبت محروم باشد و بهره‌مند کسی است که به وسیله صدقات و خیرات میزان‌های خود را سنگین کرده و بدان سبب جای خود را در بهشت نیکو گرداند و راه خود را در صراط پاکیزه نماید. [۸۵] . ۷- امام یازدهم به توسط آباء گرامیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید فاتحه الکتاب را میان خود و بنده‌ام قسمت کردم نیم آن برای من و نیم دیگرش از آن بنده‌ام و برای بنده من است آنچه سؤال کند، موقعی که بنده گوید: بسم الله الرحمن الرحیم خداوند جل جلاله (به فرشتگان) فرماید بنده‌ام به نام من شروع کرد و بر من حق است که امورش را تمام کنم و احوالش را به او مبارک گردانم، و چون گوید: الحمد لله رب العالمین؛ خداوند جل جلاله فرماید: بنده‌ام مرا حمد و ستایش نمود و دانست که هر نعمتی که او دارد از جانب من است و گرفتاریها و بلایائی که از او دفع شده به فضل من برطرف گردیده است شما را گواه می‌گیرم که نعمتهای اخروی را به نعمتهای دنیایش اضافه کنم و بلاهای آخرت را از او برطرف نمایم چنانکه بلاهای دنیا را از او دفع کردم و چون گوید الرحمن الرحیم خداوند جل جلاله فرماید: بنده‌ام شهادت داد که من بخشنده مهربانم شما را گواه می‌گیرم که من از رحمت خود بهره وافری به او عطاء کنم و از بخشش خود عطای شایانی نصیبش [صفحه ۲۲۴] گردانم و موقعی که گوید: مالک یوم الدین؛ خدای عزوجل فرماید شما را گواه می‌گیرم همچنانکه او اعتراف نمود که من مالک روز جزا هستم من نیز روز حساب آسان کنم حساب او را و حسناتش را می‌پذیرم و از کردار بد او درگذرم و چون گوید ایاک نعبد خداوند عزوجل فرماید بنده‌ام راست گفت: تنها مرا می‌پرستد گواه باشید که به او در برابر عبادتش چنان پاداشی دهم که تمام کسانی که او را در مورد عبادتی که برای من می‌کند مخالفت کردند بر وی غبطه و حسد برند و چون گوید: ایاک نستعین خدای عزوجل فرماید از من کمک خواست و به من پناه آورد گواه باشید که او را در کارش کمک کنم و در شداید و سختیها به فریادش رسم و در روز گرفتاریش

دستش را بگیرم و موقعی که گوید: اهدنا الصراط المستقیم؛ تا آخر سوره... خداوند جل جلاله فرماید: این راه راست برای بنده من است و بنده‌ام هر چه خواست برایش استجابت کردم و آنچه آرزو داشت عطاء نمودم و از آنچه می‌ترسید ایمنش گردانیدم. [۸۶] . ۸- امام حسن عسکری علیه‌السلام از طریق پدران گرامیش از موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود زمانی که خبر مرگ اسماعیل بن جعفر فرزند بزرگ حضرت صادق علیه‌السلام را به وی دادند موقعی بود که آن حضرت می‌خواست غذا میل کند و ندیمانش نیز در نزد او جمع شده بودند حضرت تبسم نمود و دستور داد طعام را حاضر کردند و با ندیمان نشست و آن روز بهتر از روزهای دیگر غذا خورد و ندیمان را نیز برای صرف غذا ترغیب می‌نمود و طعام را جلو آنها می‌گذاشت و آنها تعجب می‌کردند که اثر حزن و اندوه در چهره آن حضرت آشکار نبود! چون از صرف غذا فارغ شدند عرض کردند: یابن رسول‌الله ما امر [صفحه ۲۲۵] عجیبی مشاهده کردیم به شما چنین مصیبتی از پسرتان رسیده و ما شما را بدین گونه می‌بینیم! فرمود: چرا چنین نباشم که می‌بینید؟ در حالی که خبر راستگوترین راستگویان به من رسیده است که من و شما می‌میریم از این رو، گروهی مرگ را شناختند و آن را نصب العین خود قرار دادند و منکر این مطلب نشدند که مرگ غفلهً آنها را می‌رباید و تسلیم امر خالق خود شدند. همچنین امام موسی کاظم علیه‌السلام فرمود: مردی خدمت حضرت صادق علیه‌السلام آمد و عرض کرد از دنیا ملول شده‌ام و از خدا آرزوی مرگ می‌کنم فرمود زندگی را آرزو کن که اطاعت خدا کنی نه معصیت و نافرمانی او را زیرا اگر زنده باشی و اطاعت کنی برای تو بهتر از آن است که بمیری و نه اطاعت کنی و نه معصیت. و باز از موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت است که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود گاهی فاصله شخص تا بهشت در اثر کثرت گناهان بیشتر از فاصله زمین تا عرش برین می‌شود، مرگ اینکه پشیمان شود و از خوف خدا گریه کند، آنگاه فاصله او تا بهشت کمتر از فاصله پلک چشم تا سیاهی و سفیدی آن گردد. حضرت صادق علیه‌السلام به بعضی از مردم نوشت که اگر تو می‌خواهی عاقبت امر تو به بهترین عمل تو ختم شود و در حال مرگ افضل اعمال را داشته باشی حق خداوند را بزرگ شمار و نعمتهای او را در راه معاصی صرف مکن و به حلمش مغرور مباش و به کسی که ما را به نیکی یاد می‌کند و یا دوستی ما را به خود بسته است اکرام کن و بر تو لازم نیست که در صدد تحقیق صدق و کذب او باشی نیت تو به تو سود رساند و دروغ او به زیانش باشد. [۸۷] . ۹- همچنین امام یازدهم از طریق پدرانش از موسی بن جعفر علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود حضرت صادق علیه‌السلام در راهی می‌رفت و گروهی هم که [صفحه ۲۲۶] اموال بسیاری داشتند در خدمتش بودند و چون شنیدند که راهزنان و دزدان در بین راه هستند بسیار ترسیدند امام صادق به آنها فرمود شما را چه می‌شود؟ عرض کردند همراه ما اموال زیادی است و می‌ترسیم که دزدان آنها را از ما بگیرند آیا ممکن است این اموال را به شما بسپاریم که شاید دزدان به خاطر شما آنها را نبرند؟ فرمود شما چه می‌دانید شاید آنها غیر از من کسی را قصد نکنند و شاید شما با این عمل مرا در معرض تلف آوردید؟ عرض کردند: پس چکار کنیم آیا آنها را در زیر خاک مخفی کنیم؟ فرمود این بدتر است شاید عارضه‌ای روی دهد و آنها بفهمند و اموال را ببرند و یا شما پس از دفن اموال جای آنها را ندانید و پیدا نکنید؟ عرض کردند پس چه بکنیم شما راهنمائی کنید! فرمود آنها را نزد کسی به امانت گذارید که آنها را نگهداری کند و شر دزدان را دفع نماید و برای هر جزئی از این اموال زیادتر از دنیا و آنچه در دنیا است می‌دهد و در روزی که بیش از همه وقت بدانها احتیاج دارید به شما برمی‌گرداند! عرض کردند این شخص کیست؟ فرمود پروردگار عالمیان است، عرض کردند چگونه در نزد او به امانت گذاریم؟ فرمود بر ضعیفان و مستمندان مسلمین صدقه دهید، عرض کردند در این بیابان درویش و نیازمند را از کجا پیدا کنیم؟ فرمود قصد کنید ثلث آنها را صدقه دهید تا خداوند بقیه اموال را از شر کسانی که از آنها می‌ترسید حفظ کند، عرض کردند قصد کردیم، فرمود به راه افتید که در امان خدا هستید. چون به راه افتادند دزدان و راهزنان پیدا شدند و آنها ترسیدند حضرت صادق علیه‌السلام فرمود شما چگونه می‌ترسید در حالی که در امان خدای عزوجل هستید؟ در این حال راهزنان پیش آمدند و از مرکبهای خود پیاده شدند و دست حضرت صادق علیه‌السلام را بوسیدند و عرض کردند ما شب گذشته در خواب رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم را دیدیم که به ما دستور داد تا خود را خدمت [صفحه ۲۲۷] شما برسانیم و ما اکنون در حضورتان در مصاحبت شما و این قوم هستیم که دشمنان و دزدان را دفع کنیم! حضرت صادق علیه‌السلام فرمود ما را به شما نیازی نیست آن کسی که شر شما را از ما دفع کرد شر دیگران را نیز از ما دفع می‌کند. پس به سلامت به راه افتادند و ثلث اموال را صدقه دادند و تجارت آنها بر ایشان پر برکت شد و به هر درهمی ده درهم سود بردند و گفتند چه بزرگ بود برکت صادق علیه‌السلام آن حضرت فرمود دانستید که معامله با خدای عزوجل چه برکت دارد پس بدان مداومت کنید. [۸۸] . ۱۰- امام حسن عسکری علیه‌السلام به توسط آباء خود از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود علیهم‌السلام بسم الله الرحمن الرحیم یک آیه از سوره حمد است و این سوره هفت آیه است که بسم الله الرحمن الرحیم متمم آن است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود خداوند عزوجل به من فرمود: ای محمد به تو سبع مثانی و قرآن بزرگ را دادیم و فاتحة الکتاب را جداگانه به من منت نهاد و آن را در برابر همه قرآن قرار داد و آن شریف‌ترین چیزی است که در گنجهای عرش بوده و خداوند عزوجل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بدان مخصوص کرده و شرافت داده است و احدی از پیغمبرانش را با او شریک نکرده مگر سلیمان را که از آن فقط بسم الله الرحمن الرحیم را به او داده است نمی‌بینی که در داستان بلقیس آورده است که گوید: انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم. [۸۹] . یعنی به سوی من نامه گرامی افکنده‌اند که از جانب سلیمان است و در آن است بسم الله الرحمن الرحیم. پس بدانید هر کس آن را با اعتقاد به دوستی محمد و اولاد طاهرینش [صفحه ۲۲۸] بخواند و مطیع اوامرشان گردد و به ظاهر و باطن آنها مؤمن باشد خداوند عزوجل به هر حرف آن حسنه‌ای به او عطاء فرماید که بهتر از دنیا و مافیها است از انواع اموال و خیرات آن و هر که به کسی آن را می‌خواند گوش کند. ثلث ثوابی که به قاری آن خواهد رسید، نصیب مستمع خواهد بود بنابراین باید هر یک از شما از این خیری که در دسترس شما است بیشتر بهره‌مند شوید که آن غنیمت است و مبادا که وقتش بگذرد و حسرتش در دل شما بماند. [۹۰] . ۱۱- ابومحمد عسکری علیه‌السلام از طریق پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود در شبی که پروردگارم مرا سیر می‌داد (در شب معراج) در داخل عرش فرشته‌ای را دیدم که در دستش شمشیری از نور بود و با آن بازی می‌کرد، همچنانکه علی بن ابیطالب با ذوالفقار بازی می‌کرد و فرشتگان چون اشتیاق دیدن صورت علی بن ابیطالب می‌کردند به صورت این فرشته نگاه می‌کردند! عرض کردم پروردگارا این برادر و پسرعم من علی بن ابیطالب است! فرمود ای محمد این فرشته‌ای است که به صورت علی آفریده‌ام و مرا در داخل عرش عبادت می‌کند و حسنات و تسبیح و تقدیس او تا روز قیامت برای علی بن ابیطالب نوشته می‌شود. [۹۱] . ۱۲- امام حسن عسکری علیه‌السلام به توسط آباء خود از حضرت صادق علیه‌السلام کرده است که فرمود چه بسیار کسانی در دنیا مشغول لهو و لعب بوده می‌خندند ولی در روز قیامت برای گناهان زیاد خود بسیار گریه می‌کند. و چه بسیار کسانی که در دنیا خوف و وحشت آنها زیاد باشد و برای گناهانشان بسیار گریه می‌کنند اما در روز قیامت سرور و خنده آنها زیاد باشد. [۹۲] . [صفحه ۲۲۹]

تفسیر بعضی آیات

تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام به اتفاق مفسرین کتابی بلیغ و مفید است و نسبت به بعضی آیات تفسیر جامعی است که اخبار ائمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا زمان خود امام در آن نقل شده است و برای نمونه ذیلا به تفسیر آیاتی چند از کتاب مزبور که در حاشیه تفسیر قمی چاپ شده است اشاره می‌گردد. ۱- امام حسن عسکری علیه‌السلام در تفسیر آیه: الحمد لله رب العالمین فرماید مردی خدمت حضرت رضا علیه‌السلام آمد و عرض کرد: ای پسر پیغمبر مرا از تفسیر گفتار خدای عزوجل: الحمد لله رب العالمین آگاه گردان، حضرت فرمود پدرم مرا حدیث گفت از جدم از امام باقر او هم از زین‌العابدین (علیهم‌السلام) که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و عرض کرد مرا خبر ده که تفسیر قول خداوند عزوجل: الحمد لله رب العالمین چیست؟

امیرالمؤمنین فرمود چون خداونـد بعضـی از نعمتهای خود را به طور اجمال به بنـدگانش شـناسانید و بنـدگان را آن قدرت و توانائی نباشد که نعمتهای او را که بی‌شـمار بوده و حد و حصـری بر آنها نیست بشـناسد از این رو به آنها فرمود که بگویند حمد و سـتایش مخصوص خـدا است که به مـا تفضل کرده و نعمتها بخشـیده و پرورش دهنـده عالمیان یعنی مالك آنها است و عالمیان مجموعه از تمـام مخلوقـات است که بعضـی جمادات و بعضـی حیوانات باشـند و اما حیوانات را [صـفحه ۲۳۰] خداونـد در دست قـدرت خود می گرداند و از رزق خویش آنها را روزی خوراند و در حمایت خود محافظت نماید و هر یک را به اقتضای مصلحت به نوعی تدبیر فرماید و اما جمادات را به قدرت خود نگاه می‌دارد و اجزاء متصل آنها را از تفرقه و سـقوط حفظ کند و آنهائی را که از هم فاصـله دارند از ملحق شدن به هم ممانعت کند و آسمان را از اینکه بر زمین افتد نگاه دارد مگر به اذن خود و زمین را از اینکه فرورود نگاه دارد مگر به فرمان خود زیرا که او و بندگانش بسـیار رؤف و مهربان است. و سپس فرمود که رب العالمین یعنی مالك و خالق آنها و رساننـده روزی‌هایشان از جائی که بداننـد و از جائی که ندانند بنابراین روزی تقسـیم شده و به فرزند آدم در هر جای دنیا که قدم نهد خواهد رسید و در این باره نه تقوای شخص پرهیزکار روزی را زیاد گرداند و نه فسق و فجور شخص بدکار آن را اندک سازد. و میان بنـده و روزی او پرده‌ای کشـیده شده است تا بنده آن را (نبیند و) طلب نماید و اگر یکی از شـما در طلب روزی درنگ کند روزی او را بطلبد همچنانکه مرگ او را دریابد! پس خدای تعالی فرموده بگوئید حمد مخصوص خدائی است که نعمت روزی بر ما ارزانی بخشـیده و ما را پیش از اینکه وجود داشته باشیم در کتب اولین به خیر و نیکی یاد کرده است و خداوند در این کلام خود بر محمد و آل محمد و شیعیان او واجب گردانیده است که به جهت آنچه تفضل بر ایشان کرده و آنها را بر دیگران فضیلت داده است وی را شـکرگزاری کنند زیرا رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود که خداوند عزوجل موسی بن عمران را به نبوت مبعوث گردانیـد و او را برای مناجات خود برگزیـد و دریا را برایش شـکافت و بنی‌اسـرائیل را نجات داد و توراهٔ و الواح را به او اعطاء نمود موسـی پس از آنکه قرب و منزلت خود را با نزد پروردگارش دید عرض کرد پروردگارا مرا به کرامتی مکرم [صـفحه ۲۳۱] داشتی که پیش از من احـدی را به چنین کرامتی مفتخر ننمودی! خـدای عزوجل فرمود: ای موسـی آیا نمی‌دانی که محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم در نزد من از جمیع فرشتگان و تمام مخلوق من افضل است؟ موسی عرض کرد پروردگارا اگر محمد صلی الله علیه و آله و سـلم در نزد تو از جمیع مخلوقات تو افضل است آیا در آل پیغمبران تو گرامی‌تر از آل من وجود دارد؟ خـدای عزوجل فرمود: ای موسـی آیا نمی‌دانی که فضیلت آل محمد بر جمیع آل پیغمبران مانند فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است بر تمام پیغمبران؟ موسـی عرض کرد پروردگارا اگر آل محمـد در نزد تو افضـلند آیا در میان صـحابه پیغمبران گرامی‌تر از صـحابه من هست؟ خـدای عزوجل فرمود: ای موسـی آیا نمی‌دانی که فضیلت صحابه محمد صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به صحابه تمام انبیاء مانند فضیلت آل محمد است بر آل تمام پیغمبران و مانند فضـیلت محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم است نسبت به جمیع مرسلین؟ موسی عرض کرد پروردگارا اگر محمـد و آل او و اصـحابش آنچنان هسـتند که توصـیفشان فرمودی آیا در میان امت‌های پیغمبران افضل از امت من است که ابر را فرمودی بر آنها سایه افکند و برایشان من و سـلوی نازل فرمودی و دریا را برای آنها شـکافتی؟ خداوند فرمود: ای موسی آیا نمیدانی که فضیلت امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر امتهای پیغمبران مانند فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است بر همه مخلوق من؟ موسی عرض کرد پروردگارا کاش آنها را می‌دیدم! خداوند وحی فرسـتاد که ای موسـی تو هرگز آنها را نبینی و حالا موقع ظهور آنها نیست بلکه آنها را در بهشت خواهی دید که در باغهای عدن و فردوس در حضور محمد صلی الله علیه و آله و سـلم به نعمتهای بهشتی متنعم بوده و گردش نمایند آیا دوست داری که سـخن آنها را به تو بشـنوانم؟ [صـفحه ۲۳۲] موسی عرض کرد بلی ای پروردگار من! خداوند فرمود: ای موسـی خود را جمع کن و در برابر من بایست مانند ایستادن بنده ذلیل در برابر سید ملك جلیل و موسـی چنان کرد آنگاه پروردگار ما ندا کرد: ای امت محمد و تمام آنها در حالی که در اصلاب پدران و ارحام مادران بودند جواب داده و عرض کردند: لبیك اللهم لبیك لبیك لا شریك لك لبیك ان الحمد و النعمهٔ لك و الملك لا شریك

لـبیک. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود از این جهت خداوند این اجابت را شعار حاجیان (در موقع احرام بستن) قرار داد سپس پروردگار ما عزوجل ندا داد: ای امت محمد قضاء و حکم من بر شما این است که رحمت من بر غضبم سبقت یافته و عفو من بر عقوبتم پیش گرفته است پیش از اینکه مرا بخوانید دعوت شما را استجابت کنم و پیش از اینکه از من سؤال کنید به شما عطاء نمایم هر کس از شما مرا ملاقات کند به شهادت اینکه لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و در سخنانش صادق باشد و در افعالش راه حقیقت جوید و شهادت دهد که علی بن ابیطالب برادر و وصی او بوده و ولی خدا است و ملزم به طاعت او شود همچنانکه به طاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملزم شده و اینکه اولاد او پس از آن دو (محمد و علی) اولیاء برگزیده و نیکان پاکان و حجت‌های خدا هستند او را داخل بهشت خود کنم اگر چه گناهانش مانند کف دریا باشد. امیرالمؤمنین فرمود چون خداوند پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به نبوت مبعوث گردانید به او فرمود: ای محمد تو در کوه طور نبودی ما امت تو را بدین کرامت مفتخر نمودیم آنگاه به او فرمود بگو: الحمد لله رب العالمین علی ما اختصنی به من هذه الفضیلهٔ. و به امت او هم فرمود شما هم بگوئید: الحمد لله رب العالمین علی ما [صفحه ۲۳۳] اختصنا به من هذه الفضائل. [۹۳] . ۲- ابومحمد عسکری علیه‌السلام در تفسیر آیه: اهدنا الصراط المستقیم؛ فرماید که بنده به خداوند عرض می‌کند توفیقت را به ما ادامه بده تا به سبب توفیق تو همچنانکه در ایام گذشته تو را اطاعت کردیم در آینده نیز تمام عمرمان را به طاعت تو مصروف داریم و و صراط مستقیم دو راه است راهی در دنیا و راهی در آخرت، اما صراط مستقیم در دنیا راهی میان غلو و تقصیر (راه اعتدال) است که استقامت داشته و به سوی هیچ باطلی متمایل نشود و راه آخرت طریق مؤمنین است به سوی بهشتی که راهش مستقیم و از آن عدول نمی‌کنند مگر به سوی دوزخ و از غیر دوزخ عدول نکنند جز به سوی بهشت (اگر کسی از صراط بگذرد به سوی بهشت رود و الا به دوزخ افکند و کسی که به دوزخ نیفتد و به بهشت رود). و حضرت صادق علیه‌السلام در این مورد فرماید که مقصود این است که بنده بگوید خدایا ما را ارشاد کن به ملازمت راهی که ما را به سوی محبت تو کشیده و به بهشت تو برساند و مانع از این باشد که ما از هواهای نفسانی خود پیروی کنیم و هلاک شویم و یا به آراء خود عمل نمائیم و به هلاکت افتیم و سپس فرمود هر که از هوای نفس خود پیروی کند و برای خویش مغرور شود مانند آن مرد است که اشخاص بی‌خرد و نادان او را بزرگ شمرده و توصیفش می‌کردند و من دوست داشتم که او را بدون اینکه مرا بشناسد ببینم، روزی او را در محلی دیدم که گروهی از مردم احمق و نادان دورش جمع شده بودند و او نیز آنها را فریب می‌داد تا اینکه آنها متفرق شدند و او هم به راهی رفت و من دنبالش به راه افتادم و طولی نکشید که دیدم از دکان نانوائی عبور کرد و او را غافلگیر نمود و دو قرص نان از وی دزدیده و راه افتاد و من از این عمل او تعجب کردم و پیش خود گفتم شاید با صاحب دکان معامله دارد و به حساب خود برداشته است، پس از اندکی [صفحه ۲۳۴] بازار فروشی رسید و به همان ترتیب دو عدد انار نیز از وی دزدید باز من تعجب کردم و پیش خود گفتم شاید به او هم معامله و حسابی دارد و این شخص چه نیازی به دزدی دارد همچنان به دنبال او می‌رفتم تا به شخص بیمار و مریضی رسید و آن نان‌ها و انارها را به او داد و گذشت و من نیز دنبالش رفتم تا به گوشه‌ای از صحرا رسید او را صدا زدم و گفتم: ای بنده خدا تو را شنیده بودم و دوست داشتم که تو را ببینم و امروز ملاقاتت کردم اما از تو کارهائی دیدم که مرا به شگفتی واداشت! گفت چه دیدی؟ گفتم دیدم که تو دو قرص نان از خباز و دو انار هم از انار فروشی دزدیدی و آنها را به آن شخص بیمار دادی این چه عملی است؟ گفت اول بگو ببینم تو کیستی؟ گفتم مردی از اولاد آدم و از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم، گفت از چه طائفه‌ای؟ گفتم از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت از اهل کدام شهری؟ گفتم شهر مدینه، گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام هستی! گفتم بلی، گفت شرافت جد و اصالت خاندان تو با این جهل و نادانی که تو را است به تو چه سودی دارد؟ زیرا تو از علم جد و پدرت بی‌بهره‌ای و از قرآن اطلاعی نداری! گفتم از کجا می‌گوئی که من از قرآن خبر ندارم؟ گفت اگر قرآن می‌خواندی آن را می‌دانستی به عمل من اعتراض نمی‌کردی زیرا خداوند در قرآن فرماید: من جاء

بالحسنهٔ فله عشر امثالها و من جاء بالسیئهٔ فلا یجزی الا مثلها [۹۴] (کسی که حسنه‌ای بیاورد برای او ده برابر پاداش داده شود و آنکه یک سیئه بیاورد کیفر داده نمی‌شود مگر به همان سیئه) و من وقتی دو نان دزدیدم دو سیئه حساب می‌شود و چون دو انار دزدیدم آن هم دو سیئه که جمعا چهار سیئه محسوب گردد و وقتی آنها را صدقه دادم به هر یک ده حسنه پاداش می‌گیرم که [صفحه ۲۳۵] کلا- چهل حسنه می‌شود و چنانچه چهار سیئه از آنها کسر شود برای من سی و شش حسنه باقی می‌ماند!! گفتم: ای نادان مادرت به عزایت نشیند مگر گفتار خدا را نشنیدی که فرماید: انما یتقبل الله ممن المتقین [۹۵] (خداوند فقط از پرهیزکاران قبول می‌کند) تو وقتی دو قرص نان دزدیدی دو سیئه انجام دادی و چون دو انار هم دزدیدی آن هم دو سیئه حساب می‌شود و موقعی که آنها را بدون اجازه صاحبانشان به دیگری دادی چهار سیئه دیگر را به چهار سیئه قبلی اضافه نمودی نه اینکه چهل حسنه را به چهار سیئه اضافه کرده باشی. آنگاه امام صادق علیه‌السلام فرمود اشخاص نادان و مغرور با این تأویلات ناپسند به گمراهی می‌افتند و جمعی را نیز گمراه می‌کنند. [۹۶] . ۳- امام حسن عسکری علیه‌السلام در تفسیر الم، ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین [۹۷] فرمود قریش و یهود قرآن را تکذیب کردند و گفتند سحر آشکاری است که خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را گفته و به خدا نسبت می‌دهد آنگاه خداوند فرمود: «الم ذلک الکتاب» ای محمد این کتابی که من بر تو فرستادم از همین حروف مقطعه الف و لام و میم ترکیب یافته و آن به لغت شما و به همان حروف هجاء است (به منکرین و مخالفین قرآن بگو) اگر شما راست می‌گوئید مانند آن را بیاورید و کسان دیگر را نیز کمک بگیرید آنگاه آنها بر آوردن آن قادر نمی‌باشند بنا به قول خداوند که (به پیغمبر خطاب نموده و فرماید به مخالفین) بگو: لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القران لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا. [۹۸] . (اگر انس و جن گرد هم آیند که مثل این قرآن را بیاورند نمی‌توانند مانند [صفحه ۲۳۶] آن را بیاورند اگر چه بعضی پشتیبان بعض دیگر شوند). خداوند فرمود «الم» یعنی، این قرآنی است که (سوره بزرگ) آن را به «الم» افتتاح نموده‌ام و همان کتابی است که موسی و پیغمبران پس از وی از آن خبر داده‌اند و بنی‌اسرائیل خبر داده است که ای محمد! من به زودی بر تو کتاب عزیزی که عربی باشد نازل می‌کنم که باطل را از پیش و پس آن راهی نباشد و آن نازل شده از سوی خداوند حکیم و ستوده است که در آن ریب و شبهه‌ای نیست و در نزد آنها هم برای ظهور آن شک و تردیدی نباشد همچنانکه پیغمبرانشان خبر داده‌اند که برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتابی نازل می‌شود که جاودانی است و موجب هدایت پرهیزکاران است. [۹۹] . ۴- حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام در تفسیر آیه: هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ثم استوی الی السماء فسویهن سبع سماوات و هو بکل شیء علیم. [۱۰۰] (او است خدائی که آفرید برای شما تمام چیزهائی را که در زمین است سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار و مرتب کرد و او به هر چیزی دانا است) از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود خدا آنچه را که در زمین بود برای شما آفرید که عبرت گیرید و به وسیله آنها به رضوان و بهشت او برسید و خود را از عذاب آتش وی نگاه دارید و سپس شروع کرد به آفریدن و استوار کردن آسمان و هفت آسمان خلق فرمود و او به هر چیزی دانا است و به جهت دانائیش به هر چیزی مصالح بندگان را دانست و همه چیز روی زمین را ای فرزندان آدم برای مصلحت شما آفرید. [۱۰۱] . ۵- امام یازدهم در تفسیر آیه: و اقیموا الصلوهٔ و اتوا الزکاهٔ و ما تقدموا [صفحه ۲۳۷] لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر؛ [۱۰۲] (نماز را برپا دارید و زکوهٔ بدهید و آنچه از خیر و نیکی برای خودتان پیش می‌فرستید آن را در نزد خدا می‌یابید زیرا خداوند بدانچه شما می‌کنید بینا است) چنین فرماید که نماز را بپا دارید با تمام ساختن وضوء و تکبیرات و قیام و قرائت و رکوع و سجود و حدود آن و زکوهٔ را به مستحق آن بدهید و به کسی که کافر و ناصبی باشد ندهید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که بر دشمنان ما صدقه و زکوهٔ دهد مانند کسی است که در حرم خدا دزدی نماید و آنچه از خیر و نیکی برای خودتان پیش می‌فرستید یعنی از مالی که در طاعت خدا انفاق می‌کنید و اگر مالی نداشته باشید از جاه خود به برادران مؤمن‌تان بذل کنید و بدانها منفعت و سود برسانید و ضررها را از آنها دفع کنید در نزد خدا آن را می‌یابید و خداوند به جاه محمد و علی و

اولاد آنها در روز قیامت به شما سود دهد و به وسیله آن سیئات شما را ریزد و حسنات شما را مضاعف گرداند و درجات‌تان را بالا می‌برد زیرا خداوند عالم و بینا است و ظاهر کار و باطن ضمیر از او پوشیده نیست و شما را بر حسب اعتقادات و نیات‌تان جزا می‌دهد و او مانند ملوک دنیا نیست که درباره بعضی شک و شبهه کند و کار یکی را به دیگری نسبت دهد و جنایت بعضی را به غیر جانی منسوب نماید و پاداش و کیفر خود را در نتیجه جهل و بی‌خبری به غیر مستحق آن را قرار دهد. [۱۰۳] . ۶- امام حسن عسکری علیه‌السلام در ذیل تفسیر آیه: و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنهٔ فلاـ تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم و لقد علموا لمن اشتریه ما [صفحه ۲۳۸] له فی الاخرهٔ من خلاق و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون. [۱۰۴] . (و آنچه فرستاده شده بود در شهر بابل به دو فرشته که هاروت و ماروت بودند. آنها سحر را به احدی نمی‌آموختند تا اینکه به او می‌گفتند ما برای آزمایش مردم هستیم پس تو به خدا کافر مشو که به سحر و جادو کار کنی و مردم از آن دو فرشته سحرهائی یاد گرفتند که آن سحرها موجب جدائی میان زن و شوهرش می‌شد و ساحران بدون اذن خدا به کسی ضرر نرسانیدند و مردم چیزهائی یاد می‌گرفتند که به ضررشان بود و سودی نمی‌بردند و دانستند که هر کس معامله سحر کند در آخرت نصیبی ندارد و البته بد معامله کردند اگر بدی آن را می‌دانستند) از حضرت صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که پس از نوح جادوگران و سحره زیاد شده بودند و خداوند دو فرشته هاروت و ماروت را به نزد پیغمبر آن زمان فرستاد که مردم را از خدعه و نیرنگ جادوگران آگاه سازند و آن را باطل کنند چون پیغمبر زمان آن دو فرشته را ملاقات نمود به دستور خداوند آنها را به صورت انسان نزد مردم برد و به آنان گفت که از فرشته‌ها سحر بیاموزید و بر حقیقت آن آگاه باشید و طرز ابطال آن را نیز بدانید تا خدعه و نیرنگ ساحران را باطل نمائید ولی مبادا که سحر را درباره همدیگر به کار برید و این عمل مانند آن است که کسی را به خاصیت زهر آشنا کنند تا بتواند اثر آن را خنثی نماید و از زیان و ضررش سالم بماند، آنگاه خداوند فرمود: و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنهٔ و آن دو فرشته کسی را سحر و جادو نمی‌آموختند تا اینکه به او می‌گفتند ما برای بندگان موجب آزمایش هستیم پس تو که می‌خواهی از ما سحر یاد بگیری کافر مشو یعنی اگر سحر را برای زیان مردم به کار بری و آنها را دعوت نمائی به اینکه معتقد شوند تو کارهای خارق العاده می‌کنی زنده می‌گردانی و می‌میرانی و عملی انجام می‌دهی که احدی غیر از خدا بر انجام [صفحه ۲۳۹] اینگونه کارها توانائی ندارد. بدان که چنین کارها کفر است، سپس خداوند فرماید: فیتعلمون منهما؛ یعنی: مردم از آن دو فرشته طلب سحر کردند از نوع کارهائی که شیاطین در زمان سلیمان از سحر و جادوگری نوشتند و از آنچه خداوند در شهر بابل به هاروت و ماروت (به همان دو فرشته) فرستاد، بنابراین مردم از این دو گروه سحر می‌آموختند که به وسیله آن میان زن و شوهرها جدائی اندازد زیرا آنها سحر را برای زیان رسانیدن به مردم یاد می‌گرفتند و به اقسام حیله‌ها و نیرنگ‌ها به مردم ضرر می‌زدند و طلسمات گوناگون ساخته بودند که اگر فلان تعویذ در فلان محل دفن شود فلان کار صورت می‌گیرد، آن مرد آن زن را دوست دارد و زن به آن مرد علاقه‌مند می‌شود و یا میان آن دو جدائی افتد آنگاه خداوند فرمود: و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله. یعنی کسانی که سحر را برای ضرر و زیان مردم آموختند بدون اجازه خدا نمی‌توانستند به کسی ضرری برسانند زیرا اگر اراده خدا تعلق گرفتی آنها را به جبر و قهر از آن کردار مانع شدی و سپس فرمود: و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم؛ و آموختند آن چیزی را که به آنها ضرر رسانید و سودی نبخشید و بلکه از دینشان خارج نمود و دانستند که هر کس سحر را اختیار کند و در نتیجه از دین بیرون رود ماله فی الاخرهٔ من خلاق در آخرت او را هیچ گونه بهره و نصیبی از ثواب و نعمت‌های بهشتی نخواهد بود و پس از آن فرمود و لبئس ما شروا به انفسهم لو کان یعلمون بد چیزی است آنچه فروختند اگر می‌دانستند یعنی نفس‌های خو را گرو گذاشتند و بهره آخرت را از دست دادند زیرا آنهائی که سحر را یاد گرفتند بر این عقیده بودند که پیغمبر و خدائی نیست و حشر و نشری نخواهد بود پس اگر بعد از دنیا آخرتی باشد چون آنها آخرت را قبول نداشته و کفر می‌ورزیدند در این صورت از آخرت بهره‌ای نداشتند و به همین سبب

خداوند فرمود که چه بد است این عمل آنها اگر بدی آن را می‌دانستند زیرا [صفحه ۲۴۰] آخرت را فروخته و عذاب را برای خود خریدند. [۱۰۵] . ۷- حضرت حسن عسکری علیه‌السلام در تفسیر آیه: الذی جعل لکم الارض فراشا و السماء بناء و انزل من السماء ماء و اخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا الله اندادا و انتم تعلمون. [۱۰۶] (آن خدائی که برای شما زمین را بساط گسترده و آسمان را سقف افراشته گردانید و آب را از آسمان نازل نمود و به وسیله آن میوه‌های گوناگونی برای روزی شما بیرون آورد پس برای خداوند شریک قرار ندهید در حالی که شما می‌دانید که بت‌های شما هیچکاره‌اند) فرمود: زمین را ملایم طبع شما و موافق بدنهای‌تان آفرید و آن را زیاد گرم قرار نداد که شما را بسوزاند و نه زیاد سرد که در اثر برودت مانند یخ بسته شوید و نه با بوی بسیار خوش که سرهای‌تان درد گیرد و نه با بوی عفن که شما را هلاک گرداند و نه زیاد نرم مانند آب که شما را غرق کند و نه زیاد سخت که نتوانید در روی آن خانه بسازید و یا مردگانتان را دفن کنید بلکه آن را به اندازه‌ای سخت نمود که بتوانید از آن بهره‌مند شوید و همدیگر را نگاهداری کنید و بدن‌ها و بناهای خود را در روی آن حفظ کنید و آن را از جهت نرمی و کنده شدن برای ایجاد کشتزارها و آماده ساختن قبور و به دست آوردن سایر منافع‌تان مطیع و منقاد شما نمود از این جهات است که زمین را برای شما فراش قرار داد و سپس فرمود: و السماء بناء و آسمان را سقف افراشته بالای سر شما نگاه داشت که در فضای آن خورشید و ماه و ستارگان برای منافع شما در گردشند و آنگاه فرمود: و انزل من السماء ماء؛ از آسمان آب را یعنی باران را از بلندی فرستاد که به قلل کوهها و تپه‌ها و دشت‌های شما برسد و نوعی از آن باران ریز و ضعیف و نوعی درشت قطره که چندان دوام ندارد و نوعی شدید و متصل که بارش آن مدتی طول کشد و این برای آن است که زمین‌های شما از آن نفع برند و این باران را که [صفحه ۲۴۱] بر شما نازل می‌شود یک قعه (مانند آبشار) قرار نداد که زمین‌ها و درخت‌ها و مزارع و میوه‌های شما را خراب کند بلکه آن را به صورت قطراتی فروفرستاد سپس فرمود: فاخرج به من الثمرات رزقا لکم. یعنی آن میوه‌هائی را که از زمین بیرون آورد روزی شما قرار داد فلا- تجعلوا الل اندادا و انتم تعلمون. بنابراین از این بت‌ها که نه عقل دارند و نه می‌شنوند و نه می‌بینند و نه توانائی دارند که از این نعمت‌های بزرگی که پروردگارتان به شما داده است چیزی به وجود آورند برای خداوند شریک و مانندی قرار ندهید. [۱۰۷] . [صفحه ۲۴۲]

وقایع مهمه دوران امامت آن حضرت

حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام پس از رحلت پدر بزرگوارش در سال ۲۵۴ به مسند امامت نشست و در سال ۲۶۰ نیز به دار بقاء ارتحال فرمود بنابراین دوران امامت آن حضرت شش سال است که به بعضی از وقایع و حوادثی که در مدت مزبور اتفاق افتاده ذیلا اشاره می‌گردد. در سال ۲۵۵ طائفه اتراک چون رفتار معتز بالله را برخلاف میل خود دیدند و از طرفی معتز نیز در صدد کشتن سرکردگان آنها بود لذا بر خلع معتز متفق شده و به ریاست صالح بن وصیف در روز مبعث سال مزبور دور معتز را گرفته و او را به سبب اعمال و کردارش توبیخ و سرزنش کرده و مطالبه اموال نمودند و به نوشته دمیری صالح دستور داد به حجره معتز ریخته و پای او را گرفته و بیرون کشیدند و در برابر آفتاب گرم و سوزان نگاه داشتند به طوری که از شدت حرارت زمین گاهی روی یک پا می‌ایستاد و چون پایش گرم می‌شد آن را برداشته و پای دیگرش را بر زمین می‌گذاشت و مخالفینش او را لطمه می‌زدند و می‌گفتند باید خود را از خلافت خلع کنی و او امتناع می‌کرد و دستش را سپر صورت خود می‌نمود تا اینکه بیچاره شد و خود را خلع کرد و صالح سه روز او را از خوردن و آشامیدن منع کرد و سپس او را در سردابی نمود و درش را مسدود کرد تا در آنجا هلاک [صفحه ۲۴۳] شد. [۱۰۸] . در زمان حکومت معتز بالله چند تن از طالبیین من جمله دو برادر اسماعیل و حسن پسران یوسف بن ابراهیم بن موسی بن عبدالله محض و جعفر بن عیسی و خود عیسی از نواده‌های عبدالله بن جعفر بن ابیطالب و جعفر بن محمد از نواده‌های حضرت سجاد علیه‌السلام و ابراهیم بن محمد از نواده‌های عباس بن علی علیهماالسلام خروج کرده و به قتل رسیدند.

[۱۰۹] . همچنین در زمان معتز یعقوب بن لیث صفاری خود و پدرش در سیستان مسگر بودند قیام نمود و سیستان را به تصرف خود درآورد و سپس به خراسان لشکر کشید و طاهریان را که از جانب عباسیان در آنجا حکومت می‌کردند برانداخت و دست عباسیان را از حکومت خراسان به سزای ظلم‌هائی که به حضرت رضا علیه‌السلام نموده بودند کوتاه کرد. [۱۱۰] . در سال ۲۵۶ مهتدی بالله چهاردهمین خلیفه عباسی به وسیله اتراک به قتل رسید و در زمان وی نیز چند تن از طالبیین علیه او خروج کردند از جمله آنها علی بن زید از نواده‌های حضرت حسین علیه‌السلام بود. ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد علی بن زید در کوفه خروج کرد و عده‌ای از عوام و عرب‌های کوفه با او بیعت کردند ولی از اشخاص سرشناس و فضلاء و مخصوصا از زیدیه کسی به طرفداری قیام ننمود. چون مهتدی از خروج وی آگاه گردید لشکر انبوه به فرماندهی شاه بن مکیال به دفع او فرستاد، سلیمان کوفی گوید ما با علی بن زید بودیم و تعداد ما بیش از دویست سوار نبود که در یکی از نواحی کوفه فرود آمدیم در این موقع خبر ورود سپاهیان مهتدی به ما رسید، علی بن زید به ما گفت این مردم فقط [صفحه ۲۴۴] مرا خواهند بنابراین شما بروید و من بیعت خود را از گردن شما برداشتم! ما گفتیم به خدا هرگز چنین کاری نکنیم و به دنبالش راه افتادیم تا موقعی که شاهٔ بن مکیال با سپاه فراوان که مقاومت در برابر آنها برای ما مقدور نبود فرارسید و ورود آنها ما را به رعب و وحشت انداخت. علی بن زید وحشت و اضطراب ما را دید به ما گفت محکم و ثابت باشید و بنگرید که من چه می‌کنم آنگاه خود را پوشانید و شمشیرش را کشید و به قلب آن سپاه انبوه حمله برد و آنها را از چپ و راست می‌کشت آنها که چنین شجاعتی را از علی دیدند کنار کشیدند و علی بن زید از وسط آنها گذشت و از پشت سرشان بیرون رفت و خود را به تلی که آن طرف لشگر بود رسانید و بالای تل رفت و به ما اشاره نمود و سپس مجددا از پشت سر آنها حمله کرد و آنها را کنار زد و خود را به ما رسانید و گفت شما از چنین مردمی چه وحشت دارید؟ باز برای بار دوم حمله را تکرار کرد و در دفعه سیم ما نیز به دنبال وی حمله کردیم و آنها را شکست سختی دادیم به طوری که رو به هزیمت نهادند و پیروزی نصیب ما شد. در این موقع شخصی معروف به نام ناجم که به دروغ خود را از فرزندان زید بن علی (پسر حضرت سجاد علیه‌السلام) معرفی می‌کرد در بصره ظاهر شد و بسیار کشت و کشتار به راه انداخت و علی بن زید به تصور اینکه ناجم نیز از طالبیین است با چند تن از طالبیین به نزد وی رفت و پس از اندکی چون علی بن زید دانست که ناجم ادعای دروغین نموده و از طالبیین نیست فرماندهان لشگر او را از وضع و حال ناجم مطلع نمود و آنها را به بیعت خود دعوت نمود و پس از آنکه این خبر به گوش ناجم رسید علی بن زید را خواست و او را با دو تن دیگر از طالبیین که همراه وی از کوفه به بصره آمده بودند گردن زد. [۱۱۱] . [صفحه ۲۴۵] از وقایع دیگر سال ۲۵۶ وفات محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح بخاری است و در همان سال مهتدی نیز درگذشت و پسرعمویش معتمد علی الله (احمد بن متوکل) به جای وی نشست. در سال ۲۵۸ معتمد برادر خود موفق را برای جنگ و مقابله با ناجم به بصره فرستاد و در سال ۲۵۹ حکومت طاهریان منقرض شد و دولت صفاریان شروع گردید و در سال ۲۶۰ ثقه جلیل القدر فضل بن شاذان نیشابوری وفات نمود و فضائل او زیاد است و یکصد و هشتاد کتاب از تصنیفات او است و حضرت ابومحمد عسکری علیه‌السلام سه مرتبه بر او رحمت فرستادند. [۱۱۲] . [صفحه ۲۴۶]

اصحاب و روات

شرح حال اصحاب و روات امام حسن عسکری علیه‌السلام در کتب تاریخ و رجال ثبت گردیده و بعضی از آنان از اصحاب و روات ائمه دیگر نیز بوده‌اند و ذیلا به نگارش اسامی چند تن از آنها اشاره می‌شود. ۱- ابوهاشم داود بن قاسم جعفری که حضور پنج تن از ائمه (امام هشتم تا امام دوازدهم) را درک کرده وی از آنان نقل حدیث نموده است چنانکه ضمن شرح حال اصحاب و روات امام هادی علیه‌السلام در قسمت اول کتاب در این مورد توضیح داده شده است. ۲- اسحاق بن اسماعیل نیشابوری از اصحاب ابومحمد عسکری علیه‌السلام است و حضرت نامه‌ای به وی نوشته که در آن نامه اسحاق و شیعیان نیشابور را بر طریق هدایت و

ملازمت احکام شرع و مودت ذوی القربی و رعایت حقوق آنها دلالت نموده است و توقیع مزبور در کتاب تحف العقول و غیره نقل گردیده است. ۳- ابوعلی احمد بن اسحاق بن عبدالله ثقه رفیع القدر و از بزرگان مردم قم بوده و خانواده و خویشان وی نیز از اصحاب ائمه اطهار بوده‌اند. احمد بن اسحاق از امام جواد علیه‌السلام و امام هادی علیه‌السلام حدیث روایت کرده و از [صفحه ۲۴۷] خواص اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده است. [۱۱۳] . ۴- عثمان بن سعید شیخی ثقه و جلیل القدر و عالی مقام و از اصحاب امام هادی علیه‌السلام بوده که از سن یازده سالگی در خدمت آن حضرت نشو و نما یافته و سپس به شرف وکالت امام حسن عسکری و فرزندش مهدی صاحب الامر فائز گردید و اول کسی است از سفرا و ابواب که ابومحمد عسکری علیه‌السلام او را جهت وکالت صاحب الامر علیه‌السلام منصوب ساخت و فرمود که وکالت صاحب الامر پس از وی به پسرش محمد بن عثمان مفوض خواهد بود. [۱۱۴] . ۵- ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی که در زمان خود مقام بزرگی در دین و دنیا داشت و کتب بسیاری تألیف کرده که از جمله آنها کتاب انوار در تاریخ ائمه اطهار است. محدث قمی از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل می‌کند که ابوسهل نوبختی موجب رسوائی حسین بن منصور حلاج شد بدین ترتیب که چون ابوسهل نوبختی یکی از علماء و ادباء و موثقین مردم بود حلاج در صدد برآمد که او را به جانب خود جلب کند تا در نتیجه مردم عوام نیز به سوی او بگروند لذا نامه‌ای به وی نوشت که من وکیل امام زمان علیه‌السلام هستم و مأمور شدم که تو مراسله کنم تا به نزد من بیائی و مبادا در این امر تو را شک و ریبی حاصل شود! ابوسهل چون بر مضمون نامه حلاج مطلع شد به او پیغام فرستاد که اگر تو وکیل آن حضرت باشی ناچار تو را دلیل و برهانی است و برای اینکه من به وکالت تو معتقد باشم یک چیز کوچکی از تو خواهش می‌کنم که گواه ادعای تو باشد و آن این است که مرا چند جاریه است و من از وصال آنها بهره‌مند می‌شوم ولی چون در اثر پیری موی سر و صورتم سفید شده است به حکم اجبار هر هفته خضاب می‌کنم تا سفیدی موی خود را از آنها پوشیده دارم زیرا چنانچه آنها متوجه سفیدی موی [صفحه ۲۴۸] من شوند از من کناره می‌گیرند اگر تو در دعوت خود صادق هستی چنان کن که ریش من سیاه شود تا احتیاج به خضاب نداشته باشم آنگاه من سخن تو را قبول می‌کنم و مردم را به سوی تو دعوت می‌نمایم! چون این پیغام به حلاج رسید دانست که تیرش به سنگ خورده لاجرم جوابی نگفت و ابوسهل این مطلب را نقل مجالس و محافل کرده و او را رسوا نمود. [۱۱۵] . [صفحه ۲۴۹]

زن و فرزند آن حضرت

آنچه از روایات مورخین به دست می‌آید این است که زوجه امام حسن عسکری علیه‌السلام فقط منحصر به امولدی بود به نام ملیکه از کشور روم که نرجس خاتون شهرت داشته و در بعضی روایات به نام صقیل (یا صیقل) و سوسن نیز گفته شده است و در مورد آمدن وی از روم به سامراء داستانی نقل شده است که اگر چه به نظر غریب می‌آید ولی چون بزرگان محدثین و مورخین مانند شیخ صدوق و شیخ طوسی آن را در کتب خود روایت کرده‌اند ما نیز ذیلا به ماجرای آن اشاره می‌نمائیم. شیخ صدوق و دیگران از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابوایوب انصاری و یکی از موالیان امام هادی و ابومحمد عسکری علیهماالسلام بود و در شهر سامراء در همسایگی آنها قرار داشت روایت کرده‌اند که گفت شبی در منزل خود نشسته بودم که در خانه زده شد و من شتابان دویدم و دیدم کافور خدمت ابی‌الحسن هادی علیه‌السلام است که آن حضرت برای احضار من فرستاده است فورا لباسم را پوشیدم و خدمتش متشرف شدم و دیدم با پسرش ابومحمد علیه‌السلام نشسته و خواهرش حکیمه خاتون نیز پشت پرده بود، چون نشستم فرمود: ای بشر تو از فرزندان انصار هستی و ولایت و محبت ما اهل‌بیت همیشه در میان شما بوده است و شما مورد وثوق و اعتماد ما می‌باشید و من تو را به فضیلتی مشرف [صفحه ۲۵۰] می‌گردانم که بدان سبب بر شیعیان سبقت گیری و تو را به رازی آگاه ساخته و برای خریدن کنیزی می‌فرستم سپس نامه‌ای به خط و زبان رومی نوشته و بر آن مهر زد و کیسه زری بیرون آورد که

داخل آن دویست و بیست اشرفی بود فرمود این را بگیر و به سوی بغداد برو و موقع چاشت فلان روز در معبد فرات حاضر شو موقعی که کشتی‌های اسیران به ساحل رسید جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهند بود و عده‌ای از مشتریان از وکلای امراء بنی‌عباس و چند تن از جوانان عرب را خواهی دید که اسیران را می‌نگرند تو در آن حال از دور به برده فروشی که نامش عمرو بن یزید است نگاه کن که وی کنیز خود را به خریداران عرضه می‌کند و تو کنیزی را از او خریداری کن که اوصافش چنین و چنان است و جامعه حریر پوشیده و از نگاه کردن مشتریان و دست نهادن آنها بر بدنش ممانعت می‌کند و تو صدای او را از پشت پرده خواهی شنید که به زبان رومی می‌گوید وای که پوشش و حجابم پاره گردید در این موقع یکی از خریداران می‌گوید من این کنیز را به خاطر پاکدامنی و عفتش به سیصد دینار می‌خرم ولی آن کنیز به زبان عربی بدان شخص خریدار می‌گوید اگر تو با شکوه سلیمان بن داود ظاهر شوی و حکومت او را هم داشته باشی مرا به تو رغبتی نیست و بی‌جهت مال خود را ضایع مکن! آنگاه برده فروش به آن کنیز می‌گوید پس چاره چیست بالاخره من باید تو را بفروشم کنیز می‌گوید چرا عجله می‌کنی مگر نباید مرا کسی بخرد که به امانت و دیانت وی اطمینان داشته باشم؟ همین که تو دیدی کار بدین جا کشیده نزد برده فروش برو و به او بگو من نامه‌ای از جانب یکی از اشراف و بزرگان آورده‌ام که آنجا به خط و لغت رومی نوشته و در آن به کرم و وفا و بزرگی و سخاوت خود اشاره کرده است تو این نامه را به او بده اگر پس از خواندن این نامه به نویسنده آن راضی شود من از طرف [صفحه ۲۵۱] آن مرد کریم وکالت دارم که این کنیز را برای او خریداری کنم. بشر بن سلیمان گوید آنچه امام هادی علیه‌السلام فرموده بود به وقوع پیوست و من آنچه را که حضرت دستور داده بود انجام دادم چون کنیز در نامه نگریست به شدت گریه نمود و به برده فروش گفت مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگند غلیظی یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی خودم را خواهم کشت! و من با برده فروش سر قیمت کنیز گفتگوی زیاد کردم تا اینکه به همان قیمتی که امام فرموده بود (۲۲۰ اشرفی) راضی شد پولها را از من گرفت و جاریه را در حالی که خندان و خوشحال بود تحویل من داد و کنیز با من به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم آمد و چون داخل حجره شدیم نامه امام هادی علیه‌السلام را از جیب خود بیرون آورد و آن را بوسید و بر چشمانش گذاشت و به صورت و بدن خود مالید من تعجب کردم و به وی گفتم آیا نامه‌ای را که صاحبش را نمی‌شناسی می‌بوسی؟ او در پاسخ به من گفت: ای که به مقام فرزندان پیغمبران کم معرفتی گوش کن و حواست را جمع کن تا خود را به تو معرفی کنم من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر ملك روم هستم و مادرم از فرزندان شمعون وصی حضرت مسیح است و تو را از امر عجیبی آگاه می‌نمایم و آن امر چنین است که جدم قیصر خواست مرا در سن ۱۳ سالگی برای پسر برادرش تزویج کند لذا سیصد نفر از اولاد حواریین و کشیشان و رهبانان و هفتصد نفر از بزرگان و اشراف و چهار هزار نفر از فرماندهان و سران سپاه و رؤسای قبایل را در قصر خود گرد آورد و دستور داد در آنجا تختی گذاشتند که در ایام فرمانروائی خویش آن را به انواع و اقسام جواهر زینت داده بود و آن را بر بالای چهل پایه نهادند و صلیب‌ها را بر بلندی‌های آن آویزان کردند و قیصر پسر برادرش را بر بالای آن تخت نشانید. چون کشیشها انجیل‌ها را در دست گرفتند که بخوانند ناگهان صلیب‌ها بر زمین افتاد و پایه‌های تخت لرزید و آنکه روی تخت نشسته بود (برادرزاده [صفحه ۲۵۲] قیصر) بر زمین افتاد و بیهوش گردید، از مشاهده این منظره رنگ کشیشان دیگرگون شد و اعضای بدنشان به لرزه درآمد و بزرگ آنها به جدم گفت: ای ملك ما را از انجام این مراسم که سبب بروز این نحوستها شد معاف بدار زیرا این نحوستها دلالت بر زوال دین مسیح دارد! جدم این حادثه را به فال بد گرفت و به کشیشان گفت پایه‌های تخت را بلند کنید و صلیب‌ها را آویزان نمائید و برادر این بخت برگشته را بیاورید که این دختر را به او تزویج کنیم تا میمنت و سعادت آن برادر نحوست این برادر را از شما برطرف سازد چون دستور او را اجرا کردند باز حادثه قبلی تکرار شد و مردم پراکنده گشتند و جدم قیصر داخل قصر شد و پرده‌ها را افکند و اندوهگین بنشست و من آن شب در خواب دیدم که مسیح و شمعون و عده‌ای از حواریین در قصر جدم جمع شده‌اند و در همان محلی که جدم تخت خود را نهاده بود منبری از نور گذاشته‌اند که سر به آسمان کشیده بود آنگاه محمد صلی الله علیه و آله و سلم

با داماد و عده‌ای از فرزنـدانش بر آنها وارد شدند و مسیح (برای احترام آن حضـرت) برخاست و دست در گردن او انداخت و آن حضـرت به مسیح علیه‌السلام فرمود یا روح الله من آمده‌ام ملیکه را که دختر وصی تو شمعون است برای این پسرم خواستگاری کنم و اشاره به ابی‌محمد که فرزند صاحب این نامه است نمود. حضـرت مسیح به شـمعون نگاه کرد و به او گفت شرافت بزرگی نصیب تو شده است با خاندان رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم وصـلت کن شـمعون گفت چنین کنم و آنگاه بر فراز منبر برآمدند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و مرا به ابی‌محمد صلی الله علیه و آله و سلم تزویج کرد و مسیح علیه‌السلام و فرزندان محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم و حواریین بر آن عقد گواه شدند! چون از خواب بیدار شدم از ترس کشـته شدن این خواب را به پـدر و جدم نقل نکردم و آن را در دل خود پنهان نگاه داشـتم و بدانها نگفتم از آن وقت آتش محبت ابی‌محمد علیه‌السـلام در دلم زبانه کشید به طوری که از خوردن و آشامیدن محروم [صفحه ۲۵۳] گشتم و بدنم رنجور و ضعیف گردیده سخت بیمار شدم و در تمـام شـهرهای روم طبیبی نمانـد که جـدم برای من نیـاورد و درد مرا از وی سؤال نکنـد ولی این اقـدامات او هیچگونه به حـال من سودی نبخشـید چون از علاـج درد من مأیوس شـد به من گفت: ای نور چشم من آیا در این دنیا تو را آرزوئی در دل هست که من آن را انجام دهم؟ گفتم درهای فرج را به روی خود بسته می‌بینم اگر این اسیران مسلمانی را که در زندان تو هستند از عذاب نجات می‌دادی و آنها را از بنـد زنجیرها رها می‌کردی و آزاد می‌نمودی امیـدوار می‌شدم که مسیح و مادرش مرا شـفا و عافیت می‌دادند! چون جدم این تقاضای مرا انجام داد من اظهار سـلامتی و چابکی نمودم و اندکی طعام خوردم و جدم به همین مقدار شادمان شد و اسیران را گرامی داشت. پس از چهار شب (به نقل بعضی چهارده شب) در عالم رؤیا دیدم که فاطه سیده زنان با مریم بنت عمران و هزار کنیز از کنیزان بهشتی به دیـدن من آمدنـد و مریم به من فرمود این بـانو سیده زنـان عـالم و مادر شوهر تو که ابومحمـد است می‌باشـد من دست به دامن او زدم و گریه کردم و از این که ابومحمـد علیه‌السـلام به دیـدن من نمی‌یاید شـکایت نمودم سیده زنان علیه‌السلام به من فرمود چگونه پسرم ابومحمد به دیدن تو بیاید در حالیکه تو مشرکه هستی و در مذهب نصاری باشی و این خواهرم مریم است که از دین تو به خداوند بیزاری می‌جوید و چنانچه مایل باشـی که خدا و مسیـح و مریم از تو راضی شوند و ابومحمد نیز به دیدن تو بیاید بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. وقتی من این کلمات را گفتم سیده زنان مرا به سینه‌اش چسبانید و مسـرور نمود و فرمود: اکنون منتظر دیدن ابومحمد باش که من او را به سوی تو می‌فرستم سپس بیدار شدم و گفتم و اشوقاه الی لقاء ابی‌محمـد و شب بعـد ابومحمد علیه‌السـلام را در خواب دیدم و گفتم: ای حبیب [صـفحه ۲۵۴] مـن پس از آنکـه دل مرا به محبت خـود مشـغول نمودی چرا به من جفـا کردی فرمود تـأخیر من از تو به علت شـرک تو بود حالاـ که مسـلمان شـدی من هر شب برای دیـدن تو می‌آیم تا اینکه خداونـد من و تو را در ظاهر به یکـدیگر برسانـد و از آن وقت تا حال زیارت او از من منقطع نشـده است! بشـر بن سلیمان گوید به او گفتم تو چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفت شبی از شبها ابومحمد علیه‌السلام به من خبر داد که جدت فلان روز لشـگری به جنگ مسـلمین خواهد فرستاد و خودش نیز به دنبال آنان خواهد رفت پس تو هم سعی کن به صورت ناشناس در میان کنیزان و خدمتکاران همراه آنها باشـی و چون من دسـتور آن حضـرت را انجام دادم پیشـروان لشـگر مسـلمین با ما مصادف شدند و ما را به اسارت گرفتند و آخر کار من بدان ترتیب شد تو مشاهده کردی و کسـی جز تو تاکنون نمی‌داند که من دختر قیصر روم هسـتم و موقعی که اسـراء را تقسـیم کردنـد من سـهم پیرمردی شـدم و او نـام مرا پرسـید گفتم نرجس است و او گفت این نـام کنیزان است. بشـر بن سـلیمان گوید گفتم جای تعجب است که تو از اهل روم هستی و به عربی صحبت می‌کنی در پاسخ من گفت جـدم بـه مـن علاـقه زیـادی داشـت و می‌خـواست مرا آداب بیـاموزد از این رو زن مـترجمی را که زبـان رومی و عربی را به خـوبی می‌دانست برای من تعیین کرده بود که صـبح و شام نزد من می‌آمـد و مرا عربی می‌آموخت تا اینکه زبانم به این لغت جاری و آشـنا گردید. بشـر گوید من آن بانو را به سامراء بردم و پس از آنکه به خدمت ابی‌الحسن هادی علیه‌السـلام رسـیدیم آن حضـرت به وی فرمود خداوند چگونه عزت اسـلام و ذلت نصاری و شـرف اهل‌بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به تو نمایان ساخت؟ عرض

کرد: ای پسر پیغمبر من چگونه توصیف کنم آنچه را که تو بدان از من داناتری؟ امام هادی علیه‌السلام فرمود من می‌خواهم به تو اکرام کنم از این دو کار [صفحه ۲۵۵] کدامیک را بیشتر دوست داری یا ده هزار دینار به تو عطاء کنم و یا تو را از شرافت ابدی بشارت دهم؟ عرض کرد بشارت را می‌خواهم حضرت فرمود بشارت باد تو را به فرزندی که شرق و غرب عالم را مالك شود و زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد عرض کرد از چه کسی چنین فرزندی نصیب من شود؟ امام فرمود از همان کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را در فلان شب و فلان ماه و فلان سال از مسیح و وصی وی برای او خواستگاری کرد سپس فرمود حضرت مسیح و وصی او تو را به چه کسی تزویج کردند؟ عرض کرد به پسر تو ابی‌محمد علیه‌السلام فرمود آیا او را می‌شناسی؟ عرض کرد بلی از آن شبی که به دست مادر او سیده زنان مسلمان شدم شبی نگذشته است که او به دیدن من نیامده باشد. آنگاه امام هادی علیه‌السلام به خادمش کافور فرمود بگو خواهرم حکیمه بیاید، خادم حکیمه خاتون را به حضور امام خواند و چون حکیمه وارد شد چون فرمود این همان کنیز است که می گفتم حکیمه خاتون او را در آغوش کشید و بسیار مسرور و خوشحال شد و امام علی النقی علیه‌السلام به خواهرش فرمود: ای دختر رسول خدا او را به منزل خود ببر و واجبات و سنن دینی را به وی بیاموز که او زوجه ابی‌محمد علیه‌السلام و مادر قائم آل محمد علیهم‌السلام است. [۱۱۶] . آقای میر فخرائی جندقی داستان مزبور را به شرح زیر به نظم درآورده است: شاهنشه روم دختری داشت در برج عفاف اختری داشت آیینه عصمت و ادب بود دارای شرافت نسب بود می‌بود ملیکه نام نامیش می‌داشت پدر چو جان گرامیش [صفحه ۲۵۶] آزاده نواده حواری شایسته هر بزرگواری برده نسب از دو سو ملیکا از قیصر و جانشین عیسی شمعون وصی مسیح، جدش از باغ کمال رشته قدش در حسن، کمال مهر و مه داشت از سیزده رو به چارده داشت پس خواست برای دختر خویش همسر پسر برادر خویش قیصر ندمای خویش را خواست تا مجلس جشن عقد آراست آراسته کاخ پادشاهی با زیب و حلل هر آنچه خواهی تختی که جواهرش نشان بود در کاخ چو مهر زرفشان بود پس کرد به کاخ اختصاصش دعوت ز اکابر و خواصش پاپ و علماء همه ستادند انجیل مسیح را گشادند تا آیه‌ای از کتاب خواندند پس خطبه عقد را براندند داماد چو شد به تخت بنشست سنگینی بخت تخت بشکست دیدند که تخت واژگون شد داماد ز تخت سرنگون شد آن سلسله‌ها ز سقف بگسیخت از طاق صلب‌ها فروریخت تا مجلس شادیش به هم خورد داماد به جای شهد غم خورد حضار تمام مات گشتند مبهوت ز حادثات گشتند گفتند که یا رب این چه بخت است داماد مگر سیاه بخت است؟ سالی که نکوست خوار و بارش پیداست ز اول بهارش در فصل بهار کامرانیش زد باد نحوست خزانیش پس پاپ ز شاه کرد درخواست تا مجلس عقد از نو آراست از بهر برادر کهین خواست نحسش جبران به سعد این خواست شه خواهش پاپ را پذیرفت کز طالع سعدشان کند جفت اسباب نشاط کسب کردند آن تخت دوباره نصب کردند [صفحه ۲۵۷] شد مجلس عقد چونکه برپا گشتند کشیشها مهیا انجیل مسیح باز کردند آهنگ فصیح ساز کردند داماد نشست چونکه بر تخت بشکست دوباره ز آن نگونبخت شاه و وزراء و پاپ اسقف خوردند از این قضا تأسف دیدند نحوستی برابر افتاده به جان آن برادر حسرت زده پاپ با کشیشان جمع شد مسیحان پریشان حضار ز کاخ رخت بستند چشم از همه تخت و بخت بستند زین حادثه شاه مات افتاد در ششدر حادثات افتاد یا للعجب این چه مهره بازی است بیهوده سخن به این درازی است شب آمد و شاه رفت و خوابید رخ از همه حادثات تابید خوابید عروس بخت بیدار شد روح خدا بر او پدیدار عیسای مسیح با حواری آمد به سرش به غمگساری شمعون که نیای مادرش بود در همرهی پیمبرش بود در کاخ ز نور منبری دید از بهر چنان پیمبری دید ناگاه گشوده گشت بابی تابید به کاخ آفتابی خورشید ازل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد با یازده اختر خود آمد چون چشم ملیکه بر وی افتاد تعظیم نمود و در پی افتاد آن چشمه نور و گرمی و جوش بگرفت مسیح را در آغوش فرمود به عیسی و حواری من آمده‌ام به خواستگاری تا خطبه کنم ملیکه از جد بهر پسرم ابی‌محمد پس کرد مسیح رو به شمعون گفتا که مبارك است و میمون وصل تو به گلشن سیادت شمعون بگفت زهی سعادت پس ختم پیمبران والا از منبر نور رفت بالا [صفحه ۲۵۸] خوش خطبه عقد را ادا کرد داماد و عروس را صدا کرد آن

زهره قرین مشتری شد همسر به امام عسکری شد با میوه دل چو عقد بستش بگذاشت به دست یار دستش گلهای محمدی به مجلس گشتند گواه عقد مجلس از خواب ملیکه گشت بیدار می‌جست به هر طرف رخ یار از هر طرفی نگاه می‌کرد از ماه سراغ شاه می‌کرد کای گمشده در کجات جویم در بند که مبتلات جویم در خواب چو بخت من دمیدی بیدار شدم ز من رمیدی در خواب شدی تو همسر من بیدارم و نیستی بر من ای وای و هزار وای بر من تنگ از غم تست جای بر من دل از کف من شد از نگاهی دیوانه شد و کشید آهی شبهای دیگر هر آنچه خوابید آن گمشده را دیگر نیابید می‌جست ز خواب و ناله می‌کرد کارش به قضاء حواله می‌کرد از غصه پرید رنگ و رویش پژمرده چو گل رخ نکویش می‌سوخت در آتش فراقش تب کرد ز سوز اشتیاقش بیمار شد و به بستر افتاد آتش به روان دختر افتاد راز دل خود ملیکه بنهفت می‌سوخت ولی به کس نمی‌گفت هر چند طبیب چاره‌گر شد احوال ملیکه سخت‌تر شد شب در تب و روز بود در سوز ای وای از آن شب و از این روز یکشب ز پس چهارده شب بختش بدمید همچو کوکب زهرای مهین به خوابش آمد در تیره شب آفتابش آمد با مریم و صد هزار حورا دادند همه بشارت او را مریم به سوی ملیکه رو کرد تعریف از آن فرشته‌خو کرد [صفحه ۲۵۹] کاین مادر شوهر تو زهراست کن خواهش خود از او تو درخواست برخیز و بگیر دامنش را ز او خواه تو پاره تنش را در دامن مهر، ماه آویخت وز دیده ستارگان فروریخت صدها گله پیش آن پری کرد از دست فراق عسکری کرد گفتا که شبی به خوابم آمد با روی چو آفتابم آمد یکبار جمال یار دیدم دیگر گلی از رخش نچیدم در آتش غم مرا نشانده بر خار فراق خود کشانده برده است ز دل قرار و تابم کرده است حرام خورد و خوابم مرگ است دیگر علاج جانم یا آنکه ز غم دهد امانم فرمود قبول دین ما کن از خویش مسیح را رضا کن بیزار ز مذهب تو عیسی است مریم متنفر از کلیسا است دینی که در آن تو پای بستی گردیده منسوب بت پرستی تا گفت ملیکه ذکر اشهد آمد ز درش ابومحمد جان تازه نمود از وصالش گل چید ز گلشن جمالش از میمنت شهادت او شد دیدن یار عادت او هر شب که به خواب ناز می‌شد بر او در وصل باز می‌شد چون دیده ز خواب باز می‌کرد افسانه شب دراز می‌کرد هر شب به خیال یار می‌خفت در خواب سخن به یار می‌گفت کای مونس جان من کجائی در بیداری چرا نیائی؟ فرمود ملیکه منتظر باش پیوسته نگاهدار سر باش قیصر چو رود به جبهه جنگ همراه کنیزکان کن آهنگ درزی کنیزکان ملبس می‌باش که ناشناسدت کس باید به فلان طرف زنی گام تا آنکه شوی اسیر اسلام [صفحه ۲۶۰] در ظاهر اگر کنیز گردی آئی بر ما عزیز گردی دستور مرا اگر کنی گوش با ما به جهان شوی هماغوش فردا که ز شرق که تابید زی جبهه جنگ شه شتابید با جمع کنیزکان روان شد در راه خدا ز کاروان شد زان ره که شهش نمود بگذشت تا آنکه اسیر مسلمین گشت بین اسرای روم دیدش عمر بن یزید و پس خریدش با صاحب خویش آن پریزاد طی کرده ره عراق و بغداد یکشب دهمین امام، هادی فرمان به بشر شیر دادی کای نادره مرد با تو کاری است کز بهر تو عز و افتخاری است این نامه بگیر و رو لب شط تا دریابی رموز این خط این نامه من به خط رومی است خط خاص است گمان من عمومی است وقتی که رسی کنار دجله ما راست یکی عروس حجله مستوره و باحجاب باشد در پرده احتجاب باشد نقاش ازل کشیده رویش از سنبل ناب رشته مویش خلقی بینی به دور او جمع پروانه صفت بگرد او شمع عمر بن یزید مالک اوست در فکر فروش آن پریروست تا مشتری‌اش مگر که باشد از بهر خرید زر بپاشد جمعی مایل به دیدن او مشتاق پی خریدن او از دیدن طالبان بغداد دختر بکشد ز سینه فریاد گوید که ز زندگی گذشتم دیدی که چگونه خوار گشتم یا رب به کجاست قسمت من کن حفظ مقام و عصمت من تو قاصد ما در این میانه شو جانب صاحبش روانه بر گوی که من برید هستم مأمور پی خرید هستم [صفحه ۲۶۱] این نامه بده به آن پریرو کاسوده ز غم شود دل او با دادن این دویست دینار آن گوهر قیمتی به دست آر پس نامه از او بشر بگرفت آماده شد و مسیر بگرفت تا وارد شد به شهر بغداد صبح آمد و بر لب شط ایستاد ناگاه رسید کشتی از راه تابید به چشم مشتری ماه چون پردگیان پیاده گشتند از منظر طالبان گذشتند هر مشتری‌ای یکی پسندید زر داد و برای خویش بگزید ناگاه که بشر برده‌ای دید ماهی به میان پرده‌ای دید خلقی حیران از دیدن او آماده پی خریدن او هر مشتری‌ای که پیش آید آن زهره از او حذر نماید گوید با صاحبش به صد جوش

آخر تو بهر کسیم مفروش آن مشتری است قسمت من کاو هست کفیل عصمت من القصه هر آنچه شاه فرمود در چشم بشیر روی بنمود شد پیش بشیر و نامه را داد چشمش که به خط شاه افتاد یاد از خط روی عسکری کرد بس بوسه به خطش، آن پری کرد پس از لب لعل خود گر سفت عمرو بن یزید را چنین گفت بفروش مرا به صاحب خط خود را فکنم وگرنه در شط زر داد و گرفت آن پری را بانوی امام عسکری را بگرفت چو بشر آن امانت آورد به خاندان عصمت آن زهره به دست مشتری داد تحویل امام عسکری داد تا مام امام عصر گردد سرچشمه فتح و نصر گردد آرد پسری که شاه باشد فرمانده مهر و ماه باشد آرد پسری که هست قائم فیضش به خلائق است دائم [صفحه ۲۶۲] آرد پسری که نور دارد ظلم از سر خلق دور دارد ای حجت قائم الهی از لطف به دوستان نگاهی امروز که روز قائم ما است از او همه فیض دائم ما است روشن همه چشم ما به رویش بسته دل ما به تار مویش جز درگه حجت الهی ما را نبود دگر پناهی [۱۱۷] . باری زوجه امام حسن عسکری علیه‌السلام به طوری که نگارش گردید تنها امولدی به نام نرجس خاتون از کشور روم بوده و بعضی هم آن بانو را ایرانی دانسته‌اند و به هر حال ابومحمد علیه‌السلام غیر از وی زوجه دیگری نداشته است. و اما فرزندش فقط منحصر به مهدی موعود است که جهان در انتظار او است و در صورتی که توفیق الهی مدد فرماید تألیف بعدی نگارنده نگارش تاریخ و شرح حال آن حضرت خواهد بود انشاء الله. [صفحه ۲۶۳]

ارجوزه در مدح امام حسن عسکری

در خاتمه کتاب ارجوزه علامه فقید شیخ محمد حسین غروی را که در مدح امام حسن عسکری علیه‌السلام انشاء کرده و مشحون از مطالب دقیق عرفانی و فلسفی است برای حسن ختام و مزید اطلاع اهل ذوق و بصیرت می‌نگارد. لقد بدا سر المليك الاكبر فی قائد الحق الزکی العسکری سر النبی فی محاسن الشیم و من یشابه ابه فما ظلم بل هو فی کل معانیه حسن فانه سر النبی المؤتمن بل فيه سر الحق بالحق نزل اذ هو مستودع ناموس الازل و اصله فاتحهٔ الوجود و فرعه خاتمهٔ الشهود و قد تجلی نور وجهه الحسن فاندک فيه الطور و النور ولن و کيف و هو اعظم الانوار و کيف و هو نور وجه الباری اسمائه الحسنی تجلت فيه نفسی الفدا لوجهه الوجيه بل اسمه الاعظم قد تجلی فيه فانه ابن من تدلی يمثل الواجب فی صفاته کيف وغيب الذات سر ذاته هو الزکی فی علو الشأن عن وصمهٔ الحدوث و الامکان و مطلق الوجود عن قيودها و عن رسومها و عن حدودها [صفحه ۲۶۴] و ذاته فی مصحف الآيات ام الکتاب فی سمو الذات و هو ابو العقول بالکليه و کلها فی ذاته مطويه اذ هو کاللطيفهٔ القدسيه من الحقيقهٔ المحمديهٔ و وجهه کتاب حسن ذاته و فهرس الاسماء فی صفاته غرته شارقهٔ الجمال الحاظه بارقهٔ الجلال و جنهٔ النعيم فی جنته کل نعيم هو فی جنته و عينه عين عيون النور تمثل البصير بالامور و عند نورها المحيط القاهر سيان کل باطن و ظاهر يمثل الکنز الخفی صدره فجل شأنه و عز قدره و قلبه مشکوهٔ نور الذات مجردا عن التعينات و فی تجلياته مجلاه فما اجله و ما اجلاه و الغيب فی محيطه شهود لابل هو الشاهد و المشهود و عنده مفاتح الغيب و فی کتابه المبين کل الاحرف فيه الحروف و العاليات کالنقط و لا سواه نقطهٔ المرکز قط فانه کالنفس الرحمانی فی کلمات عالم الامکان لطائف الاسرار فی لطيفته دقائق الافکار فی صحيفته حبته بذر ثمار المعرفهٔ بها تدلی کل اسم و صفهٔ و فی سويداه بياض النور يفوق نور الطور فی الظهور لسانه هو الکتاب الناطق و تنجلی بنوره الحقائق لسانه الناطق بالصواب معرف السنهٔ و الکتاب بل هو فی حفظ حدود السنهٔ احد من السنهٔ الاسنهٔ رسومها برأيه السديد قد اصبحت اقوی من الحديد [صفحه ۲۶۵] لا بل لسان الوحی و التنزيل يغنی سماعه عن الدليل فهو لسان خاتم الرسالهٔ فی النطق و البيان و الدلالهٔ مقامه من النبی السامی منزلهٔ المعنی من الکلام له مقام لی مع الله و لا ارفع منه فی مقامات العلا منطقه منطقهٔ السماء فی عالم الصفات و الاسماء منطقه البليغ فی المعارف ميزان کل سالک و عارف بل هو فی بيانه الوحيد روح الهدی و مهجهٔ التوحيد اذ هو سر المرتضی ابيه و نقطهٔ الباء تجلت فيه و هو قوام الصحف المنزلهٔ و مجمل الرحائف المفصلهٔ لابل تجل الله فی کلامه فانه النازل من مقامه اذ ذاته مراهٔ غيب الذات تحل فيه صور الصفات منطقه کنز جواهر الکلم و الجوهر الفرد هناک ينقم کل کلامه اصول الحکمهٔ فروعها جوامع مهمهٔ و الکل ام الکلم الطيب

فی وحدته فیاله من شرف کیف و ام الکلمات ذاته حیوهٔ کل ممکن حیاته فالمبدعات من بدیع جوده بل کل ما فی الکون من وجوده و الفلک الاعلی یدور حوله کالعبد یرجو فضله و طوله و لبدر تمثال لظل بابه و الشمس خدها علی ترابه له من المعروف و الایادی ما هو معروف بکل نادی بل عالم الوجود من خیراته و کیف و الخیر حلیف ذاته اذ یده البیضاء بالاعطاء حقا ید الباسط بالعطاء و هی ید الاحسان و الانعام بل ید ذی الجلال و الاکرام [صفحه ۲۶۶] تلک ید الله فما اقواها و الابحر السبعهٔ من نداها فلیس فوقها ید فی الجود و الجود جود واجب الوجود له من العلوم و المعارف ما جل عن توصیف ای واصف رغما لمن انکره و لم یحط خبرا بما رووه عنه و ضبط فکیف و هو حجهٔ الله علی عباده فجل عن ان یجهلا و علمه تراثه من جده لا انه بکسبه و جده و قلبه مراهٔ ذات الباری فی سره لطائف الاسرار و صاب من لدنه علما جما و لا تری کیفا له و کما کیف و لا حد لعلم الباری و السر فی المجلی الاتم سار کل علوم الانبیاء و الرسل من علمه مثل الظلال و المثل و الفرع رشح الاصل فی ظهوره ذاتا و وصفا فهو ظل نوره ذواتها من رشحات ذاته فما صفات الکل من صفاته له مقام فی العلوم و الحکم یجل عن حیطهٔ لوح او قلم له مقام فی الشهود و الفنا یمثل المشهود فی انی انا یمثل النبی فی ادناه صورته تنبیء عن معناه حاز من النبی کل مکرمهٔ فهی له فکل معنی الکلمهٔ فاز باقصی رتب الولایهٔ ولایهٔ الارشاد و الهدایهٔ ولایهٔ التشریع و التکوین اکرم بهذا العز و التمکین و هو ابوالمهدی و ابن‌الهادی فلا احق منه بالارشاد لطیفهٔ النبی علهٔ العلل واسطهٔ الفیض و ان دق و جل لیس لفضله المبین کاتم مبدئه و منتهاه الخاتم فهو سلیل خاتم الرسالهٔ و صاحب الرفعهٔ و الجلالهٔ [صفحه ۲۶۷] و هو ابوالخاتم للولایهٔ من هو مأمول لکل غایهٔ قاسی عظیما فی عظیم شأنه من خلفاء الجور فی زمانه حتی اذا القی فی السباع و هو ابن لیث غابهٔ الابداع شبل علی اسد الله و لا یری لدیه الاسد الا مثلا و کیف و هو مالک الارواح بامره تحل فی الاشباح تطایرت ارواحها لهیبته و اضطربت اشباحها من خیفته و کم رأی فی عمره القصیر منهم من التوهین و التحقیر فبثر الله به اعمارهم کما محی من بعدهم اثارهم حتی قضی العمر بما یقاسی فسمه المعتمد العباسی قضی علی شبابه مسموما مضطهدا محتسبا مظلوما فناحت الحور علی شبابه و صبت الدموع فی مصابه و انصدت لرزئه الجبال کانه الساعهٔ و الاهوال لو لم یکن بقیهٔ الله لما رایت فی الوجود ارضا و سما بکته عین الحق و الحقیقهٔ و شرعهٔ المختار و الطریقهٔ لرزئه اقشعرت الاظلهٔ بکاه کل ملهٔ و نحلهٔ لقد بکاه الروح و الارواح لما استحلوا منه و استباحوا صبرا صبرا جمیلا ـ ایها المؤمل و الصبر فی الرزء الجلیل اجمل و احسن الله لک العزاء فی مصیبهٔ لیس لها من خلف یا حجهٔ الله و خاتم الحجج اغث موالیک الی متی فرج [۱۱۸] . در خاتمه این اثر ناچیز را به پیشگاه حضرت ابومحمد عسکری تقدیم و [صفحه ۲۶۸] با زبان عجز و لابه ضمن استدعای پذیرش آن به خدمتش چنین عرضه می‌دارد: یا ابامحمد یا حسن بن علی ایها الزکی العسکری یابن رسول‌الله یا حجهٔ الله علی خلقه یا سیدی و مولای؛ انی توجهت و استشفعت و توسلت بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتی یا وجیها عند الله اشفع لی عند الله. و السلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین. فضل‌الله کمپانی ۲ / ۶۱ / ۲

پاورقی

[۱] از دیوان دکتر قاسم رسا.

[۲] تذکرهٔ الخواص ص ۲۰۳ – مطالب السئول ص ۸۸.

[۳] ارشاد جلد ۲ باب ۳۱ – اعلام الوری.

[۴] اثبات الوصیهٔ – عیون المعجزات ص ۱۳۴.

[۵] اصول کافی – مناقب جلد ۲، ص ۴۵۷ – روضهٔ الواعظین جلد ۱، ص ۲۵۱.

[۶] نور الابصار ص ۱۸۳.

[۷] جلاء العیون ص ۵۷۴.

[۸] منتهی الامال جلد ۱ ص ۲۶۴.

[۹] عیون المعجزات ص ۱۳۴.]

[۱۰] اعیان الشیعه جلد ۴ ق ۲ ص ۱۷۴.

[۱۱] سوره مؤمنون آیه ۱۱۵.

[۱۲] نور الابصار شبلنجی ص ۱۸۳ نقل از درر الاصداف.

[۱۳] سفینهٔ البحار جلد ۱ ص ۲۶۰.

[۱۴] فصول المهمه ص ۳۰۴.

[۱۵] اثبات الوصیه.

[۱۶] اعیان الشیعه جلد ۴ - ق ۲ ص ۱۸۵.

[۱۷] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۵۳.

[۱۸] کشف الغمه ص ۳۰۴ - روضهٔ الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۸.

[۱۹] اعلام الوری.

[۲۰] اصول کافی جلد ۱ باب مولد ابی‌محمد عسکری علیه‌السلام - منتهی الآمال جلد ۲ ص ۲۶۵.

[۲۱] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۳۳ حدیث ۱.

[۲۲] جلاء العیون ص ۵۷۴ - اصول کافی - اعلام الوری - ارشاد مفید.

[۲۳] انوار البهیه ص ۱۵۲.

[۲۴] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۶۲.

[۲۵] کشف الغمه ص ۳۱۰ - بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۳۰۲.

[۲۶] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۶۱.

[۲۷] تذکره الخواص ص ۲۰۳.

[۲۸] مطالب السؤول ص ۸۸.

[۲۹] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۳۱.

[۳۰] اعلام الوری ص ۳۵۱.

[۳۱] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۳۲ حدیث ۲.

[۳۲] اثبات الوصیه.

[۳۳] اصول کافی جلد ۱ باب الاشارهٔ و النص علی ابی‌محمد علیه‌السلام حدیث ۳.

[۳۴] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۳۹ نقل از کمال‌الدین.

[۳۵] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۴۲.

[۳۶] اعلام الوری.

[۳۷] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۴۲.

[۳۸] اصول کافی جلد ۱ باب الاشارهٔ و النص علی ابن محمد علیه‌السلام حدیث ۱۳ - اثبات الوصیه.

[۳۹] در بعضی از کتابها مانند مناقب ابن‌شهرآشوب و کشف الغمه و منتهی الآمال به جای معتمد متوکل را نوشته‌اند ولی این اشتباه است زیرا متوکل در سال ۲۴۷ در زمان امام هادی علیه‌السلام به دست پسرش کشته شده بود در زمان امامت حضرت حسن عسکری

علیه‌السلام در قید نبود.

[۴۰] نور الابصار شبلنجی ص ۱۸۴.

[۴۱] سوره یوسف آیه ۷۷.

[۴۲] حیوهٔ القلوب جلد ۱ ص ۲۸۰ - ۲۸۱ با تغییر عبارت.

[۴۳] سوره رعد آیه ۳۹.

[۴۴] کشف الغمه ص ۳۰۶ - اثبات الوصیه.

[۴۵] مناقب ابن‌شهرآشوب جلد ۲ ص ۴۶۸.

[۴۶] بحارالانوار، جلد ۵۰ ص ۳۱۱.

[۴۷] نور الابصار شبلنجی ص ۱۸۵.

[۴۸] مناقب ابن‌شهرآشوب جلد ۲ ص ۴۶۷.

[۴۹] اثبات الوصیه.

[۵۰] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۳۳ حدیث ۹.

[۵۱] اصول کافی باب مولد ابی‌محمد عسکری علیه‌السلام حدیث ۲.

[۵۲] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۶۸.

[۵۳] اعلام الوری - اثبات الوصیه.

[۵۴] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۳۳ حدیث ۱۴.

[۵۵] نور الابصار شبلنجی ص ۱۸۴.

[۵۶] کشف الغمه ص ۳۰۷.

[۵۷] اصول کافی باب مولد ابی‌محمد عسکری علیه‌السلام حدیث ۲۲.

[۵۸] مناقب ابن‌شهرآشوب جلد ۲ ص ۴۶۸.

[۵۹] عیون المعجزات ص ۱۳۵.

[۶۰] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۶۲ - ۲۶۴.

[۶۱] اصول کافی - ارشاد مفید - روضهٔ الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۷.

[۶۲] تاریخ الخلفاء ص ۳۳۴.

[۶۳] منتخب التواریخ ص ۷۳۹.

[۶۴] اصول کافی - ارشاد مفید - اعلام الوری - روضهٔ الواعظین و کتب دیگر.

[۶۵] انوار البهیهٔ ص ۱۶۴.

[۶۶] کشف الغمه ص ۳۳۹.

[۶۷] انوار البهیه ص ۱۶۱.

[۶۸] انوار البهیهٔ، ص ۱۶۱.

[۶۹] تحف العقول.

[۷۰] اصول کافی جلد ۱ باب فی ابطال الرؤیهٔ حدیث ۱.

[۷۱] اصول کافی جلد ۱ باب النهی عن الصفهٔ بغیر ما وصف نفسه تعالی حدیث ۱۰.

[۷۲] امالی صدوق مجلس ۱۱ حدیث ۲.

[۷۳] مناقب ابن‌شهرآشوب جلد ۲ ص ۴۶۷.

[۷۴] تحف العقول.

[۷۵] اعلام الوری – کشف الغمه ص ۳۰۶.

[۷۶] مهج الدعوات ص ۴۵.

[۷۷] مهج الدعوات ص ۳۰۱.

[۷۸] از شماره ۱ الی ۲۹ از تحف العقول نقل شده است.

[۷۹] از شماره ۳۰ الی ۴۸ از بحارالانوار جلد ۷۸ ص ۳۷۷ – ۳۸۰ نقل شده است.

[۸۰] عیون اخبار الرضا جلد ۲ ص ۵۲.

[۸۱] عیون اخبار الرضا جلد ۲ ص ۱۳۵.

[۸۲] امالی صدوق مجلس ۳ حدیث ۷.

[۸۳] عیون اخبار الرضا جلد ۱ ص ۲۵۴.

[۸۴] عیون اخبار الرضا جلد ۱ ص ۲۷۴ – ۲۷۵.

[۸۵] عیون اخبار الرضا جلد ۱ ص ۲۹۷ – ۲۹۸.

[۸۶] امالی صدوق مجلس ۳۳ حدیث ۱.

[۸۷] عیون اخبار الرضا باب ۳۰ حدیث ۱ و ۳ و ۴ و ۸.

[۸۸] عیون اخبار الرضا جلد ۲ ص ۴ – ۵.

[۸۹] سوره نمل آیه ۲۹ و ۳۰.

[۹۰] امالی صدوق مجلس ۳۳ حدیث ۲.

[۹۱] عیون اخبار الرضا جلد ۲ ص ۱۳۱.

[۹۲] عیون اخبار الرضا باب ۳۰ حدیث ۶.

[۹۳] تفسیر قمی حاشیه ص ۹ – ۱۱.

[۹۴] سوره انعام آیه ۱۶۰.

[۹۵] سوره مائده آیه ۲۷.

[۹۶] تفسیر قمی حاشیه ص ۱۴ – ۱۵.

[۹۷] سوره بقره آیات ۱ و ۲.

[۹۸] سوره اسراء آیه ۸۸.

[۹۹] حاشیه تفسیر قمی ص ۲۱.]

[۱۰۰] سوره بقره آیه ۲۹.

[۱۰۱] تفسیر قمی حاشیه ص ۷۲.

[۱۰۲] سوره بقره آیه ۱۱۰.

[۱۰۳] تفسیر قمی حاشیه ص ۱۹۸.

[۱۰۴] سوره بقره آیه ۱۰۲.

[۱۰۵] حاشیه تفسیر قمی ص ۱۶۷ – ۱۶۸.
[۱۰۶] سوره بقره آیه ۲۲.
[۱۰۷] حاشیه تفسیر قمی ص ۴۷.
[۱۰۸] تاریخ ابن‌اثیر جلد ۷ ص ۱۹۵ – تتمهٔ المنتهی ص ۲۵۳.
[۱۰۹] مقاتل الطالبین.
[۱۱۰] منتخب التواریخ ص ۵۴۶.
[۱۱۱] مقاتل الطالبیین.
[۱۱۲] تتمه المنتهی ص ۲۵۹ – ۲۶۰.
[۱۱۳] منتهی الامال جلد ۲ ص ۲۷۸.
[۱۱۴] مجالس المؤمنین جلد ۱ ص ۴۴۱.
[۱۱۵] تتمهٔ المنتهی ص ۲۸۶.
[۱۱۶] کمال‌الدین جلد ۲ ص ۴۲۳ – ۴۱۸ – روضـهٔ الواعظین جلد ۱ ص ۲۵۵ – ۲۵۲ – حدیقهٔ الشیعه ص ۷۰۹ – ۷۰۶ – حق الیقین ص ۳۱۲ – ۳۰۸ – غیبت شیخ طوسی ص ۱۲۸ – ۱۲۴.
[۱۱۷] مهدی موعود پاورقی ص ۲۰۳ – ۱۹۱.
[۱۱۸] الانوار القدسیه ص ۶۷ – ۶۳.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار–ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به

محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹